

برخورد تمدنی - فرهنگی خلقها و ملتها

پیشگفتار

تأثیرات متقابل تمدنی - فرهنگی به اندازه تمدنها و فرهنگها قدمت دارد. اساس تمدن - فرهنگ نشانگر ارزشها، ایده‌ها و شیوه‌های زندگی، اندیشه‌ها و رفتارهاست. سرشت این تمدن - فرهنگ به گونه‌ای است که تلاش می‌کند ارادی و غیرارادی حضور خود را در دیگر جوامع همسایه گسترش دهد. الگوی تمدنی - فرهنگی شامل اقتباس اندیشه‌ها، ابزارها و شیوه‌هاست که به شکل‌های مختلف زندگی همچون مسایل سیاسی، اقتصادی، نظامی، دینی، فکری، هنری و فن‌آوری بروز می‌کند. ابزار ارتباط تمدنی - فرهنگی تا همین اواخر در اکثر اوقات فتوحات نظامی و استعمار اشغال‌گرانه و توسعه امپریالیستی و استعماری، بوده است.

در دوران قدیم، تمدن یونانی از راه فتوحات اسکندر مقدونی به سرزمین هند و بین‌النهرین و آسیای صغیر و خاورمیانه و دره نیل رسید و تأثیر شگرف تمدن یونانی حتی بعد از فروپاشی امپراتوری اسکندر نیز ادامه داشت. اما تمدن روم در پی فتوحات نظامی قیصرهای رومی در شرق و غرب گسترش یافت و هنوز هم آثار آن در سرزمینهای مختلف شرقی و غربی از جمله در معابد، دژها، قوانین، ادبیات و راهبردهای نظامی، مشهود است. تمدن اسلامی نیز به همراه فتوحات اسلامی به جهان متمدن دورافتاده‌ای نظیر چین و هند در خاور و شمال آفریقا و اسپانیا و فرانسه در باختر راه یافت به طوری که آثار عظیم آن به گونه‌ای پایدار در سراسر امپراتوری اسلامی برجای مانده است.

در دوران جدید یعنی در فاصله قرن شانزدهم تا نیمه قرن نوزدهم، تمدن جدیدی در اروپا بر ویرانه تمدنهای یونانی، رومی و اسلامی شکل گرفت. علی‌رغم تقسیم اروپا به کشورها و

دولتهای متخاصم، با آغاز قرن نوزدهم ویژگیهای تمدنی - فرهنگی مشترکی در بین مجموعه کشورهای اروپایی پدیدار شد. اندکی بعد این ویژگیها از طریق مهاجرت، استعمار اشغال‌گرانه در دنیای جدید، جنوب آفریقا، استرالیا و زلاندنو و همچنین از طریق فراگیر شدن امپریالیزم استعمارگر در سایر نقاط جهان گسترش یافت. بی‌درنگ این تمدن - فرهنگ که ما از آن به عنوان «غرب‌گرایی» یاد می‌کنیم از طریق مهاجران اروپایی در کانادا، ایالات متحده آمریکا، امریکای مرکزی و جنوبی، جنوب آفریقا، استرالیا و زلاندنو و به واسطه اداره مستقیم این مستعمرات از سوی برخی دولتهای اروپایی، به‌ویژه انگلیس و فرانسه، تأثیر چشمگیری بر جای گذاشت.

در مقایسه با کشورهایی که اروپاییها اشغال کردند، در ایالات متحده آمریکا، زندگی عمومی مردم به سبک اروپایی دگرگونی یافت، حتی مدت زمانی نگذشت که ایالات متحده آمریکا، این مستعمره سابق بریتانیا، به معنای واقعی کلمه کشوری غربی شد به گونه‌ای که در این زمینه از بریتانیا هم پیشی گرفت. اکنون ایالات متحده آمریکا، بعد از اینکه به‌طور کامل تمدن غربی را در اختیار گرفت، خود پرچمدار غرب‌گرایی شده است.

در همین راستا باید به ژاپن اشاره کرد که این کشور اگرچه استعمار اشغال‌گرانه و امپریالیستی را تجربه نکرد، اما توانست از تمدن غربی بهره‌برد، بی‌آنکه ویژگیهای بارز فرهنگی خود را از دست بدهد. این کشور آسیایی که تا نیمه قرن نوزدهم گوشه‌ عزلت اختیار کرده بود توانست با متحول کردن خویش در صف کشورهای پیشرفته غربی قرار گیرد.

دوره امپریالیستی - استعماری اروپا با گسترش نظامی‌گری و برتری تمدنی فن‌آوری، اقتصادی و سیاسی شناخته می‌شود. کشورهای اروپایی با هدف توسعه اقتصادی و جستجوی بازارها برای کالاهای خویش و به‌دست آوردن مواد خام جهت به‌کار انداختن کارخانه‌های خود و بهره‌برداری از این کشورها دامنه سیطره خود را گسترش دادند. زمامداران بیگانه برخی از شاخصهای تمدن و فرهنگ غربی را که موجب بیداری جوامع ساکن و به خواب رفته و در عین حال جستجوگر راههای گوناگون و پیشرفت بودند؛ وارد این کشورها نمودند. تمدن جنگجو و سلطه‌گر کاری به دگرگونی و مدرن کردن جامعه اشغال شده نداشت و تنها هدفش از اشغالگری استثمار و

بهره‌برداری بود. و اگر دگرگونی و پیشرفتی هم از خلال ارتباط تمدنی - فرهنگی در میان کشورهای مستعمره رخ داد به‌طور اتفاقی و بدون برنامه‌ریزی و هدف بوده است، و این مسأله در تمام کشورهای مستعمره رخ داده است. به عنوان مثال بریتانیا فقط به قصد سهولت در امر اداره مستعمره هندیش اقدام به ایجاد ادارات مرکزی در هند کرد و نیز کارمندان بومی لازم را نیز جهت اداره عمومی این کشور تربیت نمود. همواره این مسأله در تمام کشورهای استعمارگر صادق است.

اکثر کشورهای جهان اسلام در دو قاره آسیا و آفریقا در این چهارچوب جای می‌گیرند. کشورهای استعمارگر با هدف دفاع از سلطه خویش و استثمار این کشورها نفوذ خود را گسترش دادند و هدف آنان نیز آن‌گونه که اندیشمندان و دولتمردان غربی ادعا می‌کنند؛ کمک به دگرگونی و پیشرفت این جوامع نبوده است. اندیشه، رفتار و تصور زمامداران اروپایی از متمدن کردن کشورهای تحت سلطه خویش به دور بود. علی‌رغم اهداف زشت و فریبکارانه امپریالیستها و استعمارگران، کشورهای مستعمره، هر یک، در اندازه‌های مختلف توانستند به برخی اصول تمدنی دست یابند. همین امر نشانه‌های بیداری و آگاهی را در این کشورها به‌وجود آورد. ما امروزه شاهدیم که بیداری و آگاهی فعلی ادامه نهضت اولیه‌ای است که نشانه‌های آن در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم ظهور کرد.

در آغاز کار رابطه تمدنی میان جهان اسلام و غرب که جوامع اسلامی را به جنبش واداشت، رابطه‌ای یکسویه و منفی بود، زیرا جوامع اسلامی بدون عکس‌العمل و پرسش تسلیم این رابطه بودند. رابطه یکسویه و منفی تا فروپاشی حکومت امپریالیستی - استعماری مستقیم و استقلال کشورهای مستعمره و بقای رهبران غربزده استقلال در مسند قدرت و عدم بروز مواضع اصولی در قبال این رابطه، ادامه داشت. با ورود به دهه شصت و احساس سرخوردگی از دستاوردهای رهبران استقلال در زمینه‌های گوناگون، بُعد نوینی از رابطه تمدنی - فرهنگی با خارج و به‌ویژه غرب بروز کرد. در این زمان این پرسش مطرح شد که فایده این رابطه یکسویه چیست. بنابراین باید با تکیه بر میراث گذشته در مقابل تهاجم تمدنی - فرهنگی غرب که با قدرت و خشونت بی‌مانندی هجوم آورده است؛ ایستادگی کرد. لازمه این امر، اعتماد به نفس دوباره و کشف هویت اسلامی از نو

می‌باشد. اما روند اسلام‌گرایی به جای آنکه وارد کارزار با غرب‌گرایی و غرب‌زدگی که تمام ابزارهای سریع و همه‌جانبه ارتباطاتی را در اختیار داشتند؛ شوند، نزاع با خود را شروع کرد. زبان حال این گرایش که بعدها به اسلام‌گرایی مشهور شد، بازگشت به ریشه‌ها بود. اسلام‌گرایی یا بنیادگرایی اسلامی یا جنبش اسلامی دعوت به نوگرایی می‌کند و گرفتن ابزار دانش و علم و نیرو را از غرب به معنای غرب‌گرایی نمی‌داند و خود را وامدار تمدن - فرهنگ غرب نمی‌انگارد. جنبش اسلامی در چند سال گذشته گامهای مثبتی برداشته و از حالت دفاعی به تهاجم روی آورده است. زیرا اسلام‌گرایی مطمئن است که در زمینه تمدنی - فرهنگی، پیام و مأموریتی شریفتر و والاتر از غرب‌گرایی دارد. این موضع اسلامی برخورد میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در سطح داخلی و خارجی را تشدید کرد. در زمینه خارجی برخورد با نمادهای غرب‌گرایی در عرصه‌های اسلامی و غربی شدت گرفت. و در بُعد داخلی نیز در میان جوامع اسلامی اختلافاتی ظهور کرد.

قبل از بسط این موضوع، باید خصوصیات رابطه و برخورد تمدنی - فرهنگی را به‌طور کلی در زمانهای گذشته، جدید و معاصر بیان کرد. در گذشته رابطه و تأثیرگذاری تمدنی دستاورد فرعی فتوحات نظامی بود. و تأثیرگذاری تمدنی - فرهنگی نتیجه غیرمستقیم توسعه‌طلبی و اشغالگری استعمار بود و در این زمینه نقش اساسی نداشته است. در دوران جدید، تأثیر تمدنی - فرهنگی جایگاهی برابر با نفوذ سیاسی و اقتصادی برای سلطه بر دیگران پیدا کرد.

در دوران معاصر، پس از فروپاشی نظامی و شکست نفوذ اقتصادی، سیاسی، این تأثیر به صورت مستقیم بر روی عقل و احساس صورت گرفت و به عنوان هدف اساسی که زمینه‌ساز نفوذ اقتصادی، سیاسی است؛ درآمد، زیرا تأثیر تمدنی - فرهنگی کلید سلطه فراگیر در جهانی است که دانش به عنوان سنگ بنای جوانب مختلف زندگی است.

تمدن‌ها - فرهنگهای بزرگ گرایش و هدفی جهانی دارند. تمدن یونانی، رومی و اسلامی جهان شناخته شده آن روز را جولانگاه خود قرار داده بود، علی‌رغم اینکه «دنیای شناخته شده» آن زمان بخش کوچکی از کره زمین محسوب می‌شد. جهانی بودن این تمدن‌ها محدود به قلمرو

جغرافیایی خود نیست، زیرا اگر وسایل ارتباط جمعی و انتقالی به شکل امروزی بود، می توانست فراتر از حوزه جغرافیایی خود گسترش یابد. تمدن معاصر غربی، نخستین تمدن جهانی از لحاظ هدف و گسترش جغرافیایی است، زیرا وسایل ارتباطی و انتقالی موجود نه فقط تمام کره زمین را پوشش می دهد، چه بسا که فراتر از کره زمین را هم دربرگیرد. این جهان شمولی ای که وسایل ارتباطی و انتقالی تمدن - فرهنگ غربی را فراهم می کند، رویارویی با تمدنها - فرهنگهای دیگر مثل تمدن - فرهنگ چینی، هندی و اسلامی حتمی می سازد.

هر تمدن - فرهنگ، توسعه طلبی خاص خود را دارد. این موضع از این دیدگاه ناشی می شود که هر تمدن - فرهنگی برای خود جایگاه جهانی قائل است و دیگرانی را که از او پیروی نمی کنند به عنوان دشمنان عقب مانده می انگارد. تمدن - فرهنگ غربی هم توسعه طلبی خاص خود را دارد که این توسعه طلبی جوامع و مردمان جهان سوم را دربرمی گیرد. همه تمدنها - فرهنگهای بزرگ مثل تمدن - فرهنگ اسلامی، هندی و چینی که همچنان زنده و پایدارند؛ همین گونه اند. بنابراین بدیهی است که این تمدنها - فرهنگها با یکدیگر درگیر باشند. به خصوص هم اکنون شاهد تضاد تمدن - فرهنگ غربی با تمدن - فرهنگ اسلامی که هنوز تأثیر پویا و نیرومندی در جوامع اسلامی و خارج از آن دارد، هستیم.

برخورد تمدنی - فرهنگی در گذشته کند بوده ولی با خشونت توأم نبوده است، و این به خاطر کندی ارتباط و انتقال بوده است. با افزایش سرعت ارتباط و انتقال در زمانهای جدید و معاصر، ابزارهای این برخورد خشن تر شده است. انگیزه این شتاب و خشونت تمایل جوامع ساکت و به خواب رفته برای پیوستن به انبوه جوامع متحول و پیشرفته است. شتاب روزافزون تحول و تغییر این مفهوم که «زمان بی رحم» است، جهان معاصر را بدون استثناء به جولانگاه پهناوری برای رویارویی تمام مردمان تبدیل کرده است. و این مسأله ای است که بشریت هرگز به خود ندیده است. اما مهمترین ویژگی ای که جهان امروز را نسبت به برخورد تمدنی - فرهنگی متمایز می کند این است که مدافعان غرب گرایی استدلال می کنند که این تمدن - فرهنگ غرب، جهانی است و با تمام جوامع و شرایط و زمانها سازگار است و فریاد می زنند که هیچ تمدن - فرهنگ دیگری

شایستگی رقابت با تمدن - فرهنگ غربی را ندارد. از موضع این گروه می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیگر مجالی برای هیچ تمدن - فرهنگ دیگری در صحنه بین‌المللی وجود ندارد. همان‌گونه که ممکن است از موضع «شوونیستهای تمدنی» چنین استنتاج شود که هیچ تمدن - فرهنگ دیگری حق آشکار کردن فضیلت‌های تمدن - فرهنگ دیگری را هر چند مزایا و ویژگی‌هایی داشته باشد، ندارد. زیرا در غیر این صورت منجر به برخورد و خشونت میان دو تمدن - فرهنگ خواهد شد و در این میان تمدن - فرهنگ غربی پیروزمندانه از صحنه نبرد بیرون خواهد آمد، زیرا حرکت تاریخ درست و علمی بودن و در نتیجه جهانی و جاودانه بودن آن را تأیید می‌کند.

بیشتر مردمانی که از این موضوع پشتیبانی می‌کنند، منادی آزادی، دموکراسی و مساوات هستند. تناقض در مواضع و افکار مدافعان جهانی و جاودانه بودن تمدن - فرهنگ غربی در حقیقت جنایت و حشتناکی در حق جوامع خود و انسانیت است، زیرا تحول و پیشرفت انسانی در عرصه اندیشه، علم، فن‌آوری و هنر با یکتا بودن یک تمدن - فرهنگ سازگار نیست، زیرا بی‌همتا بودن هر تمدن - فرهنگ زمینه‌ای برای جمود و تحجر و در نتیجه پژمردگی و سپس فروپاشی آن تمدن - فرهنگ می‌گردد. همچنین کنش و واکنش میان تمدنها - فرهنگها هنوز موجب نوآوری و میل به کمال رسیدن است. زیرا، اگر به روند رویارویی و تمدنی - فرهنگی موجود میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، از این زاویه بنگریم؛ درمی‌یابیم که این رویارویی نشانه تندرستی و پیشرفت بشریت است. البته، دعوت به بی‌همتا بودن هر تمدن - فرهنگ امری طبیعی و منطقی و قابل قبول است، اما پذیرفتنی نیست اینکه غرب با جنبش اسلامی به عنوان یک جنبش سیاسی تروریستی که بر هم زننده نظم جهانی است، جنگ نماید. در حالی که بیداری و پویایی هر تمدن - فرهنگ اصیلی در این نهفته است که برای اعلان هویت ممتاز و اثبات حقش در هستی و مشارکت در ساختن آینده‌ای درخشان برای همهٔ ابناء بشر کوشا باشد.

از سوی دیگر، «تمدن» و «فرهنگ» هر یک معنای جداگانه دارد. مثلاً می‌گوییم در آنجا نشانه‌هایی از تمدن جهانی وجود دارد در حالی که ما برگسترش فرهنگهای منطقه‌ای، ملی و بومی تأکید می‌کنیم. «تمدن» مجموعه مفاهیم و دستاوردهای مادی و عقلی است که تمام بشریت در

ساختن آن مشارکت داشته باشد. و اما «فرهنگ» شیوه زندگی و شیوه اندیشیدن به طور «فطری» است و براساس آن می توان یک جامعه را از دیگر جوامع متمایز کرد. بنابراین فرهنگ براساس ویژگی ای که دارد می تواند گسترش یافته و یا محدود گردد، اما درجه گسترش آن شامل همه بشریت نمی شود و تنها در یک منطقه باقی می ماند.

«تمدن» بُعدی از دستاوردهای بشریت است در حالی که «فرهنگ» بازتاب خصوصیت فشرده و بارز جوامع در قلمرو ارزشی، ادبی، هنری، معماری و دینی است. در میان تمدن غربی، فرهنگهای متعددی مثل فرهنگ فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و... وجود دارد. ممکن است این تفاوت میان «تمدن» و «فرهنگ» ساختگی و غیرعلمی به نظر برسد، زیرا تمدن و فرهنگ در اکثر زمینه ها در یکدیگر می تنند. اما بر هم منطبق نمی شوند. به همین دلیل، برخورد موجود میان «غرب گرایی» و «اسلام گرایی»، برخوردی است فرهنگی و ما آن را برخورد تمدنی توصیف نمی کنیم. روشن است که جهان اسلام تمایل دارد در تمدن جهانی مشارکت نموده و سهم باشد و در عین حال بر بقای سرشت فرهنگی بی مانند خویش، اصرار نماید. باتوجه به پیچیدگی این دو مفهوم و دشواری تعیین چارچوب هر کدام از آنها به طور مشخص، از رویارویی میان غرب گرایی و اسلام گرایی به عنوان برخورد تمدنی - فرهنگی سخن خواهیم گفت.

برخورد موجود میان «غرب گرایی» و «اسلام گرایی» تمامیت غرب و تمامیت جهان اسلام را دربرمی گیرد. همه جوامع غربی در این رویارویی با درجات متفاوت باتوجه به موقعیت، اندازه، تاریخ و شرایط هر کدام از آنها مشارکت دارند. همان گونه که در تمام جهان اسلام نیز با تأثیرات «غرب گرایی» به اندازه های مختلف مخالفت وجود دارد و به طوری که دامنه این مخالفت به شکل های گوناگون با توجه به درجه تحول و پیشرفت و توسعه هر یک از کشورهای اسلامی مشاهده می گردد. همچنین اندازه، درجه و کیفیت مشارکت طبقات مختلف جوامع اسلامی در مخالفت با غرب گرایی متفاوت است. دامنه این مشارکت در مخالفت با غرب گرایی تنها به مسلمانان افراتی که رسانه های گروهی غرب و دیگران آنان را بنیادگرایان اسلامی می خوانند؛ محدود نمی شود. اغلب رهبران و توده های «خاموش» مسلمانان در جوامع اسلامی با مفهوم «اسلام گرایی»، «غرب گرایی»

درگیر هستند به طوری که جهان اسلام هم‌اکنون با یک انقلاب حقیقی بزرگ روبرو است. در پایان باید به وجه تمایز میان «نوگرایی» و «غرب‌گرایی» اشاره کرد. نوگرایی اسلامی دارای همه‌گونه ابزار دانش برای رسیدن به پیشرفت، قدرت، شکوفایی و توسعه فراگیر با حفظ فرهنگ اصیل اسلامی است تا جامعه اسلامی را از جامعه غربی متمایز سازد، در حالی که غرب‌گرایی خود را برتر از فرهنگ و ارزش اسلامی می‌داند.

اسلام‌گرایی با اینکه با نوگرایی موافق است اما غرب‌گرایی را مردود می‌شمارد. زیرا غرب‌گرایی در پی تبدیل شیوه زندگی و دگرگونی ارزشهای معنوی و ارزش اخلاقی اسلامی است. از همین رو می‌بینیم که جمهوری اسلامی ایران تنها حکومت اسلامی در جهان است که نوگرایی را می‌پذیرد اما مخالف غرب‌گرایی است. زبان حال تمامی رهبران فعال در جهان اسلام این است که غرب‌گرایی به منزله رها کردن اسلام در تمامی ابعاد آن است.

رویارویی تمدنی - فرهنگی و مرحله شیفتگی و حیرانی ۱۷۹۸-۱۹۱۵

جوامعی که در معرض تأثیرات تمدنی - فرهنگی نیرومند و مختلف وارده از خارج قرار می‌گیرند، کیان وجودیشان دچار بهت و حیرت وسیعی می‌شود که دانشمندان جامعه‌شناس و انسان‌شناس به آن «حیرت فرهنگی» می‌گویند. در بُعد فردی، کسانی که از یک حوزه تمدنی به حوزه تمدنی دیگر منتقل می‌شوند، این احساس را تجربه می‌کنند. اما اگر فرد با موقعیت تازه‌اش سازگاری پیدا کند، سپس آن را قبول یا رد نماید، به واقعیت‌های قبلی خود برمی‌گردد. بسیاری از فرزندان جوامع عربی - اسلامی به هنگام ورود به یکی از کشورهای غربی جهت اقامت یا تحصیل این احساس را تجربه کرده‌اند. این حقیقت شامل افرادی که از کشورهای غربی به قصد تجارت یا گردش یا تبلیغ مذهبی به یکی از کشورهای عربی یا اسلامی می‌روند، نیز می‌شود. کتابخانه‌های مختلف پر از کتابهایی است که در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نوشته شده است. یعنی زمانی که تماس و ارتباط میان افراد و جوامع مراحل اولیه خود را طی می‌کرد. در این زمان احساس حیرت و شوک فرهنگی بسیار شدید بود.

شوک فرهنگی که افراد آن را تجربه می‌کنند جزئی از تجربه عمیق‌تر جامعه‌ای است که به‌طور کامل با این شوک فرهنگی روبرو می‌شود. این تجربه در هنگام حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ رخ داد. علی‌رغم شکست نظامی آن حمله و اینکه نشانه‌ای از توسعه‌طلبی استعماری بود، با این وجود لرزه تمدنی گسترده‌ای در جامعه مسلمان مصری ایجاد کرد که تا هم‌اکنون نیز آثار آن باقی است. این نشانه «مثبت» که حمله فرانسویان آن را ایجاد کرد تاکنون به‌طور روزافزون و به شکل فعالی در حال گسترش است، همان‌گونه که جوامع اسلامی مختلف از مراکش در باختر گرفته تا

اندونزی در خاور گاه‌گاهی دچار این‌گونه صدمات و لرزشهای مشابه می‌شوند که نتیجه غیرمستقیم توسعه‌طلبی اروپاییها در آسیا و آفریقا در اشکال و اندازه‌های مختلف است.

نتیجه ارتباط آغازین میان جامعه اسلامی سنتی و نیروهای اشغالگر فرانسوی که یک هیأت علمی بزرگ را به همراه داشت، نخبگان جامعه مصر را تحت تأثیر تمدن - فرهنگ وارداتی اروپا قرار داد. این نخبگان اهمیت، ابعاد و فواید این ارتباط تمدنی را درک کردند، و در جهت درک و شناخت ابعاد و شکوه این تمدن - فرهنگ کوشیدند. آنان تلاش کردند چیزهایی را از تمدن فرانسوی اقتباس کنند و آنها را به شکل دستورالعمل، تصمیمات و ایجاد مؤسسات در زندگی روزمره مردم مصر به کار گیرند. نخستین عکس‌العمل این نخبگان، شیفتگی و حیرت به جای گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی فرد بود. فرمان محمدعلی [پاشا] نتیجه این تماس را عملی ساخت. وی برای ایجاد اصلاحات و بازسازی دولت و جامعه به سبک اروپایی - فرانسوی تلاش کرد.

حملة ناپلئون و اقدامات محمدعلی پاشا نخستین میوه نوگرایی بود که یک جامعه مسلمان آن را تجربه کرد. در همین مرحله ابتدایی ظهور غرب‌گرایی بود که اندیشمندان و مسئولان مسلمان مصری اندیشه غربی را بدون سؤال و تردید پذیرفتند و تلاش نمودند آن را به‌طور گسترده و کامل به کار گیرند. علی‌رغم آگاهی آنان از تأثیر ابعاد آن بر واقعیت تمدنی سنتی فراگیر اسلامی، اقدام به انقلاب از بالا نمودند که تاکنون آثار آن بر کناره نیل برجای مانده است.

امانتداری علمی ما را ملزم می‌سازد، یادآوری کنیم که حمله فرانسه به مصر در سال ۱۷۹۸ نخستین تماس میان اروپا و جهان اسلام نبود بلکه اولین ارتباط مستقیم و گسترده بود. روابط میان امپراتوری عثمانی و برخی جوامع اروپایی مثل فرانسه، اتریش، بریتانیا و روسیه از اواسط قرن نوزدهم و روابط میان فرانسه، واتیکان و برخی طوایف کاتولیک در لبنان از قرن هفدهم آغاز شد. اما حمله فرانسه نخستین ارتباطی بود که شوک و حیرت تمدنی - فرهنگی در پی داشت و اندیشه بعضی از مصریها و در رأس آنان محمدعلی پاشا را دگرگون کرد و اولین خشتهای نوگرایی و غرب‌گرایی را در جامعه اسلامی بنا نهاد. اما ارتباط امپراتوری عثمانی با اروپا فقط تأثیر اندکی بر حکومت، نهادها، اجتماع و اندیشمندان عثمانی برجای گذاشت و به روابط محدودی با مسیحیان

به‌ویژه در لبنان و محکم کردن روابط کلیساهای شرق^۱ با غرب بسنده کرد. این ارتباطها در میان مسلمانان در سوریه بزرگ^۲، بسیار اندک بود.

رخداد دیگری که هر پژوهشگری باید درخصوص محمدعلی به آن توجه کند حمله‌ای است که نیروهای مصری به درخواست باب عالی^۳ برای سرکوب جنبش وهابیان به رهبری محمدبن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۸۳) در جزیره‌العرب انجام دادند. وهابیت نخستین جنبش اسلامی نوینی است که خواستار بازگشت به اصول شد. وهابیت از اندیشه غربی تأثیر نگرفت، همان‌گونه که از دیگر جنبشهای اسلامی به غیر از ابن تیمیه حنبلی نیز متأثر نشد. می‌توان وهابیت را نخستین جنبش اصولگرا در دوران معاصر نام نهاد و علی‌رغم بحرانی بودن وضعیت آن، تا امروز نیز ادامه داشته است. وهابیت نماینده نخستین جنبش ناراضی از وضعیت داخلی اسلامی است که همگان را به بازگشت به میراث اسلامی فرا می‌خواند. البته این مسأله دیگر جنبشهای اسلامی معاصر را نیز شامل می‌شود. «آنچه که پسر عبدالوهاب می‌گفت این است که اسلامی را که سلطان [عثمانی] پاس می‌دارد اسلام حقیقی نیست... این جنبش همانند همتاهایش در تاریخ اسلام در قالب یک دولت تجسم یافت. وی با خانواده کوچکی در مرکز جزیره [العرب] هم‌پیمان شد... تا حکومتی ایجاد کنند تا مسلمانان در سایه آن زندگی خوبی را براساس معیارهای شریعت داشته باشند...»^۴ اندیشه محوری وهابیت این است که از اسلام حقیقی و شریعت اسلامی برای ایجاد حکومت اسلامی و دولت صالح الهام بگیرد و این همان چیزی است که گروه اخوان المسلمین از دهه سی به دنبال آن بود و انقلاب اسلامی در ایران و همه جنبشهای اسلامی معاصر دیگر نیز در پی آن بودند.

در آغاز این مرحله ناچار باید شخصیت دینی، اسلامی مصری‌ای که ابعاد مختلف نوگرایی و غرب‌گرایی را شکافت؛ معرفی کنیم. وی عبدالرحمن جبروتی است. الجبروتی در کتابش پیرامون اشغالگری فرانسه ضمن استقبال از دست‌آوردهایی که در نتیجه حمله فرانسه به مصر رخ داد؛

۱. کلیسای ارتدکس (مترجم).

۲. شامل کشورهای سوریه، لبنان، اردن و فلسطین (مترجم).

۳. دربار عثمانیها در استانبول (مترجم).

۴. البرت حورانی، الفكر العربي فی عصر النهضة: ۱۷۹۸-۱۹۳۹، دارالنهار للنشر، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۵۶.

می‌نویسد: «با این وجود وی از تأثیر حکومت غیرمسلمان بر دین و اخلاق مردم، دل‌نگران است.»^۱ اگرچه فریاد آزادی‌خواهی الجبروتی در مقایسه با فریادهای جنبشهای آزادی‌بخش و استقلال‌طلبانه بعد از نیمه قرن بیستم ضعیف است. اما باید گفت که الجبروتی به اهمیت نوگرایی برای مسلمان پی برد و زنگ خطر را نسبت به حضور غرب‌گرایی به عنوان یک اندیشه، صرف‌نظر از هویت حکومتگران به صدا درآورد. حکمران غرب‌زده که اسلام‌گرا نیست؛ برای «دین و اخلاق اسلامی» خطرناک است و کار او همانند یک حکمران بیگانه است.

دوره محمدعلی پاشا طولانی شد و خبر از بروز انقلابی بنیان‌کن نه تنها در مصر، بلکه در سوریه بزرگ می‌داد. محمدعلی پاشا و پسرش ابراهیم بلندپروازانه در پی ایجاد امپراتوری عربی جدا از امپراتوری عثمانی بودند اما در این کار با شکست مواجه شدند. نقشه‌های محمدعلی و پسرش ابراهیم با طرحهای اروپاییان در منطقه خاورمیانه برخورد کرد و در نتیجه قبل از عملی شدن از بین رفت. علی‌رغم شکست طرح محمدعلی اما افکار و اصلاحاتی را که او وارد کرد باقی ماند و از بین نرفت. افکار جدید همراه با اصلاحات در حکومت، اجتماع، اقتصاد، ارتش و اداره عمومی کشور از کارهای اوست.

وی در پی‌ریزی مراحل نخستین رشد و توسعه مصر و سوریه بزرگ، نقش ایفا کرد. اگرچه همزمان با این اصلاحات در مصر و سوریه بزرگ، موج مخالفت با غرب‌گرایی نیز آغاز شد که این روند تا امروز نیز ادامه دارد.

* * *

در این دوره‌ای که بیش از یک قرن به طول کشید، مصر نقشی اساسی و پیشرو در هدایت جنبش تغییر و نوگرایی در جهان عربی - اسلامی داشته است. در این دوره تعدادی از رهبران اندیشمند مصری ظهور کردند، تعداد دیگری نیز از سوریه بزرگ، تونس و افغانستان به مصر آمدند. این شخصیتها نقش هدایت‌گرانه‌ای میان میراث اسلامی و اندیشه‌های وارده از اروپا ایفا کردند. این مجموعه از اندیشمندان شالوده‌نخستین مسائلی را که در صحنه عربی - اسلامی به‌وجود آمد،

بررسی کردند. این پیشگامان نتایجی را که از باز شدن قلمرو اندیشه‌های نوین در زندگی دینی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم ایجاد می‌شد، بررسی کرده و تلاش نمودند میان این افکار و میراث گذشته نوعی همزیستی ایجاد کنند. از نوگرایی استقبال نمودند اما از همان ابتدا نسبت به میراث گذشته، ارزشها و مفاهیم اجتماعی اسلامی احساس خطر کردند. از همین رو بسیاری از آنها به‌طور گسترده با غرب‌گرایی به مخالفت برخاستند. مسائلی که این اندیشمندان پیشرو مطرح کردند پیوسته تا همین امروز نیز مطرح بوده است. مسأله نوگرایی و غرب‌گرایی در ابعاد مختلفش و مسأله وحدت اسلامی، همواره تا امروز محور توجه این اندیشمندان و رهبران در جهان عربی - اسلامی هرچند با تفاوت‌های بسیاری بوده است. در خلال قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، شور و نشاط اندیشه نوین تنها در بخش کوچکی از جهان عربی - اسلامی یعنی مصر و لبنان محدود می‌شد اما در حال حاضر در اکثر کشورهای عربی - اسلامی از مراکش در غرب تا اندونزی در شرق، در جوامع آفریقایی - اسلامی در جنوب صحرای بزرگ و آسیای میانه و چین و هند این شور و نشاط را مشاهده می‌کنیم.

اگرچه شیفتگی و دل‌بستگی نسبت به تمدن اروپا زیاد بود ولی موضع پرهیز از آن نیز همواره حضور داشت. دایره اندیشه مسلمانان متفکر پیشگام محدوده مشخصی داشت و پاسخگوی تأثیرات تمدنی استعمارگران نبود. و تنها به سؤالاتی که بعضی از مسلمانان به هنگام تحقیق در دانشگاه‌های اروپا با آن روبرو شده بودند، پاسخ می‌دادند. در این زمان پرهیز از غرب‌گرایی به مرحله نفی و یا دشمنی آن‌گونه که امروز در برخی مواقع شاهد می‌کنیم، نرسیده بود. رویارویی غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی به دوره‌های پیشین باز می‌گردد. در این زمان روند غرب‌گرایی توانست زمینه گسترده‌ای را در داخل جوامع عربی - اسلامی همچون ستون پنجم ایجاد نماید، به‌ویژه در مراحل آغازین، با اسلام‌خواهی مبارزه کرد تا اینکه این مبارزه تبدیل به دشمنی آشکار شد.

* * *

رفاعة الطهطاوی (۱۸۰۱-۱۸۷۳) «پیامبر اندیشه بورژوازی و پیشگام دوران بیداری»
موضع میانه‌ای نسبت به غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی اتخاذ کرد. طهطاوی به عنوان اندیشمندی که در

مرحله اول مصری و در مرحله دوم مسلمان بود تمامی نگرانی اساسی اش کشورش مصر بود و نگران جهان عربی - اسلامی نبود. طهطاوی از دیدگاه جدید اندیشمندی «مسلمان» محسوب نمی‌شود چرا که فعالیتش را در دره نیل وقف تأیید خدیوینها کرد. با این حال، مسائلی را که وی طرح کرد در نوع خود مسائلی بود که جهان عربی - اسلامی باید بعدها به بررسی آن می‌پرداخت. مسائلی همچون رابطه عقل و شریعت، نظام سیاسی و آزادی، تربیت، حقوق بشر، اقلیتها و نقش زن، محور تألیفات و ترجمه‌های او بود. اگرچه مصر محور اندیشه‌اش بود، با این وجود اندیشه او یک جریان جدید و انقلابی ابتدا برای قوم‌گرایی و سپس برای اسلام‌گرایی بود. طهطاوی درست در میانه اندیشه اروپایی و میراث اسلامی ایستاد و تضادی بین آن دو نیافت. «طهطاوی در خلال اندیشه روشنگرانه‌اش تضاد و تناقضی میان اسلام و تمدن نوین غربی پیدا نکرد. وی همواره اشاره می‌کرد که تمدن اسلامی در دوران طلایی خود تنها تمدن علمی و بازی بود که از دیگر تمدنها استقبال نمود.»^۱

طهطاوی اندیشه‌ای التقاطی داشت و تلاش می‌کرد پلی بنا کند تا جامعه مسلمان مصر و دیگر جوامع اسلامی از آن عبور کرده؛ از عقب‌ماندگی به پیشرفت دست یابد. در این مرحله میان نوگرایی و غرب‌گرایی وجه تمایزی مطرح نبود و نوگرایی شامل کلیه جوانب فعالیت‌های جامعه‌ای که هنوز بسیار عقب‌مانده بود، می‌شد و در چارچوب شیفتگی و تحسین هرآنچه اروپایی و غربی بود؛ قرار می‌گرفت. مصر پیوسته تحت لوای امپراتوری عثمانی زندگی می‌کرد که نمایانگر پوشش سیاسی اسلامی مصر و اکثر کشورهای عربی دیگر بود. اندیشه طهطاوی محدود به اصلاحات در درون مصر شد و مسائل دیگری را که ممکن بود موجب برخورد میان اعتقادات و اندیشه‌های جدید با قدیم شود؛ مطرح نکرد. تشخیص میان نوگرایی و غرب‌گرایی و تفکیک آن دو از یکدیگر بستگی به مراحل بعدی به‌ویژه مرحله خیزش تمدنی - فرهنگی امروزی دارد.

مصر از دوران طهطاوی نقش مرکز اندیشه اسلامی نوین را بازی کرد که در این قلمرو هیچ

۱. محمدکامل ضاهر، الصراع بين التيارات الدينية و العلمانية، دارالبیرونی، بیروت، ۱۹۹۴، ص ۸۰.

کس با او رقابت نمی‌کرد و هیچ کشور مسلمان دیگری با ریاست او به مخالفت بر نمی‌خواست. حتی کشور وهابی عربستان سعودی نیز نه از دور و نه از نزدیک در این جنبش فکری شریک نبود. حتی جبل لبنان هم نمی‌توانست این ریاست را از چنگ مصر بیرون آورد با اینکه اندیشمندان لبنانی در احیای میراث فکری عربی و انتقال برخی از آنها به دره نیل سهمیم بودند. برای اینکه مصر فضای آماده و انگیزه‌های مساعد برای رشد اندیشمندان فعال در این سرزمین را مهیا ساخته بود. مصر در ابعاد کوچکتر و لبنان، تا برپایی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ جایگاهی برای بیان اندیشه آزاد با شکل‌های مختلف آن بودند.

طهطاوی راه را برای ظهور نخبگانی از اندیشمندان برگزیده عرب و مسلمان در افق زندگی جهان عربی - عثمانی هموار کرد. اندیشمندانی که برخی از آنان در سایه حکومت عثمانی و برخی دیگر در کشورهای اروپایی و تعداد کمی هم در کشورهایی مثل ایران، یمن، جزیره العرب زندگی می‌کردند. حرکتی که طهطاوی به وجود آورد به صورت تدریجی و تا پایان جنگ جهانی اول وسعت یافت. مهمترین مسائلی که اندیشه طهطاوی مطرح کرد، و اندیشمندان بعدی به آن پرداختند، مسأله لایزم یا اندیشه بی‌دینی بود که در حال حاضر به رویارویی اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی تبدیل شده است. بسیاری از اندیشه‌هایی که طهطاوی مطرح کرد، جوهره لائیک داشت و همچنان از مسائل اسلامی معاصر به شمار می‌رود.

* * *

در سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۹۱۸، اندیشمندانی در جهان عربی - اسلامی ظهور کردند که اندیشه عربی - اسلامی را علی‌رغم مشکلات و تنگناهایی که در زندگی به خاطر نوشتن آرا و افکارشان داشتند؛ غنای زیادی بخشیدند. از مشخصات بارز این دوران ظهور این اندیشمندان از سراسر کشورهای عربی - اسلامی بود.

خیرالدین التونسی از تونس، بطرس البستانی از لبنان، جمال‌الدین افغانی از افغانستان، محمدبن عبده از مصر و عبدالرحمن الکواکبی از سوریه بود. این شاخصه فراگیر نقطه شکوفایی جنبش اسلامی عالم‌گیری را تشکیل داد که از مصر آغاز شد و امروز در کل جهان عربی - اسلامی

حضور دارد. همه این اندیشمندان و دیگران در فضای خوش‌بینانه‌ای که مرحله دلباختگی و حیرت بود، زندگی و کار کردند. در این مرحله، میراث سنتی اسلامی و اندیشه‌های وارده از اروپا با یکدیگر روبرو شدند. در این زمان، اندیشه عربی - اسلامی اندیشه کامل و خالصی نبود بلکه این اندیشه آغوش خود را به روی همه گرایشها و اندیشه‌ها گشوده بود و زبان حالش این بود: «هرچه فرنگی است برنجی است»^۱ به گونه‌ای که هر چیزی که بر کالاها و مصنوعات اطلاق می‌شد بر ثمره عقل و فرهنگ نیز انطباق داشت. در این زمان حرص و ولع شدیدی نسبت به اندیشه‌هایی وجود داشت که طرفداران آن به موفقیت این افکار در جوامع اسلامی امیدوار بودند. در این مرحله تقلید کورکورانه‌ای نسبت به هرچه که اروپایی بود صورت می‌گرفت.

در اینجا ضروری است که به تلاشهای اصلاح‌طلبانه اما شکست خورده امپراتوری عثمانی اشاره کرد که چهارچوب خارجی کشورهای عربی را تشکیل می‌داد. حمله محمدعلی به آناتولی، که نزدیک بود سلطنت و خلافت را از بین ببرد، همچون زنگ خطری برای امپراتوری عثمانی بود. تلاشهای اصلاح‌گرانه‌ای که سلطان سلیم و بعد از او سلطان محمود دوم انجام دادند، شکست خورد زیرا سلطان در پی اجرای این اصلاحات نبود، از همین رو دستورالعملهای سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۵۶ فقط نوشته‌های روی کاغذ بود. در فضایی که آکنده از امید به سلطان عثمانی بود، افکار جدیدی شکل گرفت که «خواستۀ دولتهای بزرگ و طبقۀ بورژوازی کوچکی در ترکیه بود.»^۲ ستاره بخت خیرالدین تونسلی در زمانی درخشیدن گرفت که نوگرایی در تونس به دست البای در حال مرگ بود و اصلاحات سلطنت عثمانی به دست سلطان عبدالحمید نیز ناکام مانده بود.

خیرالدین مشاغل مهم متعددی در تونس و سپس استانبول بین سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۷۸ عهده‌دار شد. زندگی سیاسی او بیش از نیم قرن طول کشید، همچنین چندین کتاب تألیف کرد که مهمترین آن «اقوم المسالک فی معرفة احوال الممالک» است. خیرالدین تونسلی نقش یک نویسنده نظریه‌پرداز و مجری را در خود جمع کرده بود. ناپایداری او در شغلهای متعدد در تونس و استانبول

۱. اصل ضرب‌المثل اینست: کل فرنجی برنجی، فرنجی معرب فرنگی است و کلمه برنجی ترکی است و در اینجا به معنای درجه یک می‌باشد، که به علت سیطره عثمانیها بر جهان عرب وارد زبان عربی شده است. یعنی محصولات غرب کلاً عالی و مرغوب هستند (مترجم).
 ۲. همان منبع، ص ۸۱.

و اقامت چهارساله‌اش در فرانسه و دیدارهای متعدّدش از اروپا موجب درخشش او شد به گونه‌ای که بهترین سخنگو و تکنوکرات و نوگرای تونس گردید. وی همین نقش را با ورود به استانبول که به دعوت سلطان عبدالحمید انجام شده بود؛ در امپراتوری عثمانی ایفا کرد.

خیرالدین اندیشمند مصلحی بود که شیفته اروپا، فرهنگ و نظم آن شده بود و تلاش می‌کرد این تمدن را وارد جامعه مسلمان تونس و امپراتوری عثمانی که به عنوان سمبل خلافت اسلامی باقی مانده بود، نماید. خیرالدین غرب‌گرای کاملی بود که برای اصلاح آنچه که زمانه آن را خراب کرده بود، کوشید. در نتیجه با البای و سلطان که هر دو در پی حفظ سلطه مطلقه خود بودند و نیز با مردان سنتی دینی که اصلاحات خیرالدین را برای شغل و منافعشان خطرناک می‌دیدند، برخورد کرد. اینکه خیرالدین شکست خورد، چندان دور از انتظار نبود اما اینکه تلاشهای هدفمند او در زمینه نوگرایی به مدت نصف قرن طول کشید، دور از انتظار می‌نماید.

در این دوران برای نخستین بار در تونس، قاهره، بیروت، دمشق و استانبول هسته‌های جنبش «مردمی» به وجود آمدند که به دفاع و ترویج اندیشه‌های نوگرایی و نوآوری پرداختند. این هسته‌ها از عناصر خرده بورژوازی تشکیل شده بود که در جوامع عربی - اسلامی در حال پیشرفت بود تا جایی که در آغاز قرن بیستم چنان نیرومند شدند که حکمرانان برای ایشان حساب جداگانه‌ای باز کردند. اما در این برهه از زمان تلاشهای اصلاح طلبانه به حکمرانان روشنفکر محدود شد، علی‌رغم اینکه برخی از حکمرانان اعضای این هسته‌های «مردمی» را به مشارکت در اقدامات اصلاح‌گرایانه تشویق می‌کردند. با این همه، موضوع اصلاح، نوآوری و نوگرایی تنها در حد یک نظریه‌ای که اقلیتی به آن توجه داشتند؛ باقی ماند. به درون مؤسسات و نهادهای اجتماعی راه نیافت تا در انتقال جوامع عربی - اسلامی از عقب‌ماندگی به پیشرفت نقشی داشته باشد.

* * *

در این مرحله، یعنی مرحله حیرت و شیفتگی نسبت به تمدن اروپایی غربی، اندیشه لائیزم یا بی‌دینی بدون هیچ مقاومت قابل توجهی وارد مصر و سوریه بزرگ و امپراتوری عثمانی شد. بعد از محمدعلی و خیرالدین تونسی، اندیشمندان مسیحی سوری ظهور کردند که با زبان عربی به علوم

جدید پرداختند. مجلات و روزنامه‌های عربی در مصر و لبنان پدیدار شدند و گروه‌های علمی و ادبی که در پی رواج دانش و اندیشه‌های نو بودند، شکل گرفتند. با گذشت زمان، جریان لائیک نیرومندی که متأثر از چاپ کتابهای ترجمه شده یا نوشته شده به زبان عربی بود، پدیدار شد. این فعالیت در مصر و لبنان با حرکت انتشار و تألیف کتاب در استانبول همراهی می‌کرد و در ترویج اندیشه لائیزم سهیم بود. اما حضور این حرکت در دره نیل و لبنان کمتر به چشم می‌خورد.

مهمترین شخصیت لبنانی (سوری) مسیحی در این چهارچوب پطرس البستانی بود. پطرس البستانی و دیگرانی همچون ادیب اسحاق و فرنسیس مراش و... در احیای میراث عربی شریک بودند و به‌طور چشمگیری زبان عربی را جانی تازه بخشیدند. ایمان راسخ آنان به عرب بودنشان و توجه خاص به دیگر جوامع عربی و مسلمان، به این کار وادارشان کرد. با توجه به اینکه مسیحی بودند به دفاع از اعراب منهای بُعد اسلامی آن پرداختند. فعالیت و پرسش و پاسخ ساده آنها همراه با تأثیرات غرب پشتیبان مناسبی برای لائیزم بود تا به شکل طبیعی و منسجم آرزوهایشان را برای آینده مسیحیان در شرق عملی سازند. این مسیحیان در پایه‌ریزی اساس اندیشه قومی عربی که بعد از جنگ جهانی اول بروز کرد، و بعدها به دلیل برپایی جنبش فکری و فرهنگی در وطن عربی و همچنین شرکتشان به صورت غیرمستقیم در روند اسلام‌گرایی همانند تمام جنبشها در سراسر جهان اسلامی که جهان عرب هم جزئی از آن بود، شریک شدند.

این اندیشمندان اعتقاد داشتند جوامع عربی که همان جوامع اسلامی هستند، همچون اروپا راه وحدت و آگاهی را طی خواهند کرد. اگرچه آنها از رعایای امپراتوری عثمانی محسوب می‌شدند اما به این فکر نیفتادند که جنبش جهان عربی - اسلامی راهی غیر از جنبش اروپا خواهد پیمود. آنان گمان نمی‌کردند که حوزه اندیشه‌شان ممکن است کمی فراتر از سوریه بزرگ را دربرگیرد اما تمام جهان عرب را دربرنخواهد گرفت. همچنین در موقعیتی هم نبودند که فکر کنند می‌توانند اندیشه‌ها و افکار خود را در تمام جهان اسلام طرح کنند. محور اندیشه و اهداف این نخبگان بسیار محدود و تأثیرات آن گذرا و ناپایدار بود.

علی‌رغم افکاری که از اروپا می‌رسید و از لائیزم حمایت می‌کرد، تفکر اسلامی و در پس آن

اندیشه عثمانی، به صورت پراکنده و در هم اما عصیانگر باقی ماند. اندیشه اسلامی یا اسلام خواهی به صورت خاموش ادامه یافت تا زمانی که جمال‌الدین اسدآبادی ایرانی‌الاصل و مشهور به افغانی و محمد عبده قدم به این عرصه گذاشتند. این دو اندیشمند بزرگ اهمیت نوگرایی و کسب دانش و افکار اروپایی را درک کردند، اما از درک مفاهیم اصیل اسلامی غافل نبودند. همچنان‌که اندیشه قومی در اندیشه عربی - اسلامی جایی باز نکرده بود. بعد از جنگ جهانی اول اندیشه ناسیونالیسم به صورت نیرومند در جهان عربی - اسلامی به صحنه آمد و در دهه نود قرن نوزدهم اندیشه اسلامی جایگاه خود را در حکومت و جامعه عربی - اسلامی به تفکر نوپای قوم‌گرایی داد. یکی از اسرار غرب‌گرایی و بی‌دینی در جهان عربی - اسلامی همین مسأله است. جمال‌الدین و عبده هر دو دعوت به اصلاح کامل جامعه نمودند، در این زمان برای اولین بار اندیشه وحدت اسلامی مطرح شد. البته این دو فکر نمی‌کردند که نتیجه نهایی خارج از قلمرو اندیشه اسلامی یا اسلام‌گرایی آنها باشد.

افغانی (۱۸۳۹-۱۸۹۷) اندیشمندی بود که به اسلامی انقلابی دعوت می‌کرد. جای پای وی در همه کشورهای اسلامی همچون افغانستان، ایران، هند و مصر که در آنها اقامت داشت؛ دیده می‌شود. قلمرو فکری او کل جهان اسلام بود. اگر کوششهای جمال‌الدین جهت وحدت سنی و شیعه نتیجه می‌داد و موفق به تغییر شرایط عمومی مسلمین می‌شد، وی تنها اندیشمند انقلابی معاصر می‌گردید. جمال‌الدین مشکلات جهان اسلامی را به خوبی درک کرد و خطر غرب‌گرایی و اشکال مختلف استعمار و تهاجم فرهنگی را مطرح نمود. همزمان با طرح اندیشه‌های جمال‌الدین اندیشه اسلام سیاسی نیز ظهور کرد. اندیشه‌ای که در زمان هجوم ناسیونالیسم و تفکر لائیزم یعنی در پایان جنگ جهانی اول و اواسط دهه شصت قرن بیستم از دیده‌ها پنهان مانده بود.

جمال‌الدین با تیزبینی، محور بودن جهان عرب را در دنیای وسیع اسلامی درک کرد و ترکها را به عرب شدن دعوت نمود. از این رو ترکها و عربها امت واحدی شدند که رابطه فرهنگ و زبان در کنار ارتباط دینی آنان را گردهم آورد، در همین زمان اندیشه‌های سلطنت عثمانی نیز در پی ترک نمودن عربها بود. آنچه که در این زمینه، جمال‌الدین بشارت داد گرایش اساسی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ بود. یعنی تأکید بر تعلیم و نشر زبان عربی و هماهنگی میان جهان اسلام و گسترش

همبستگی اسلامی.

جمال‌الدین از طریق اصلاح کامل اسلام که با بازگشت به حقیقت دین عملی می‌شد همگان را به قیامی فراگیر در جهان اسلام دعوت کرد: «تا زمانی که علما به حقیقت دین رجوع نکنند و مردم به‌طور کامل آن را نپذیرند و براساس آن زندگی نکنند؛ اصلاح حقیقی اسلام صورت نخواهد گرفت.»^۱ مدرن کردن جامعه اسلامی و اقتباس از اندیشه غربی، منجر به برپایی انقلاب حقیقی در زندگی سیاسی، دینی و اجتماعی می‌شود. البته اندیشه‌های نوگرایی بدون هویت قومی، سیاسی یا نژادی آن موجب دگرگونی و بهره‌مندی کامل اسلامی می‌گردد. جمال‌الدین نسبت به خطر استعمار و نفوذ غربیها در حوزه غرب‌گرایی هشدار می‌داد زیرا به اعتقاد او غرب‌گرایی (غربی کردن) پایه‌های فرهنگی و شیوه زندگی اسلامی را تهدید می‌کند. از نظر او «غرب با شرق مقابله می‌کند و روح حمله‌های صلیبی پیوسته در قلوب ایشان می‌تپد.»^۲ جمال‌الدین از نخستین پیشگامانی بود که جنگ تمدنی - فرهنگی علیه زندگی اسلامی و اسلام را گوشزد کرد. جمال‌الدین در این زمینه پیشگام بود به طوری که نظرات او در کتابهای اسلامی معاصر و جریانهای مختلف آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در چهارچوب تلاش برای دگرگونی زندگی اسلامی، جمال‌الدین به برپایی «جامعه اسلامی» دعوت نمود تا در مقابل نفوذ اروپا ایستادگی کند. زیرا شاهد توسعه و گسترش نفوذ اروپا در ربع آخر قرن نوزدهم بود. اشغال تونس از سوی فرانسه در سال ۱۸۸۱ و اشغال مصر از سوی بریتانیا در سال ۱۸۸۲ و نیز نفوذ روزافزون روسها را در ایران مشاهده کرد. وحدت اسلامی‌ای که جمال‌الدین در پی آن بود بر پایه نزدیکی و همبستگی در چهارچوب اخلاقی قرار داشت. «جامعه اسلامی» او می‌توانست همچون سدی در برابر تأثیرات فرهنگی، سیاسی غرب که امکان داشت زندگی اسلامی را فاسد کند، ایستادگی کند. از نظر او «جامعه اسلامی» تنها عقیده دینی صرف نبود بلکه ایدئولوژی سیاسی هم محسوب می‌شد.

۱. البرت حورانی، الفكر العربي فی عصر النهضة، دارالنهار للنشر، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۵۰.

۲. الافغانی، الاعمال الکاملة، ص ۱۹۵.

در دوره نخست نهضت دگرگونی و قبل از ظهور دولت و جامعه لائیک در غرب، جمال‌الدین می‌خواست نخستین کسی باشد که در حکومت اسلامی مورد نظر او قوانین الهی جایگزین قوانین انسانی گردد. حکومت اسلامی یا اسلام‌گرایی مورد توافق همه جامعه، اقدام به نشر تعالیم دین اسلام می‌کند و انگیزه‌اش زندگی براساس تعالیم اسلامی است. «مسئله اساسی جمال‌الدین که اندیشه‌اش را دگرگون ساخته بود؛ این بود که او در پی ساختن کشورهای اسلامی نیرومند و قوی نبود، بلکه بیشتر در پی این بود که مسلمانان فهم درستی از دین داشته باشند و بر طبق تعالیم اسلامی زندگی کنند.^۱ به عبارت دیگر نگرانی اساسی جمال‌الدین برپایی انقلاب اخلاقی در جامعه اسلامی بود و آن را مقدم بر هر کار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی می‌دانست. مفهوم جامعه‌شناسی دینی جایی در اندیشه جمال‌الدین نداشت. از نظر او مسلمان حقیقی کسی نیست که فقط در جامعه اسلامی زندگی می‌کند بلکه انسانی است که اسلام را می‌فهمد و زندگی‌اش را بر طبق تعالیم اسلام قرار می‌دهد. این نگرشی بود که همه احیاگران مسلمان در آن زمان داشتند. و علی‌رغم خام بودن این تفکر اما در نیمه دوم قرن نوزدهم، بعد انقلابی را در جامعه اسلامی شکل داد. اما اسلام حقیقی‌ای که جمال‌الدین مردم را به آن فرا می‌خواند «قبل از هر چیز، ایمان به تعالی و آنگاه ایمان به عقل بود»، که او «مردم را تشویق می‌کرد که از نیروهای اندیشه و عقل خود آزادانه استفاده کنند و مطمئن باشند که آنچه با عقل درمی‌یابند با حقایق نازل شده از سوی نبوت تعارضی ندارد»^۲ در نتیجه «باب اجتهاد بسته نیست و این مسئله نه تنها حق مردم بلکه بر آنان واجب است که اصول اساسی قرآن را از نو با مسائل زمانشان تطبیق دهند.»^۳ با این وجود روش جمال‌الدین با روش متفکر مسلمان هندی، سید احمدخان که دعوت به تأویل قرآن براساس اصول عقلی و طبیعی می‌کرد متفاوت است.

جمال‌الدین تعداد زیادی از علما و اندیشمندان پیشگام را شناخت اما تنها شخصیت اسلامی بارزی که بسیار از او تأثیر گرفت؛ شیخ محمد عبده بود. جمال‌الدین به صورت عمیقی با عبده

۱. البرت حورانی، الفكر العربی فی عصر النهضة، دارالنهار للنشر، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۴۲.

۲. همان منبع، ص ۱۵۷.

۳. همان منبع، ص ۱۵۹.

علی‌رغم اختلاف طبیعی‌شان، در مصر و فرانسه کار کرد. اگر جمال‌الدین در سال ۱۸۹۷ و عبده در سال ۱۹۰۵ فوت کرده باشند، عبده مدت زیادی بعد از جمال‌الدین عمر نکرده است، در حالی که شخصیت محمد عبده شخصیت افغانی را تکمیل می‌کند. جمال‌الدین اندیشمندی انقلابی بود که بسیار سفر می‌کرد و در پی تغییر ریشه‌ای در جهان اسلام بود، هرگز تسلیم نمی‌شد و خستگی ناپذیر می‌نمود. در حالی که محمد عبده آرام و متین بود و به پژوهشگری خونسرد همچون استاد دانشگاه می‌مانست. برعکس او جمال‌الدین معلمی انقلابی بود.

محمد عبده نوشته‌های بسیاری برجای گذاشت که می‌تواند برای هر اندیشمند یا پژوهشگری که درس اسلام را فرامی‌گیرد؛ مرجع باشد. اما جمال‌الدین کتب اندکی تألیف کرد. جمال‌الدین بیشتر انقلابی و عبده بیشتر صاحب اندیشه بود.

یکی از نویسندگان بریتانیا هم عصر عبده که وی را از نزدیک می‌شناخته است در توصیف او می‌گوید: «نابغه پاک».

علی‌رغم عکس‌العمل شدید جمال‌الدین نسبت به غرب‌گرایی و نفوذ استعماری اروپا، وی از شیفتگان و متعصبان تمدن غربی به‌شمار می‌رفت. وی در علوم و اندیشه‌های اروپا راه کوتاهی برای نوگرایی و نوآوری یافت. او می‌دانست که باید علوم جدید و افکار تکاملی تازه را به عنوان وسیله سریعی برای دستیابی به قدرت و بی‌نیازی مادی به‌کار گیرد. از نظر او فلسفه و تفکر جدید اروپا در احیای علوم دینی‌ای که اساس زندگی سالم اسلامی را تشکیل می‌دهد، سهم بوده است. انقلاب اخلاقی اسلامی که جمال‌الدین بشارت آن را می‌داد نیازمند آن بود که با میوه فکری و فلسفی غرب تغذیه شود. با این همه شیفتگی جمال‌الدین متفاوت از شیفتگی و دل‌باختگی طهطاوی است. جمال‌الدین در انقلاب اخلاقی اسلامی اصیل که آبخشور آن میراث اسلامی بود، راه صحیحی یافت که به زندگی والای اسلامی می‌رسید، در حالی که طهطاوی به غرب‌گرایی ایمن کامل داشت و میراث اسلامی را نیز به غرب مرتبط می‌کرد.

اکنون به شخصیت شکوفا شده دیگری می‌پردازیم. شخصیتی که به رابطه نوگرایی و نوآوری و غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی با احتیاط بیشتری نگاه کرد. این شخصیت، کسی جز شیخ

محمد عبده نیست.

* * *

محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) در اندیشه، نوشته‌ها، اعمال و رفتارش همانند استاد و رفیقش جمال‌الدین انقلابی است. چراکه عبده مدتهای زیادی با جمال‌الدین حشر و نشر داشته است. محمد عبده در اکثر مراحل عمرش اندیشمندی با وقار، مصلحی متین و بورکراتی اصیل بود اگرچه اندیشه‌اش انقلابی بود؛ اما مقام پژوهشگری و تغییرات آهسته و تدریجی، از ویژگیهای زندگی‌اش بود. هنگامی که بعد از جمال‌الدین درگذشت، می‌بینیم که نفوذ و تأثیر اندیشه محمد عبده تا زمان حاضر وجود دارد. نوشته‌هایش هنوز اهمیت و نو بودنش را از دست نداده است. مسائلی که ذهن محمد عبده را در آن زمان به خود مشغول کرده بود هنوز ذهن اندیشمندان و رهبران مسلمان را در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم به خود مشغول کرده است. اهمیت محمد عبده از آن جهت است که وی از پیشگامانی بود که راه‌حلهایی برای مسائل نوگرایی و نوآوری در جامعه مسلمانان پیشنهاد کرد و تغییراتی در حوزه‌های مختلف و به‌ویژه حوزه تعلیم و تربیت به خاطر مشاغل مهمی که عهده‌دار شد، ایجاد کرد.

سؤال محوری که بر اندیشه محمد عبده از هنگام ورودش به «الازهر» و ارتباطش با جمال‌الدین و پستهای رسمی مختلفی که عهده‌دار شد، سایه افکند، این بود: «آیا کسی که در دنیای جدید زندگی می‌کند می‌تواند مسلمان مؤمنی با ایمان کامل باقی بماند.»^۱ بدون تردید جواب محمد عبده مثبت بود. همین عقیده باعث شد که بعضیها در ایمان حقیقی او شک کنند. محمد عبده روحانی بود که آغوش فکریش را به روی همه جریان‌های فکری وارده از اروپا، که بخش قابل توجهی از عمرش را در آنجا گذراند، باز کرده بود. و هرگاه که فرصت مناسبی برایش دست می‌داد به اروپا سفر می‌کرد.

تفکر اسلامی نوین با اندیشه و کوششهای محمد عبده پیشرفتهای زیادی کرد. از نظر محمد عبده حکومتی اسلامی بود که خلیفه در رأس آن فقیه عادل باشد. وی با مشکل نوگرایی و

۱. البرت حورانی، الفكر العربی فی عصر النهضة، دارالنهار للنشر، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۷۳.

غرب‌گرایی با شجاعت روبرو شد. به همین دلیل اصرار زیادی نسبت به نوکردن نهادهایی مثل دولت و ال‌زهر داشت تا در پرتو افکار غربی بدون اینکه به دین و شریعت زبانی وارد گردد، نوگرایی نهادینه گردد. او حاکم مستبد و عادل را به تقوی، حکمت و معرفت دعوت می‌کرد. در اندیشه‌های برتر او به آزادی زنان و دادن نقش اساسی به آنها در جامعه، اشاره شده است.

تعقل در زندگی روزمره جایگاه والایی را در اندیشهٔ محمد عبده اشغال کرده بود. وی در پی جایگاه عقل در دین اسلام بود. عبده بر این باور بود که تنها اسلام دین عقل است و دیگر ادیان این‌گونه نیستند. بنابراین عقل‌گرایی در تحول اندیشهٔ اسلامی و زندگی اسلامی بسیار ضروری است و از نیازهای اساسی جنبش و اصلاح به‌شمار می‌رود. از همین رو یک مسلمان کامل می‌تواند با تکیه بر عقل در راه تحول و رشد و نوکردن جامعهٔ اسلامی گام بردارد.

اگرچه جنبش ناسیونالیسم مصری و اندیشهٔ ناسیونالیستی در جهان عربی - اسلامی در دههٔ آخر قرن نوزدهم پدیدار شد اما محمد عبده به طرحهای ناسیونالیستی متداول در آن زمان اعتنا نکرد. محمد عبده متفکر ملی‌گرایی مصری و مسلمانی بود که اندیشمندی ناسیونالیست محسوب نمی‌شد. از همین رو، او به حکومت بیگانه و سلطهٔ خدیویها گردن می‌نهد اما انبوه افکار اصلاح‌طلبانه‌اش را نیز حفظ می‌کند. اگرچه تفکر محمد عبده رنگ سیاسی دارد، اما وارد مشاغل سیاسی نشد و در راه سیاست گام برداشت. عنایت به اندیشهٔ ناسیونالیستی در تفکرش از او متفکر اسلامی اصیل ساخت که در عصر حاضر به معنای واقعی کلمه به او متفکر گفته می‌شود.

از دیگر سو، محمد عبده در نوشته‌های دینی‌اش و در اکثر مواقع اشاره می‌کند که اسلام از آن جهت دین آیندهٔ جهان است که جانشین ادیان شده است. اسلام دین فطری است و توانایی پاسخ به مسائل جهان معاصر را دارد. تنگنایی که تمدن اروپایی دچار آن است، به ناچار تنها راه خروج طبیعی از آن، اسلام است. آیا این همان چیزی نیست که جنبش اسلامی معاصر آن را وعده می‌دهد؟

مسئلهٔ علم و دین، بحث روز است. همین مسئله ذهن اروپا را در نیمه دوم قرن نوزدهم به خود مشغول کرده بود. همچنین، بخش قابل توجهی از اندیشهٔ عبده نیز پیرامون علم و دین دور می‌زند. آیا همزیستی بین علم و دین امکان‌پذیر است؟ و آیا همهٔ جهان به ناچار ملحد هستند؟

محمد عبده ایمان داشت که اسلام سازگاری لازم را با خواسته‌های عقل و اکتشافات علم جدید دارد. اما مسأله پیچیده‌ای که اندیشه و رفتار محمد عبده را به خود معطوف کرده بود، لائیزم بود. عبده تلاش کرد که لائیزم را از خط سیر رخدادهای مصر جدا کند، وی موفق شد میان لائیزم و زندگی مردم مصر پلی برقرار کند که برخی از لائیکها برای توجیه لائیزم به اندیشه‌های او پناه ببرند. محمد عبده متفکر، بوروکرات و مصلحی مصری بود که توانست همه مسائلی را که در نتیجه ارتباط با اروپا در یک کشور مسلمان عقب نگه داشته شده، به وجود آمده بود، بررسی و تحلیل کند. وی بر مشکلاتی که در اثر برخورد تمدنی - فرهنگی در دوران محمدعلی، طهطاوی و جمال‌الدین رخ داده بود، چیره شد. مسائل مصر مسلمان، از دید محمد عبده مسائل کل جهان اسلام بود. محمد عبده از این مسائل با اعتدال آمیخته با شهادت سخن می‌گفت. وی پایه‌گذار جریان اندیشه‌ای شد که دامنه‌های آن اقصی نقاط جهان اسلام را دربرگرفت تا امروز نیز تأثیرات آن در گوشه و کنار عبادتگاهها و دانشگاهها و جامعه و حکومت مشاهده می‌شود. اندیشه محمد عبده نقطه تحولی در اندیشه عربی - اسلامی بود و این اندیشه هنوز همه توانش را از دست نداده است و همچنان در حال حاضر نیز می‌تواند در روشن نمودن ذهن اندیشمندان جهان عربی - اسلامی راهنمای مؤثری باشد. محمد عبده نسبت به اسلام‌گرایی، غرب‌گرایی، نوگرایی توجه خاصی داشت و این مسائل در اندیشه‌های او به‌طور روشن یافت می‌شود.

* * *

فاصله زمانی ۱۷۹۸ و ۱۹۱۸ نمایانگر هجوم امپریالیستی - استعماری و نهایت شیفتگی و حیرت نسبت به اروپا و غرب در میان جوامع اسلامی است. در سال ۱۹۱۸ پایان حکومت عثمانی فرا رسید و در نتیجه نابودی خلافت و اعلان آغاز تغییر سرنوشت ملت‌ها پدیدار شد. در همین دوران یعنی سال ۱۹۱۹ می‌توان شاهد گسترش استعمار از سوی غرب در بخش مهمی از جهان عربی - اسلامی بود. ملت‌های عربی - اسلامی دیگری که مستعمره کشورهای اروپایی بودند؛ در این زمان فشار زیادی را تحمل می‌کردند.

در این برهه از تاریخ، ژاپن به عنوان کشور بزرگی در صحنه بین‌المللی ظهور کرد که

توفیقش را مدیون آمیختن غرب‌گرایی با میراث گذشته‌اش و نیز شکست روسیه در سال ۱۹۰۴ می‌دانست. ظهور نیرومندانۀ ژاپن که یک کشور آسیایی بود، این امید را در میان ملت‌های توسعه‌نیافته و به‌ویژه مجموعه‌ی جهان عربی - اسلامی به‌وجود آورد که رسیدن به جایگاه ژاپن برای آنان نیز دست‌یافتنی است.

در این مرحله معاهده‌ی بالفور در سال ۱۹۱۷ مبنی بر ایجاد وطنی یهودی در فلسطین اعلان شد. در همین چهارچوب، باید به این نکته اشاره کرد که جهان عربی - اسلامی در آن زمان توان آن را نداشت که ابعاد این رخداد را تحلیل کند. به همین دلیل اکثر جهان عربی - اسلامی این معاهده را پذیرفتند.

در پایان این فصل باید تأکید کرد که جهان عربی - اسلامی در سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۹۱۸ مرحله‌ی شیفتگی و حیرت را که نتیجه‌ی سرخوردگی تمدنی - فرهنگی بود، تجربه می‌کرد. به‌طور کلی باید گفت که این مرحله‌ی غیربازگشت‌سپری شده است. به‌هرحال درست است که در این مرحله برخی از افراد همچنان شیفته و سرگردان باقی ماندند اما مرحله‌ی بعدی مرحله‌ی هشجاری و بیداری ناقدانه بود.

۳

مرحله انتقالی الحادی

بیشترین نیروی حرکت اندیشه نوگرایی در مرحله برخورد تمدنی - فرهنگی در اختیار علما بود. طهطاوی، جمال‌الدین و عبده مردان دینی‌ای بودند که از سرچشمه تعالیم اسلامی جاری در مصر، سوریه، ایران و امپراتوری عثمانی که هنوز نوگرایی در آن جایی نداشت، سیراب شدند. آنان بعد از اینکه از اندیشه اسلام سنتی بهره کامل گرفتند از خلال ارتباط و اقامت در اروپا و به‌ویژه فرانسه با برخورد تمدنی - فرهنگی به مقابله برخاستند. علی‌رغم اینکه آنان مصرانه در پی نوگرایی و تحول بودند اما در بسیاری از اوقات اندیشه‌هایشان آمیزه‌ای از مواضع ناسازگار و متضاد بود. به عبارت دیگر در وهله اول آنان اندیشمندانی التقاطی بودند. هنگامی که آنان همگان را به تغییر و تحول براساس الگوی غربی دعوت می‌کردند، سلفیان اصول‌گرا برعکس آنان بودند. اندیشمندان نوگرا از برخورد میان عقیده‌ای که به آن ایمان داشتند و افکاری که کسب کرده بودند، رنج نمی‌بردند. نوشته‌های آنها گواه این مطلب است.

اندیشمندان نوگرا درجات متفاوتی از التقاط داشتند. محمد عبده در این مرحله با تردید برخورد کرد، اندیشه اسلامی او صرفاً به نقطه خطر نزدیک شد. اگرچه او همواره به عنوان پلی بوده و هست که اندیشمندان دیگر برای رسیدن به مراحل بعدی باید از آن عبور کنند. اندیشه محمد عبده بیش از هر متفکر دیگری راه را برای قافله اندیشمندان دیگر در مصر، سوریه بزرگ، هند، ایران و دیگر نقاط جهان اسلام آماده کرد. محمد عبده و دیگر اندیشمندان با اینکه شک و تردید، عقل آنها را احاطه کرد، و ایمانشان را در معرض خطر قرار داده بود؛ اما اخگر نیم‌سوز ایمان اسلامی را شعله‌ور نگه داشتند. همین مرحله ایمانی، راه را برای وحدت اندیشه، فرهنگ و جامعه آماده کرد و زندگی جدید و متحولی را که با زندگی آن زمان اختلاف داشت، پیش روی همگان قرار داد. طهطاوی،

جمال‌الدین و عبده بذری کاشتند که همچنان در حال رشد و شکوفایی است.

در این مرحله اندیشه اسلامی و فرزند خوانده‌اش یعنی اندیشه عثمانی حاکم بود. این اندیشه حاکم هنوز آن قدر متحول نشده بود که جدایی به همراه داشته باشد. اگرچه در این زمینه نشانه‌هایی پدیدار شده بود. این اندیشه در مصر و سوریه و همه نقاط جهان اسلام به دلیل زندگی یکنواخت و کند و بروز تشنج و انقلاب در امپراتوری عثمانی به حیات خود ادامه داد. گرایش به نوگرایی و انتقال از عقب‌ماندگی به پیشرفت همچنان فعال و تأثیرگذار بود. در آغاز قرن بیستم کتاب قاسم امین (۱۸۶۵-۱۹۰۸) پیرامون آزادی زن به سان بمب ساعتی منفجر شد.

این کتاب که در درباره آزادی زن است، تنها در پی دفاع از زن نیست بلکه کتابی انقلابی است که قاسم امین در آن، ضمن سخن درباره آزادی زن، مسأله پیشرفت و تحول جامعه و موضوع آزادی را مطرح می‌کند. این کتاب اگرچه از دین با احترام و تقدیر یاد می‌کند اما دعوت به نوگرایی و غرب‌گرایی همه‌جانبه از مشخصات بارز آن است. در زمانی که محمد عبده در پی آمیختن اسلام با علم بود، قاسم امین اولویت را به علم می‌داد. «قاسم امین نخستین روشنفکر مسلمانی است که راه همه‌جانبه‌ای را به سمت غرب و علوم وابسته به آن باز کرد. راهی که پیش از او طهطاوی، خیرالدین، جمال‌الدین و عبده با احتیاط از آن عبور کرده بودند. از نظر قاسم امین زمان طرح اندیشه قدیم اسلامی به سر آمده بود زیرا عقل بشری پس از رنجهای طولانی از اندیشه لاهوتی و مقولات ماورایی خود را با حقایق جدیدی روبرو می‌دید. وی در پی گشایش راهی بود تا نسلهای بعدی مسلمان و عرب بتوانند اعتقادات و افکار خود را درباره مسایل گوناگون زندگی بیان کنند.^۱

قاسم امین و نخبگانی از روشنفکران مسیحی مثل «فرح انطون» و شبلی شمیل «مسأله لائیزم را با قدرت در برابر اعتقادات سنتی دینی طرح کردند. اینان لائیزم یا بی‌دینی را با زبان جدید و افکار شجاعانه‌ای که پیش از آن در جهان عربی - اسلامی وجود نداشت بیان کردند. قاسم امین برای عقل، عقل‌گرایی و علم ارزشی قائل شد که تا قبل از آن سابقه نداشت. وی همگان را به لائیزم تمام‌عیار فرا

۱. محمدکامل ضاهر، الصراع بین التبارین الدینی والعلمانی فی فکر العربی الحدیث والمعاصر، دارالبیروتی، بیروت، ۱۹۹۴، ص ۲۳۰.

می‌خواند و برای دوران نهضت بیداری از نمونه‌های اروپایی بهره می‌گرفت. اگرچه، قلمرو فکری قاسم امین با جامعه مصر سازگار نبود، اما دیگر جوامع جهان عربی - اسلامی از آن بهره بردند. با اینکه امین اندیشمندی مصری بود، اما جنبه‌های مختلف نظرات او عکس‌العملهایی را در نقاط مختلف امپراتوری عثمانی و بعضی از قسمتهای دیگر جهان اسلام به وجود آورد.

در این مرحله انتقالی که می‌توان آن را مرحله «الحادی» نامید، قاسم امین و بعد از او احمد لطفی السید و همراه آن دو «فرح انطون» و «شبللی شمیل» و دیگران از فضای ایمانی و دینی دور بودند. با اینکه امین از مفاهیم دینی انتقاد نمی‌کرد، اما در نظراتش رگه‌هایی از مخالفت با دین یافت می‌شود. در مجموع می‌توان امین را همچون دیگر اندیشمندانی که او را گرامی داشتند، ملحد نامید. «فرح انطون» به معنای واقعی کلمه ملحد بود. وی همه اعتقادات سنتی دین مسیحیت و اسلام را انکار کرد، همان‌گونه که دکتر شبللی شمیل همگان را به ماتریالیسم مطلق فرا می‌خواند.

در زمان احمد لطفی السید (۱۸۷۲-۱۹۶۳) اندیشه قوم‌گرایی که یکی از دستاوردهای اندیشه لائیزم جدید بود، ظهور کرد. این اندیشه اساس مرحله بعدی را تشکیل می‌دهد. «السید» از ناسیونالیزم مصری پیش از آنکه به ناسیونالیزم عربی تبدیل شود؛ دفاع کرد. وی در استحکام پایه‌های ناسیونالیزم انقلاب مصر در سال ۱۹۵۲ سهمیم بود. رهایی فکر «السید» از همه قید و بدنهایی که اندیشه محمد عبده و دوستانش دچار آن بودند، موجب تعجب همگان شد به‌ویژه که او از شاگردان محمد عبده بود و چندین بار با جمال‌الدین ملاقات کرده بود. اندیشه او شکل لائیک و رنگ بی‌دینی به خود گرفت چرا که «احمد لطفی السید» از ابتدا در فضایی لائیک و غیردینی رشد کرد و تحصیل نمود. اندیشه او آکنده از آزادی و رهایی بود و در نهایت نیز در اندیشه و به‌خصوص در زندگی شخصی‌اش راه الحاد را در پیش گرفت.

اندیشه آزادی‌نقشی محوری در زندگی و افکار [السید] بازی کرد. از نظر او «آزادی فقط معیاری برای کار سیاسی نبود، بلکه یکی از نیازهای ضروری زندگی هم به‌شمار می‌رفت.»^۱ و

۱. البرت حورانی، الفكر العربی فی عصر النهضة، دارالنهار للنشر، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۲۱۳.

[آزادی] «غذای موردنیاز زندگی ماست»^۱

به نظر او آزادی یعنی رهایی مطلق. برای دولت نقش محدودی همچون دفاع از امنیت، عدالت و دفاع از جامعه بر ضد دشمنان قائل بود. تنها دولت در چنین مواردی، حق دارد که در کارهای افراد دخالت کند، اما خارج از آن شهروندان به‌طور مطلق آزادند. آزادی راه پایداری است تا انسان بتواند از آن طریق انسانیتش را محقق سازد.

احمد لطفی السید همراه با تحولات زندگی سیاسی، فکری، فرهنگی و اجتماعی عامه مصر زندگی کرد و در این زمینه‌ها تأثیر گذاشت و تأثیر پذیرفت. دامنه وسیع ملی‌گرایی مصری را احساس می‌کرد و به آن یاری می‌رساند.

وی از دوستان مصطفی کامل، ثروت پاشا و صدقی پاشا بود. گرایش اصلی اندیشه و آرامش متین او باعث شد تا همواره از غوغا و جنجال دور باشد. «السید» مریدان و پیروان زیادی باقی گذاشت تا جوهر اندیشه او را که همچنان در زندگی فکری مصریان و عربها و مسلمانان کارساز است، زنده نگاه دارند.

از کارهای مهمی که در این دوره در فضای آزادی اندیشه شکل گرفت، گفتگوی نویسندگان، اندیشمندان و فرهنگیان با هر گرایش و موضعی با یکدیگر بود. گفتگوهای دینی، سیاسی و اجتماعی با آزادی تمام و بدون ستیزه‌جویی و برخورد یا فشارهای حکومتی ادامه یافت، حتی مسائل «ممنوع و نگفتنی» هم در این دوران مورد بحث قرار گرفت. این دوره از دورانهای شکوفای اندیشه نوین عربی - اسلامی بود، که تنها با دهه‌های شصت و اوایل هفتاد این قرن در لبنان قابل قیاس است. در این دوره، جنبش ترجمه و تألیف در موضوعات مختلف بدون هیچ قید و شرطی جان تازه‌ای گرفت.

در نتیجه فضای آزاد حاکم در مصر به‌طور خاص و جهان عربی - اسلامی به‌گونه‌ای عام، وقوع برخورد میان گرایشهای دینی و لائیک اجتناب‌ناپذیر بود. تا آغاز قرن بیستم، همگرایی میان دو گرایش فوق برقرار بود، اما در این مرحله برخورد صورت پذیرفت و تا به امروز این رویارویی

۱. احمد لطفی السید، تأملات، ص ۵۵.

میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی ادامه دارد. برای نخستین بار هواداران هر گرایشی به صحنه آمدند و نظرات خود را درباره موضوعی که همچنان مورد بحث است، مطرح ساختند. به طوری که هم‌اکنون درگیری میان دو گرایش به شکل گسترده و نیرومند تا حد انفجار رسیده است و ما در جهان عربی - اسلامی شاهد آن هستیم.

این مرحله نقطه عطفی در زندگی جهان عربی - اسلامی به‌شمار می‌رود زیرا در این زمان سه مسأله مهم که همچنان محور کارهای فکری و سیاسی معاصر است، روی داد. ناسیونالیسم، لائیزم و آزادی با نیرومندی در این مرحله پدیدار شدند، که این سه مسأله پیوسته اساس برخوردی است که جهان عربی - اسلامی شاهد آن است. در کنار این سه مسأله اندیشه‌های فراوانی مثل اندیشه ناسیونالیسم مصری، عربی و قومیت عربی، اندیشه وحدت اسلامی و جدایی میان اندیشه لائیک و اسلامی و اندیشه اسلامی به مفهوم بنیادگرایی آن و مفهوم آزادی در اسلام، مطرح شدند.

می‌توان مرحله انتقالی را در امتداد مرحله سابق و نتیجه منطقی آن قلمداد کرد. اما در مرحله شیفتگی و حیرانی شاهد عکس‌العملهایی خواهیم بود. در این زمان کارهای بزرگی در زمینه اندیشه و سیاست صورت گرفت. از دل این فعالیتها گروههای تازه‌ای بیرون آمدند که خود حاصل نمادهای تعلیم و تربیت جدید به سبک اروپایی بودند. نهادهای سنتی دینی، مثل الازهر و غیره، که امثال محمد عبده را پرورش داد؛ دیگر در حیات مصر و جهان عربی - اسلامی مورد توجه نیستند، زیرا که مراکز، نهادها و دانشگاههای به وجود آمده در مصر، سوریه و استانبول، تعداد زیادی فارغ‌التحصیل که از علم و دانش جدید سیراب شده‌اند، پرورده‌اند. حاصل این کار رویارویی گسترده میان روشنفکران در اروپا تحصیل کرده با اندیشمندان بیرون آمده از حوزه‌های آموزشی سنتی بود. رویارویی لائیکها در مقابل شیوخ و علمایی که راهنمایی فکر و زندگی عامه مردم برعهده آنها بود؛ افزایش یافت.

در این میان نکته مهمی وجود دارد که باید آن را شرح داد. هنگامی که تفکر لائیزم با قدرت و شدت ظهور کرد، کنش و واکنش دینی با نوگرایی با شدت ادامه یافت. لذا اندیشه لائیزم علیه گرایشهای دینی طغیان نکرد و در پی نابودی آنها برنیامد اما فرصت عرضه و جلوه را نیز به آنها نداد.

اندیشه دینی به آرامی و قدرت از طریق نهادهای سنتی و جدید و موقعیت شایسته‌ای که در جامعه به دست آورده بود، به حیات خود ادامه داد. با آغاز هجوم ناسیونالیسم که مرحله انتقالی را به دنبال داشت، اندیشه اسلامی برای مدتی طولانی منزوی گردید. اندیشه اسلامی در این دوران بعضی مواضع خود را رها کرد اما از بعضی دیگر عقب‌نشینی نکرد.

در پایان این نتیجه شتابزده، اما حساس، باید موارد ذیل را روشن سازیم:

اول: از مرحله طولانی سرخوردگی و شیف‌نگی تا مرحله هجوم ناسیونالیسم و ادامه آن، در مصر و سوریه، یعنی قلب جهان عربی - اسلامی، لرزه شدیدی میان اندیشه دینی سنت‌گرا با اندیشه دینی نوگرا رخ داد که هنوز هم ارتعاشات کنش و واکنش آن در اعماق جهان عربی - اسلامی وجود دارد و ما اکنون در آستانه قرن بیست و یکم هستیم.

دوم: جهان عربی - اسلامی پس از اینکه مرحله انتقالی اندیشه قاسم امین و احمد لطفی السید و دوستانشان را پشت سر گذاشت؛ هنوز در حال سپری کردن مرحله انتقالی «هویت‌یابی» است. سوم: بعد از گذشت حدود یک قرن از مرحله انتقالی، هنوز جهانی عربی - اسلامی استقرار پیدا نکرده و هویت اصلی خود را متبلور نساخته است.

چهارم: مرحله بعدی، مرحله بیداری قومی است، در این مرحله جهان عربی - اسلامی به طور کلی به کشتزار تجربه، تشنج، خشونت و زیانهای هنگفت تبدیل شد که حاصل آن نیز چیزی جز ناکامیهای بزرگ نبود.

پنجم: در این مرحله غرب‌گرایی به روشن‌ترین شکل خود از طریق تأثیرات خارجی مستقیم و غیرمستقیم ظاهر شد که در این زمان جهان عربی - اسلامی یا تحت سیطره اروپای غربی بود و یا اینکه کشورهایی همچون ایران و افغانستان و عربستان سعودی و یمن تحت نفوذ مستقیم اروپای غربی درآمدند.

بیداری ملی و بازتابهای آن ۱۹۱۵-۱۹۵۲

بی‌قراری قومی در جهان عربی - اسلامی پیش از سال ۱۹۱۸ یا حتی از پایان قرن نوزدهم پدیدار شد. انقلاب احمد عراقی یک سال قبل از اشغال مصر توسط بریتانیا در سال ۱۸۸۲ رخ داد. در این زمان تلاشهای اصلاح عثمانی که منبع آن نارضایتیهای قومی بود، آغاز شده بود و تا نیمه قرن نوزدهم ادامه یافت. گروههای تورانی و ترکان جوان ادامه این تلاشها را به عهده داشتند. در لبنان و سوریه احیاء میراث عربی - اسلامی و نوکردن روشهای تربیت، به عنوان مداخلی برای ایجاد آگاهی ملی به دست بطرس البستانی (۱۸۱۸-۱۸۹۳) در نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد. البستانی را در این فعالیت فرانسیس مراش (۱۸۳۶-۱۸۷۲)، فارس نمر (۱۸۵۶-۱۹۱۵) و ناصیف و ابراهیم یازیجی همراهی کردند. قصیده انقلابی را که ابراهیم یازیجی نوشت و مطلع آن چنین است: «ای اعراب بیدار و به هوش باشید» همچنان بازتاب ملی آن تا زمان حاضر نیز ادامه دارد. دورتر از محور قاهره - بیروت - استانبول، تهران شاهد انقلابی سیاسی با هدف بازگرداندن قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود که در سرعت بخشیدن به پایان حکومت قاجار در ایران سهیم بود.

تحولات فوق و رخدادهای مهم دیگر، اشاره به رویکرد جدیدی در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بعضی از قسمتهای جهان عربی - اسلامی در حال توسعه داشت. بُعد لائیک با احساس ملی و گرایش قوی به اصلاح و تحول و نوکردن جوامع عربی - اسلامی، با تکیه بر حفظ میراث گذشته پیوند خورد و جریان فکری نیرومندی متولد شد و بخشهایی از جهان عربی - اسلامی، از مراکش در غرب گرفته تا اندونزی در شرق را فراگرفت. موج بیداری و هوشیاری آغاز شد. نارضایتیهایی که اثرگذار و کارساز نبودند، بی‌درنگ تبدیل به خیزشهای پراکنده‌ای شد که

بیشتر آنها در کشورهای تحت سیطرهٔ دول غربی روی داد و خیزشهای توده‌ای و جنبشهای آزادی‌بخش قومی و ملی شکل گرفتند.

در فاصلهٔ سالهای ۱۹۱۵-۱۹۳۵، وقایع بسیار بااهمیتی رخ داد که گرایشهای قومی عربی، ترکی یا دیگران را عمیقتر کرد و تمایل به استقلال و آزادی از سلطه استعمار و امپریالیسم را که دو مانع اساسی در راه پیشرفت، تحول و تجدد بودند؛ شعله‌ور ساخت. در این راستا، بیداری ملی پدیدار شد که خود یکی از دستاوردهای ارتباط با غرب بود. و ستون بیداری ملی به پایگاه نیرومندی برای ضرورت و اهمیت نوکردن نهادها و اهرمهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تبدیل شد. این تحولات داخلی با تحولات مهم خارجی که در اروپا و غرب پدیدار شد مرتبط گردید. برای نخستین بار زندگی پیشرفته و متحول بر پایهٔ اقتصاد، ثروت و تجارت در اروپا و ایالات متحده و ژاپن به وجود آمد و شکل گرفت. با بهبود وسایل ارتباطی و قرار گرفتن جهان عربی - اسلامی تحت سلطهٔ غرب، این کشورها منافع خود را تنها در بعد اقتصادی با منافع غرب مرتبط دیدند و به جهان خارج نزدیکتر شدند. تکامل میان جهان عربی - اسلامی و همهٔ جهان با واقعیت اقتصادی‌ای آغاز شد و بر اوضاع داخلی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آنها منعکس شد. این تکامل و همبستگی در ابتدای این مرحله بود زیرا قدرت سیاسی داخلی همچنان در دست بیگانه بود اما در سالهای بعد این وضعیت دگرگون شد.

در سال ۱۹۱۷، حکومت بریتانیا از زبان وزیر خارجه‌اش، بالفور، وعدهٔ ایجاد وطن ملی یهودیان را در فلسطین داد. علی‌رغم تأکیده‌های حکومت بریتانیا مبنی بر اینکه وطن ملی یهودیان فلسطینیان عرب را از حقوق ملی‌شان محروم نمی‌کند، ولی هر دو طرف که مشمول این وعده می‌شدند دریافتند که برپایی کشور یهود به نفع یهودیان، خواهد بود. اهمیت این وعده و تحولات بعدی که منجر به برپایی اسرائیل شد، آگاهی ملی فلسطینیان و در پی آن آگاهی ملی اعراب را بیشتر کرد و احساسات امت اسلامی را برانگیخت. به روشنی و برای نخستین بار احساسات ملی عربی و احساسات کشورهای اسلامی که در مراحل مختلفی بودند، برانگیخته شد. اما تأثیر دیگر وعدهٔ بالفور بی‌اعتبار شدن بریتانیا در میان هم‌پیمانان عرب خود و شرکای اروپایی‌اش را به دنبال داشت.

در نتیجه میان جهان عربی - اسلامی با اروپا سؤتفاهمی به وجود آمد چرا که کشورهای عربی - اسلامی، اروپا را به عنوان الگویی برای تجدد و نو شدن نهادهای خود قرار داده بودند. دامنه این سؤتفاهم گسترش یافت و شامل کشورهای ایالات متحده و ژاپن هم که در آن زمان نقشی در این کار نداشتند؛ گردید. این سؤتفاهم بر مسیر همکاری بین دو طرف برای متحول کردن جهان عربی - اسلامی و وارد شدن جهان عربی - اسلامی در طرحهای کشورهای غربی چه در آن زمان و چه بعد از آن تأثیر گذاشت.

پیمان سایکس - بیکو که ادامه و عده بالفور بود، اوضاع را آشفته تر کرد. آن هنگام جهان غربی همه مشروعتش را در جهان عربی - اسلامی از دست داد. همچنان که آگاهی ملی عربی اعتبار بیشتری یافت و نفرت از فرانسه و بریتانیا به طور خاص و اروپا به طور عام شدت پیدا کرد. لذا، آگاهی ملی عربی که در مقابل ترک‌گرایی و گرایشهای تورانی صف‌آرایی کرده بود، به سمت رویارویی با غرب حرکت کرد. هم‌چنین تحول چشمگیری در ملی‌گرایی مصری به وجود آمد. برخی از روشنفکران مصری مردم مصر را به سمت وحدت با حرکت قومی عربی که در سوریه پا گرفته بود فراخواندند تا تعصب قوم‌گرایی عربی کاملاً رنگ و بوی عربی پیدا کند.

و عده بالفور و معاهده سایکس - بیکو در شعله‌ور ساختن ملی‌گرایی عربی و ظهور اندیشه وطن عربی که از اقیانوس تا خلیج فارس ادامه یافت، نقشی اساسی داشت. غرب در تغذیه و حمایت از اندیشه قوم‌گرایی عربی حتی اگر بدون هدف صورت گرفته باشد، از دو جهت، سهمیم شد. اول: با انتشار اندیشه ملی میان هموطنان در کشورهای عربی از طریق ارتباط و آموزش در مراکز اروپایی و بومی خارجیان، دوم: با اخلال در تعهداتش نسبت به خلقهای عرب یعنی پس از نابودی حکومت عثمانی در سوریه و پایان جنگ اول جهانی. به طور کلی این دو عنصر در تقویت ملی‌گرایی عربی و افزایش دشمنی با اروپا و غرب و هم‌چنین تحولات مهم در منطقه خاورمیانه، نقش داشته است. علاوه بر این، یکی از علل اساسی شکست غرب‌گرایی و ظهور دوباره و با قدرت اندیشه اسلامی، این بود که جهان عربی، غرب‌گرایی را خطری برای زندگی اصیل و میراث گذشته خود می‌دید. خلف و عده جهان غرب، قدرت گرفتن اندیشه ملی عربی را تسریع کرد و منجر به ناکامی بزرگی برای

غرب شد زیرا اندیشه اسلامی به جای اندیشه ملی بار دیگر احیا شد.

* * *

سال ۱۹۱۸ سال پایان جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل و اصل تعیین سرنوشت^۱ برای ملت‌ها بود. این مسأله را «ویلسون» اعلام کرد. جنگ جهانی اول، یا جنگ بزرگ، به وجود آمد تا به عمق جدایی در تمدن غربی که ناشی از رقابت میان کشورهای اروپایی و نشأت گرفته از ملی‌گرایی افراطی بود اشاره داشته باشد. دامنه جنگ به سه امپراتوری رسید: عثمانی، روسیه و اتریش - هنگری (مجارستان) در نتیجه این امپراتوری‌ها به کشورهای جدای از یکدیگر تقسیم شدند. این زمان، سرآغاز اصل تعیین سرنوشت بود، میان دولتهای اروپایی مستقل و دولتهای دیگری که زیر سلطه بریتانیا و فرانسه واقع شده بودند. با قرار گرفتن برخی کشورهای عربی تحت قیمومیت، وضعیت مناطقی که جنگ چه در داخل اروپا و چه خارج از آن سرایت کرده بود؛ روشن شد.

نکات زیر در این راستا مورد نظر ماست:

اول: علی‌رغم ورود ایالات متحده آمریکا در جرگه کشورهای اروپایی، محوریت جنگ از دست اروپا خارج نگردید و به صحنه بین‌المللی کشیده شد. علی‌رغم پیوستن بعضی کشورهای غیراروپایی به جامعه ملل از جمله کشورهای عربی - اسلامی اما همچنان در سیطره کشورهای اروپایی بود. بنابراین اصل تعیین سرنوشتی که جامعه ملل به دنبال آن بود، فقط بر کشورهای اروپایی تطبیق می‌کرد.

دوم: حکومت استعماری، نظام قیمومیت را، به نام جامعه ملل که نخستین سازمان بین‌المللی شناخت شده برای بشریت است؛ قانونی اعلام کرد.

سوم: دامنه بحث اصل تعیین سرنوشت وسعت گرفت و بسیاری از جوامع رو به رشد و به‌ویژه عربی - اسلامی را دربرگرفت، مفهوم ملی‌گرایی عمق پیدا کرد و گرایشهای ملی در نتیجه تجاوزات فرانسه، بریتانیا و ایتالیا در جهان عربی - اسلامی افزایش یافت، موج قوم‌گرایی ناآرامیهای

۱. رئیس جمهوری وقت آمریکا که طرحی ۱۴ ماده‌ای برای برقراری صلح پیشنهاد کرد و در کنفرانس صلح پاریس کوشید که یک جامعه جهانی براساس «استقلال ملت‌ها» پی‌ریزی کند، اما جز به استقرار جامعه ملل توفیقی نیافت. فرهنگ معین. (مترجم)

مردمی کشورهای خاوردور را نیز فراگرفت و به رویارویی میان این کشورها با کشورهای استعمارگر انجامید.

چهارم: رخدادهای چندی در جهان عربی - اسلامی با هدایت خاصی صورت گرفت. جنبش آزادی‌بخش مردمی در ترکیه شکل گرفت و خلافت اسلامی از بین رفت و تحولی ریشه‌ای در زندگی عمومی ترکها روی داد. سال ۱۹۲۰ از سوی فرانسه، برپایی کشور لبنان بزرگ اعلان شد، کاری که سر و صدای بسیاری در سوریه ایجاد کرد. و در سال ۱۹۲۱ رضاشاه دیکتاتوری نظامی در ایران را اعلام نمود و در پی آن به سال ۱۹۲۵ خود را شاه نامید. حرکت رضاشاه جرقه‌ای بود که جنبش آزادی‌بخش ملی ایران را شتاب بخشید.

پنجم: انقلاب نخستین مصر در سال ۱۹۱۹ بر ضد حکومت بریتانیا به رهبری سعد زغلول شکل گرفت.

ششم: انتشار آثار شاعر و فیلسوف و اندیشمند هندی مسلمان، محمد اقبال که در آنها تاریخ اسلام را ستایش کرد و به رخدادهای جاری در آغاز قرن بیستم اهمیت داد. اندیشه‌های محمد اقبال که به اردو و فارسی منتشر شد، راه را برای برپایی پاکستان اسلامی هموار کرد. هفتم: تحول وسایل ارتباطی با آمدن رادیو کامل شد. رادیو یک جهش در جهان ارتباطات برای اهداف متعددی بود و در سالهای بعد راه را برای به‌وجود آمدن انقلاب در انتشار معلومات و افکار و آرا برای هدفهای سیاسی و فرهنگی هموار کرد.

رخدادهای فوق فضایی را ایجاد کردند که آگاهی ملی مردم بالاتر رفت. موضوعات چهارده‌گانه «ولسون» امید همکاری و مشارکتهای بین‌المللی را برای شتاب حرکت تغییر و تحول در جهان و به‌ویژه در جهان عربی - اسلامی، زنده کرد. اما خودداری ایالات متحده و عدم شرکت آن در جامعه ملل تلاشهای خوش‌بینانه ناکام ماند و کشورهای اروپایی به‌ویژه فرانسه و بریتانیا آسودگی و آرامش پیشین خود را در صحنه بین‌المللی از دست دادند.

همانگونه که نظام قیمومیت که جامعه ملل آن را به‌وجود آورده بود، خلقهای عرب را به شکست بزرگی دچار کرد. زیرا قیمومیت راه را برای یهود جهت ایجاد یک جامعه یهودی در

فلسطین به‌طور آرام و محرمانه، در زیر چتر حمایت حاکمیت و قیمومیت بریتانیا هموار کرد. این مسأله شرایط را برای ایجاد کشور اسرائیل به‌وجود آورد. افزون بر آن نظام قیمومیت موجب از هم پاشیدگی سوریه بزرگ شد و رژیمهای مستقلی را در منطقه ایجاد کرد که اشتراکات زیادی با یکدیگر داشتند به‌طوری که هنوز گرایش ملی‌گرایی عربی و جنبش همبستگی اعراب از این فروپاشی رنج می‌برد.

اصل تعیین سرنوشت که جامعه کشورهای اروپایی آن را به رسمیت شناخته بود، با استقبال مطلوب ملت‌های دیگر و به‌ویژه عربی - اسلامی روبرو شد و ملت‌های عربی - اسلامی آن را به عنوان یکی از حقوق مقدس خود قرار دادند و تلاش نمودند آن را از چنگال حاکم بیگانه که بر آن سایه افکنده بود، بیرون آورند. اما به رسمیت شناخته شدن این کشورها در جامعه بین‌الملل تنها پس از پایان جنگ جهانی دوم و کم‌رنگ شدن نقش اروپای غربی در صحنه بین‌المللی، کامل شد.

در زمان جنگ جهانی اول، ترکیه با قدرت در صحنه بین‌المللی ظهور کرد. در آغاز، برای کشورهای اروپایی فرصتی پیش نیامد تا بعد از انحلال امپراتوری عثمانی، سیطره خود را بر ترکیه، قلب امپراتوری عثمانی گسترش دهند. لذا ترکیه از استقلال و آزادیش حراست کرد. اما مسأله مهمی در جهان عربی - اسلامی نسبت به حوادث ترکیه در آن زمان، برپایی انقلاب ویرانگری بود که همه دستاوردهای جامعه ترکی را تبدیل کرد و عمق گرایشهای ملی‌تورانی را نشان داد. کمال آتاتورک خلافت اسلامی را از میان برد و جمهوری را جایگزین آن کرد. آتاتورک به این مقدار تغییر بسنده نکرد بلکه با نیرومندی اقدام به غربی کردن جامعه ترک نمود و نظامی لائیک به‌وجود آورد که منکر میراث گذشته و تمدن اسلامی بود. در اینجا لازم است نکته‌ای را در این زمینه خاطر نشان سازیم.

علی‌رغم ریشه دواندن لائیزم در جامعه ترک و بیداد پیروان حضور همه‌جانبه غرب‌گرایان در زندگی عامه مردم ترک، بعد از گذشت بیش از هفتاد سال از انقلاب آتاتورک، شهروندان عادی ترک دست‌کم، آگاهی اسلامی و اسلام‌گرایی و همیاری اسلامی را حفظ کرده‌اند به گونه‌ای که پیوسته به اسلامی بودن خود به اندازه ترک بودنشان افتخار می‌کنند.

رخداد دیگری که سال ۱۹۲۰ را کامل کرد و تا امروز همچنان موجب آسیب‌پذیری صحنه

عربی است: اعلان لبنان بزرگ و سپس برپایی جمهوری لبنان در سال ۱۹۲۶ بود. لبنان به مفهوم ژئو-سیاسی مشخص در آغاز قرن نوزدهم و در پی حمله ابراهیم پاشا به سوریه پدیدار شد. جبل لبنان دیر زمانی است که وجود دارد، اما لبنان با وسعت فعلی و هویت انسانی و تمدنی‌اش در سال ۱۹۲۰ به وجود آمد. با ضمیمه استانهای هفت‌گانه و شهرهای ساحلی به جبل لبنان، مناطق جغرافیایی وسعت بیشتری یافت و موجب تعاطی تمدنی و فرهنگی شد که هرگز جهان گذشته به خود ندیده بود. جمع شدن اسلام و مسیحیت با مذاهب مختلفشان در چارچوب ژئو-سیاسی واحد، تجربه آفرید. لذا لبنان وطنی معمولی نیست بلکه یک «رسالت» است، آن‌چنان‌که منظور و سنودوس آن را یک تجربه تمدنی-فرهنگی منحصر به فرد و بی‌همتایی برای لبنان می‌نامد. برپایی لبنان بزرگ مسأله‌ای بود که پیرامون همزیستی مسلمانان و مسیحیان در یک موجودیت سیاسی واحد دور می‌زد. در این زمان نهضت قوم‌گرایی عربی در لبنان کاملاً در حال نابودی بود. با پدیدار شدن افقهای خیزش اسلامی، مسأله لبنان بیش از پیش پیچیده و بغرنج شد.

در دهه‌های پنجاه و شصت قرن بیستم مسأله لبنانی نمودن و فینیقی‌گرایی به عنوان تهدیدی علیه اعراب و ملی‌گرایی عربی در لبنان ظهور کرد. و در دهه نود لبنان با گفتگوی اسلام-مسیحیت و نقطه تلاقی و همکاری میان دو تمدن غربی مسیحی و شرقی اسلامی پیوند خورد. برپایی لبنان در سال ۱۹۲۰ در فضای ناآرامیهای ملی، نسبتاً آرام شکل گرفت. اما امروزه جهان عربی-اسلامی که لبنان هم جزئی از آن است، گرفتار بحرانهای ملی، دینی، تمدنی و فرهنگی است. ایجاد لبنان در سال ۱۹۲۰ جنبه‌های دور از ذهنی داشت که در صحنه زندگی عربی اسلامی ظاهر نشد.

در سال ۱۹۲۵ رضاشاه با تاجگذاری خود را پادشاه ایران نامید و ایجاد حکومت پهلوی را اعلان کرد. رضاشاه می‌خواست ایران را از مرحله عقب‌ماندگی و از هم پاشیدگی به مرحله پیشرفت برساند و دولت مرکزی نیرومندی را که هرگز ایران به خود ندیده بود، دایر نماید. رضاشاه خواست که از کمال آتاتورک تقلید کند و در برخی موارد موفق شد و در برخی دیگر شکست خورد. اما حکومت او که تا سال ۱۹۴۱ ادامه یافت ایران را در مسیر گرایشهای ملی ایرانی قرار داد. همین

گرایش را پسرش محمدرضا دنبال نمود. البته رضاشاه در روند تجدد و غرب‌گرایی شتاب به خرج داد و در تنگنا قرار گرفت، زیرا این شتاب از وی دیکتاتوری سلطه‌گر و مخالف تاریخ و واقعیت تمدنی و فرهنگی ایرانی ساخت. اگر شرایط زمانی و منافع متضاد کشورهای غربی در ایران او را نابود نمی‌کرد؛ او کارهای بسیاری انجام می‌داد.^۱

در مصر سال ۱۹۱۹، نخستین قیام ملی علیه حکومت مستقیم بیگانه رخ داد. این قیام که به شکل یک انقلاب نمود پیدا کرد، حزب «وفد» به رهبری سعد زغلول آن را رهبری می‌کرد. انقلاب نخستین مصر در سال ۱۹۱۹ سرنوشت اقدام سیاسی ملی را در مصر برای مدت نیم قرن یعنی تا سال ۱۹۷۰، زمان وفات عبدالناصر، تعیین نمود. انقلاب سال ۱۹۱۹ در شمار نخستین جنبشهای آزادی‌بخش جهان عربی - اسلامی برای کسب استقلال از حکومت استعمارگر قرار گرفت. این انقلاب نتیجه تحول در فکر و عمل سیاسی در قلب جهان عرب بود که صدای آن با جنبش ملی در سوریه، ترکیه و ایران هم‌زمان شد. البته انقلاب ۱۹۱۹ انقلابی مصری بود و نه انقلابی عربی یا اسلامی، لذا نتیجه و ابعاد آن محدود شد.

شبه قاره هند در آغاز قرن بیستم به‌طور جدی از رخدادهای جهان عربی - اسلامی به دور بود. یگانه صدا، صدای محمد اقبال بود (۱۸۷۵-۱۹۳۸) که پژواک آن در جهان عربی - اسلامی پیچید. محمد اقبال شاعر، فیلسوف، اندیشمند و حقوق‌دان هندی - مسلمان اذهان را متوجه عظمت اسلامی گذشته کرد و رخدادهای معاصر را به آن پیوند داد و نویدبخش حیات دوباره تمدن اسلامی گردید. صدای اقبال در هند و جهان عربی - اسلامی پیچید و اثر نیرومندی برجای گذاشت. اقبال دعوت به ایجاد وطنی اسلامی در شبه قاره هند نکرد، اما اندیشه او به‌طور چشمگیری زمینه این اقدام را فراهم نمود. نوشته‌های اقبال بازتاب توانایی افکار اندیشمندان جنبش اسلامی است که در کناره رودخانه نیل ظاهر شدند.

اما رویداد نهایی در این سلسله حوادث، به خدمت گرفتن رادیو برای انتشار آگاهیها و نظرات سیاسی و اخبار عمومی بود. در دهه [اول] امکانات رادیو به مثابه وسیله‌ای کارساز و فعال و

۱. در مورد اهداف رضاخان، تحقیقات تاریخی نشانگر مسائل دیگری است. م.

مؤثر بر عقلا و جانها با هدف خدمت ملی و سیاسی و تبلیغات و نظامی‌گری و تجارت پدیدار شد. اگرچه فعالیت رادیو به‌طور روشن تا دهه سی بروز نکرد. در این زمان حکومتها و مؤسسات خاصی در تأسیس ایستگاههای رادیویی از هم سبقت گرفتند تا از آن به عنوان نخستین وسیله مؤثر در افکار و آرا عمومی برای هدفهای گوناگون بهره ببرند. روزنامه‌های چاپی به نقطه کوچکی در اقیانوس رادیو از جهت انتشار، فعالیت، تأثیر و سهولت تبدیل شدند. رادیو وسیله ارتباطی سودمندی شد که اطلاعات، افکار و اخبار را به مردم و به‌ویژه مردمان عربی اسلامی که تا حد زیادی بیسواد بودند، می‌رسانید. با رادیو، بسیج توده‌ها نسبت به آن دوران کار آسانی شد، زیرا شنونده نیازی نداشت که از راه خواندن و نوشتن نسبت به نکته‌ای آگاه شود. این وسیله مطلوبتر از کلمات چاپی بود. انقلاب رادیویی در میدان ارتباطات تا پیدایش تلویزیون و وسایل ارتباطی فوری این عصر استمرار و گسترش یافت. با این وجود رادیو نقش حیاتی خود را به عنوان وسیله ارتباطی سریع تا آغاز قرن بیست و یکم حفظ کرده است.

با توجه به عقب‌ماندگی ملت‌های عربی - اسلامی، رادیو در دهه بیست اثر محدودی بر سرنوشت زندگی ملی اجتماعی و سیاسی آنها داشت. اما با درک اهمیت این وسیله ارتباطی، ابتدا حکومتها به بهره‌برداری از آن برای بسیج افکار عمومی و احساسات میهنی و دستیابی به خواسته‌ها و سیاستهایشان، روی آوردند. رادیو در جهان عربی - اسلامی شروع آرامی داشت اما اندکی بعد به نیروی فعالی در زندگی عمومی مردم در دهه پنجاه تبدیل شد. رادیو فعالیتش را از طریق ایستگاههایی در قاهره آغاز کرد. گسترش ناصریسم و دعوت به وحدت و ملی‌گرایی عربی از اهداف این رادیو بود. عراق نیست؛ اگر بگوییم که گسترش و تعمیق هشیاری ملی عربی در دهه‌های پنجاه و شصت مدیون رادیو به عنوان یک وسیله ارتباطی است.

رادیو در دهه بیست و دهه‌های بعد نقش بارزی در جهان عربی - اسلامی در برانگیختن جنبشهای آزادی‌خواهی ملی و استقلال از چنگال استعمار و قیام بر علیه بیگانه و سلطه نیرومند اروپاییان ایفا کرد. این سیل بنیان‌کن به شکست نظامی استعمار در قبل و بعد از جنگ جهانی دوم انجامید. در پرسشهای بی‌شمار از علل عقب‌ماندگی جوامع عربی - اسلامی، این یقین ظهور کرد که

یکی از علل اساسی این وضع اسف‌بار، تحول بدون پیشرفت مردم این کشورهاست در حالی که استقلال ملی و آزادی از زیر یوغ استعمار دو هدف راهبردی ملت‌های آفریقا و آسیا و دیگر ملت‌های عربی - اسلامی بود. به هر حال، رادیو در نمایاندن اندیشه‌ها و تقویت مواضع و بسیج انسانها به عنوان پشتوانه‌ای برای نیل به این دو هدف، سهمیم بوده است.

هم‌زمانی استفاده از رادیو در سطح گسترده با بروز بیداری ملی در جهان عربی - اسلامی، این رسانه توانست کمک فراوانی در محدود کردن استعمار نظامی و گسترش بیداری ملی و ریشه‌دار شدن افکاری که آزادی، استقلال و پیشرفت را به دنبال داشت، نماید. مسأله دیگری که از این شناخت حاصل شد، انتقال جوامع عقب‌مانده و از جمله جوامع غربی - اسلامی به رویارویی با مسائل تجددگرایی (غرب‌گرایی) و اسلام‌گرایی بود. این امر باعث بیداری عمیق ملی و آزادی‌خواهی و گسترش آگاهی نسبت به هویت و روند تغییر در تاریخ گردید. رادیو برای نخستین بار در دهه بیست وارد زندگی شهروندان عربی - اسلامی شد و همچنان در اواخر دهه نود قرن بیستم حضور دارد و سالها و دهه‌های بعد نیز فعال خواهد بود.

* * *

در خلال جنبش ملی عظیمی که همه گوشه‌های جهان عربی - اسلامی را با درجات مختلف دربرگرفت، ناچار باید نسبت به دو رخداد مهم دقت بیشتری کرد. نخست، انقلاب سوسیالیستی اکتبر روسیه و انعکاسهای آن در جهان عربی - اسلامی است.

دوم، متحول شدن اندیشه اسلامی و ظهور اسلام سیاسی برای نخستین بار در دهه سی در جهان عربی - اسلامی که پس از الغاء خلافت اسلامی در سال ۱۹۲۴ در ترکیه به وجود آمد.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر سال ۱۹۲۷ دو تأثیر مستقیم بر رخداد‌های جاری در جهان عربی - اسلامی گذاشت. تأثیر اول آنی و تأثیر دوم بلندمدت بود که اهمیت بیشتری دارد. تأثیر اول محدود به انعکاساتی بود که پس از افشای بندهای توافقنامه سری میان فرانسه و انگلستان و به‌ویژه بندهای پیمان سایکس - بیکو به وجود آمد. براساس این پیمان؛ «هلال سبز» به صورت کشورهای مستقلی درآمدند که تابع قیمومیت انگلستان و فرانسه بودند. اطلاعاتی که رهبری سوسیالیستی در مسکو

افشا نمود، شک و تردیدهای رهبران عرب را نسبت به آمادگی و قدرتمندی بریتانیا و فرانسه در توطئه‌هایی که علیه اعراب صورت می‌گرفت؛ بیشتر کرد. رخدادهای پی در پی بعد از آن نیز ثابت نمود که استعمار طرف قابل اعتمادی نیست. بعد از اجرای طرح سایکس - بیگو با نیرومندی و علی‌رغم مناقشات و مقاومتها، میان اعراب و حکمرانان تجددگرا، خودمحموری گسترش یافت. بنابراین رهایی از کابوس حکومت عثمانی به استقلال و وحدت منجر نشد بلکه پراکندگی و تشتت را به همراه داشت. آنچه که موجب گسترش خودمحموری گردید این بود که قیومیت بریتانیا بر فلسطین زمینه را برای برپایی وطن یهودی در آنجا آماده می‌کرد، همان‌گونه که موجودیت لبنان جدید با اعلان جمهوری لبنان در سال ۱۹۲۶ شکل نهایی خود را یافت.

عکس‌العمل نسبت به خیانت بریتانیا به اعراب گسترده، عمومی و خشمگینانه بود. اما جهان عربی - اسلامی در آن زمان صاحب امکاناتی نبود تا با این خطر فزاینده مقابله کند. مناقشات نسبت به پیمان بالفور آرام و غیرفعال بود و مقاومتی که حکومت امیر فیصل در دمشق در مقابل هجوم فرانسه در پیش گرفت، شکست خورد و جنگ میسلون^۱ سمبل غرور از دست رفته عربی شد.

اما تأثیر دوم یعنی انقلاب سوسیالیستی مؤثرتر و نافذتر بود. از نخستین روزهای انقلاب، نمونه سوسیالیستی به صورت آشکار و روشن بروز کرد و با استقبال مردم کشورهای عقب‌مانده آسیایی مواجه شد و این شوق را در آنها ایجاد کرد که آنها نیز می‌توانند راه طی شده روسیه را بروند - روسیه‌ای که نسبت به اروپای غربی در زمینه کشاورزی عقب‌مانده بود. - توجه ملتهای آسیا و آفریقا نسبت به انقلاب روسیه به خاطر دشمنی که اروپا و ایالات متحده با این انقلاب نشان می‌دادند، زیادتر شد.

در جهان عربی - اسلامی و علی‌رغم گرایش الحادی انقلاب سوسیالیستی، احزاب کمونیستی در بعضی کشورهای عربی - اسلامی مثل مصر، لبنان، سوریه، عراق، ایران و ترکیه به وجود آمدند. در این زمان یعنی دهه بیست مبارزه گسترده‌ای میان اروپا - غرب با سوسیالیسم از

۱. میسلون، منطقه‌ای در غرب دمشق. ژنرال گورو فرانسوی به سال ۱۹۲۰ با ارتش سوریه در این منطقه جنگید. المنجد (مترجم)

یک‌سو و در عرصه جهان عرب - اسلام از سوی دیگر صورت گرفت.

سوسیالیسم بین‌المللی به عنوان نمونه تکامل‌یافته‌ای که با الگوی اروپایی - غربی رقابت می‌کرد، مطرح شد و با پشتکار حکومتها، گروهها و افراد بدان درجه رسید که در سراسر دنیا به‌ویژه جهان عربی - اسلامی، صحنه نمایش برخورد این دو الگو گردید. درگیری در گستره جهان عربی - اسلامی نسبتاً آرام بود، دلیل آن هم سیطره استعمار بر سرنوشت جهان عربی - اسلامی بود. با پیشرفت خلقهای عربی - اسلامی و به استقلال رسیدن آنها، این درگیری گسترده و شدید شد.

اما الگوی سوسیالیستی از سوی مردم و محافل محافظه‌کار اسلامی به‌طور محدودی مورد تأیید قرار گرفت و تأسیس احزاب کمونیستی در سرزمینهای عربی - اسلامی نیز به خاطر دشمنی حکومت سوسیالیستی مسکو با دین، محدود به تعداد اندکی روشنفکر شد. و موضع این محافل خلقی تا پایان امپراتوری شوروی ثابت باقی ماند. برخی از حاکمان کشورهای عربی - اسلامی این دشمنی با سوسیالیسم و کمونیسم را از سوی توده‌ها برای مبارزه با نفوذ کمونیسم و دور کردن الگوی سوسیالیستی، به خدمت گرفتند. و کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده، از این موقعیت برای جلب اعتماد کشورهای غربی - اسلامی در برخورد با شرق بهره‌برداری کردند.

نهضت بیداری ملی و جنبش سوسیالیسم کمونیسم به یک هدف واحد رسیدند: تمایل به تجدیدگرایی و پیشرفت برای مردم خود. روسیه شوروی نیز از بسیاری کشورهای عربی - اسلامی عقب‌مانده‌تر نبود و هدف آن پیوستن به اروپا و غرب بود. هم‌چنین کشورهای عربی - اسلامی اگرچه با حداقل شتابزدگی و اراده در پی آن هدف بودند. روسیه برای متحول شدن براساس الگوی فکری - تمدنی - فرهنگی متفاوت از نمونه تمدنی اروپایی حاکم اما ناشی از میراث نوین اروپایی، تلاش می‌کرد. هدف انقلاب سوسیالیستی همان هدف کشورهای اروپایی بود، اگرچه با وسایل و ابزار متفاوتی درگیری حاکم میان غرب و شرق را دامن زد و به سهم خود این نقش را به کشورهای عربی - اسلامی که در زیر سلطه استعمار اروپای غربی از پا درمی‌آمدند، منتقل کرد.

از سوی دیگر، سوسیالیسم برای نهضت ملی کشورهای عربی - اسلامی شریک و هم‌پیمان قابل اعتمادی نبود، زیرا سوسیالیسم کمونیسم بین‌المللی به ملی‌گرایی هم‌چون مانعی بر سر راه

اهداف نهایی‌اش برای ایجاد خانواده بین‌المللی متحد و همکار، می‌نگریست؛ اما از نهضت بیداری مردم برای رسیدن به اهداف درازمدت خود بهره‌برداری کرد. اندیشه سوسیالیزم هیچ‌گاه اجازه نداد این موضع حاکم آنچه که سوسیالیزم عربی یا سوسیالیزم اسلامی معتقد به اندیشه قوم‌گرایی نامیده می‌شد با او درآمیزد. علی‌رغم اینکه میان مسکو و بعضی از رژیمهای عربی - اسلامی مثل الجزایر، مصر، یمن جنوبی، سوریه، عراق و اندونزی پیمان مستحکمی برقرار شده بود.

نهضت بیداری ملی عربی - اسلامی نه تنها از سوی سوسیالیزم کمونیزم بلکه از طرف حکومت‌های غربی استعمارگر نیز به عنوان دشمن تلقی شد. دشمنی سوسیالیزم با نهضت بیداری ملی بر سر وسایل و ابزار بود و نه اهداف، و دشمنی حکومت‌های استعمارگر غربی با آن بر سر اهداف بود. سوسیالیزم کمونیزم با نهضت بیداری بر سر «آزادی» و «تجدد» و روش‌های رسیدن به آن اختلاف داشت. حکومت‌های غربی موضع خصمانه‌ای نسبت به نهضت بیداری مالی داشتند چون نمی‌خواستند آنها به استقلال و آزادی و پیشرفت برسند. موضع خصمانه غربی در مقابل نهضت بیداری ملی و سوسیالیزم کمونیزم در هم‌پیمان شدن آن دو علی‌رغم اختلاف و دیدگاه‌های متفاوتشان در بسیاری از موضوعات نقش داشت. ملی‌گرایی و کمونیزم خودشان را در یک جبهه و رویارو با یک مشکل واحد دیدند. غرب از روی زشت‌خویی یا جهالت، برای ضربه زدن به ملی‌گرایی و کمونیزم توأمان بهره‌برداری کرد.

با عقب‌نشینی سوسیالیزم کمونیزم و شکست آن در فراهم آوردن آسایش شهروندان از نخستین روزهای اول انقلاب و با گسترش حوزه جنبش ملی‌گرایی و موفقیت نسبی آن در سراسر جهان عربی - اسلامی در زمینه به‌دست آوردن استقلال و شکست آن در راه رسیدن به آزادی و ایجاد رفاه و دمکراسی، نهضت قدیم - جدید یعنی نهضت اسلامی با نیرومندی ظهور کرد. می‌گوییم قدیم - جدید، زیرا نهضت اولیه عربی - اسلامی را تنها نهضت اسلامی، بدون مشارکت دیگران، رهبری کرد. اما در دوره جدید نهضت اسلامی امکان مشارکت دیگر گرایشها همچون نهضت ملی‌گرایی را نیز فراهم ساخت. به عبارت دیگر نهضت اسلامی موقعیت خود را در رقابت با نهضت ملی‌گرایی نه تنها از دست نداد بلکه به او اجازه داد تا با وی مشارکت نماید. نهضت اسلامی حتی بعد از وفات

محمد عبده نیز توسط شاگردان و مریدان وی که مشعل فروزان او را به دوش می‌کشیدند به‌طور فعال ادامه یافت.

در دهه بیست‌گرایش ملی و گرایش اسلامی دوش به دوش هم پیش رفتند. گرایش ملی در اکثر موارد بر گرایش اسلامی پیشی گرفت، اما گرایش اسلامی علی‌رغم شکوفایی ملی‌گرایی طغیانگر، استوار و مبارز باقی ماند. تحول گرایش اسلامی با پشت سر گذاشتن مرحله رؤیاگرایی ادامه یافت و توسط رشید رضا، حسن‌البنّا و محمدعلی جناح وارد مرحله عمل و اجرا شد.

اندیشه اسلامی توسط اینان از مرحله نظریه‌پردازی الگوپذیری به مرحله اندیشه اسلامی سیاسی واقعی مبدل گردید. دستاورد ایشان را می‌توان «الگوی تمدنی - فرهنگی اسلامی» نامید. این الگو جایگاهش را در کنار الگوی دیگری مثل غرب‌گرایی یا الگوی اروپای غربی، و الگوی سوسیالیستی کمونیستی، تثبیت کرد. جایگاه اول این الگو، در کشور عربستان سعودی و هابی بود که به دلیل فقدان ابعاد انقلابی و تبلیغاتی در اهدافش، محصور شد. دوم: در پاکستان با برپایی جمهوری اسلامی در بخشی از خاک هندوستان بود، سوم: در ایران با پیدایش انقلاب اسلامی بود، و چهارم: با جنبشهای بنیادگرای اسلامی در الجزایر، مصر، سودان و فلسطین همراه گردید.

نخستین اندیشمندان و رهبران مسلمان پیرامون ماهیت حکومت در جامعه اسلامی و نقش دین اسلام مناقشه فکری داشتند. محمدعلی تحت تأثیر شکوفایی اروپا، تلاش کرد تا نقش دین را محدود به راهنمایی روحی و اخلاق فرهنگی نماید. سپس طهطاوی، خیرالدین، افغانی و محمد عبده از او پیروی نموده و محوری بودن دین را در جامعه محکّمتر نمودند اما دعوت به اندیشه اسلامی سیاسی نکردند. در نخستین تجربه در سرزمین اسلامی، آتاتورک دین اسلام را از روند زندگی سیاسی و امور جاری حکومت دور کرد. اقدام آتاتورک نسبت به اندیشه سیاسی اسلامی در جهان عربی - اسلامی که پیوسته بدون اینکه نظریه ثابتی ارائه کند، عملی انقلابی بود. محدود کردن دین فقط در زندگی شخصی به‌ویژه در ترکیه به روش اروپایی از مفهوم دینی اسلام به دور بود. در آن هنگام که اندیشمندان در حال بازسازی و زیباسازی اندیشه‌های خود با روشهای گوناگون بودند، آتاتورک با چاقوی تیز جراحی آمد و به جان جامعه ترکیه افتاد و آغازی برای لائیزم یا بی‌دینی کامل

شد، و ندا سر داد که دین مختص خدا و وطن از آن همگان است.

قبل از به وجود آمدن تجربه آتاتورک، گفتگوی آرام و متینی توسط یکی از شاگردان محمد عبده - رشیدرضا - برای اینکه موضع اصلاح اسلامی را تا آن تاریخ به اختصار بیان نماید، صورت گرفت. رشیدرضا نخستین کسی نبود که در این خصوص صحبت می کرد. اکثر آنچه که او انجام داد همان انتشار اندیشه اسلامی بود که تا آن تاریخ تحول یافته بود و دعوت به وحدت مسلمانان را بر پایه شناخت حقیقی تکرار می کرد. مقصود از وحدت، ایجاد یک دولت اسلامی نبود بلکه هدفش همبستگی و همکاری میان مسلمانان در مناطق مختلف اسلامی بود. در کنار پافشاری بر اهمیت وحدت مسلمانان، بر نقش زبان عربی در نگهداری این وحدت تأکید می کرد. رشیدرضا در این باره می گوید: از مسائل اصلاح دینی و اجتماعی اسلام وحدت زبانی بود به گونه ای که زبان این دین، زبان تمامی ملت‌های هدایت شده باشد. همواره دین، زبان را حفظ نموده و زبان نیز از دین نگهداری کرده است. در غیر این صورت تغییر حاصل خواهد شد آن گونه که دیگر زبانها دگرگون شدند. در چنین شرایطی فهم و درک دین دور از ذهن می شود و برخی از دینداران بعضی دیگر را تکفیر می نمایند و هنگامی که به حق برگردند و هدایت را رها کنند هیچ اصل فراگیری را نمی یابند که با آن حکومت کنند. بنابراین زبان عربی فقط مخصوص خاندان سلسله یعرب بن قحطان نیست، بلکه متعلق به همه مسلمانان است.^۱

رشیدرضا، علی عبدالرازق و شکیب ارسلان بیانگر نقطه عطفی در تحول اندیشه اسلامی هستند. زیرا آنان نمایانگر دوره ای می باشند که مرحله اصلاح گرایي التقاطی به پایان رسید و مرحله بنیادگرایی ستیزه جو آغاز شد. تا سال ۱۹۲۸ - سال تأسیس جنبش اخوان المسلمین - دو اندیشه ملی و اسلامی در صلح و آسایش ادامه یافتند. در حقیقت تحول و رشد اندیشه ملی در جهان عربی - اسلامی به دور از اسلام نبود و نیز اندیشه اسلامی برای گرایش ملی غریب و ناشناخته نمی نمود. هر دو اندیشه در فضای عربی - اسلامی در کنار یکدیگر بودند. اسلام در مفهوم عربی - اسلامی عنصر زندگی ملی بود و رشد و شکوفایی وطن جزء جدانشدنی از حقیقت امت اسلامی محسوب می شد. هر دو اندیشه یکدیگر را کامل می کردند اگرچه در مقابل هم بودند. اما علتی که موجب شد آرامش

میان دو اندیشه به درگیری و نزاع تبدیل شود، ورود غرب‌گرایی، یعنی تجددگرایی براساس الگوی غربی بود که تحولات تاریخی را در پی داشت. در نتیجه، اندیشه ملی و لائیک «ملحد» و اندیشه اسلامی بنیادگرا «مرتجع» قلمداد شد. آتش جنگ خانمان‌سوز زبانه کشید که تاکنون هم ادامه دارد. اما حقیقت این است که اندیشه ملی‌گرایی با اندیشه اسلامی فاصله‌ای ندارد. یکی از آن دو به مدرنیته خوشامد می‌گوید و دیگری غرب‌گرایی را رد می‌کند. اسلام‌گرایی الگویی برای جوامع اسلامی در حال توسعه است. اگر جوامع عربی - اسلامی مشکلاتشان را خود حل کنند، هم‌گرایی میان این دو جریان محال نیست. البته همان‌گونه که پیش از این نیز ایدئولوژی سوسیالیستی مارکسیستی شرق سابق در جهان عربی - اسلامی اجازه نداد، در حال حاضر نیز منافع غرب اجازه نمی‌دهد تا آنها بتوانند خار از دست خویش درآورند. جهان بیگانه که در غرب‌گرایی و منافع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تبلور می‌یابد، از آن بیم دارد که جهان عربی - اسلامی با نیرومندی برخیزد و منافع و فرهنگ غربی را تهدید کند. جهان غرب دوست دارد که جهان عربی - اسلامی براساس روش غرب تحول و پیشرفت کند، و در یک محیط وسیع‌تری جذب و هماهنگ شود تا تحول و پیشرفت آن براساس یافته‌های اصیلش نباشد و جهان عربی - اسلامی به عنوان رقیبی سرسخت نه تنها در عرصه عربی - اسلامی، بلکه در سطح جهانی ظهور نماید. غرب که دارای قدرت و امکانات وسیعی در زمینه علم و دانش و ابزار تبلیغاتی و نیروی نظامی است، نمی‌خواهد که جهان عربی - اسلامی را به حال خود باقی بگذارد؛ تا او بدون اینکه وارد درگیری میان ملی‌گرایی، غرب‌گرایی و لائیزم از یک‌سو و اسلام‌گرایی از سوی دیگر شود، به توسعه برسد. به هر حال چندان خوشایند نیست نهایت این روند را پیش‌گویی کنیم اما تا حدی می‌توان حدس زد که این جنگ به نفع اصالت و تجددگرایی اسلامی تمام خواهد شد.

در این مرحله، مفهوم امت - یعنی امت اسلامی - در مقابل مفهوم ناقص لائیک اروپایی به‌طور کامل احیا شد. زیرا اسلام یک‌گرایی فراملیتی است و در جنگ‌های قومی و حاشیه‌ای وارد نمی‌شود. بنابراین آنچه را که مسلمان مصری مهم می‌داند مسلمان اندونزیایی یا افریقایی نیز مهم می‌داند و آنچه را که آنان مهم بدانند همه انسانها مهم می‌دانند. از این رو اسلام دینی جهانی است که در چارچوب تنگ ملی‌گرایی نمی‌گنجد. حسن‌البناء بنیانگذار جنبش اخوان المسلمین، گام عملی و

شجاعانه‌ای برداشت و گفت که اسلام دین دنیا و آخرت است و برای هر شرایط و دورانی مفید است و تنها برای زمان خاصی نیست. حسن‌البناء رهبر اندیشه سیاسی اسلامی است که باب نزاع میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را کاملاً باز کرد. از این رو جهان عربی - اسلامی همچنان در همین دوران به سر می‌برد. زمانی که حسن‌البناء شروع به دیدار از خانه‌های فقرا و کارگران با دعوت به جنبش توده‌ای فراگیر در [شهر] اسماعیلیه کرد، مردم را به حکومت‌های جمعی و جنبش توده‌ای گسترده فراخواند. رخدادهای امروزه در مصر نیز ادامه کار دیروز حسن‌البناء است.

* * *

در حالی که نهضت بیداری ملی در راه تثبیت اقداماتش برای آماده‌سازی راه قیام ملی در دهه پنجاه تلاش می‌کرد، چهار رویداد نسبتاً مهم در جهان عربی - اسلامی رخ داد. در سال ۱۹۲۷ تأسیس کشور عربستان سعودی اعلان شد که نجد و حجاز یعنی اماکن مقدسه را ضمیمه خود کرد و در سال ۱۹۴۵ اتحادیه کشورهای عربی تأسیس گردید و در سال ۱۹۴۷ جمهوری اسلامی پاکستان در بخش غربی شبه قاره هندوستان بنیان نهاده شد و در سال ۱۹۴۸، اسرائیل نیز در بخش وسیعی از سرزمین فلسطین اعلام موجودیت کرد. این رویدادها هر یک دارای ابعاد قومی و اسلامی هستند.

براساس پیمانی که میان خانواده آل سعود و جنبش وهابیت بسته شد، گسترش سلطه آل سعود در سه چهارم جزیره العرب کامل گردید و دولتی دینی اسلامی پدیدار شد که قانون اساسی آن براساس شریعت اسلامی بنا شده بود. در این زمان، عربستان کشور صحرائی فقیری بود که درآمد اصلی آن از راه برگزاری مراسم حج تأمین می‌شد. هم‌چنین برخی کمک‌های مالی خارجی نیز به این کشور می‌شد. از این رو جهان به ایجاد کشور عربستان سعودی در سال ۱۹۲۷ چندان اهمیتی نداد. هیچ کس تصور نمی‌کرد که روزی کشور عربستان سعودی با نظام دینی خود بزرگترین حامی مؤثر در جنبش اسلامی تا سال ۱۹۷۹ باشد. علی‌رغم هجوم ملی‌گرایی در دهه پنجاه و شصت نظام سعودی ایستادگی کرد و بعد از استخراج نفت در مقیاس وسیع متحول شد و بیشتر از نظام‌های سیاسی در جهان عربی - اسلامی ثبات و استقرار یافت. و اما نکته جالب اینکه نظام سیاسی - فرهنگی در کشور عربستان سعودی با صفت بنیادگرا و مرتجع شناخته نمی‌شود با وجود اینکه بیش از سایر

سرزمینهای عربی - اسلامی بنیادگرا و مرتجع است و بزرگترین پشتیبان جنبش اسلامی و اسلام‌گرایی به‌طور کلی در همه جهان است. نظام سعودی براساس قوم‌گرایی بنیان‌گذاری نشده است بلکه براساس سلطه خانواده حاکمی است که پشتیبان جنبش اسلامی اصول‌گرای مرتجع است. بهبود اوضاع زندگی در کشور عربستان سعودی باعث شد که مورد توجه همه جوامع قرار گیرد، ثروت بی‌پایان نفتی و معدنی باعث شد که در تصمیمات کشورهای عربی - اسلامی و در سیاستهای بین‌المللی، مالی و سیاسی مؤثر باشد.

در سال ۱۹۴۵، اتحادیه کشورهای عربی از سوی هفت کشور مستقل عربی آن زمان تشکیل شد. تأسیس اتحادیه عرب دو هدف عمده داشت: هدف اول، این اتحادیه نخستین سازمان منطقه‌ای است که اعضای آن از دولتهای اروپایی و غربی نیستند و در این چارچوب با سازمانهای منطقه‌ای دیگری مثل سازمان کشورهای امریکایی و سازمان وحدت افریقا و سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان آ.سه.آ رقابت می‌کند. و هدف دوم، این اتحادیه بیانگر آرمان و آرزوهای کشورهای عربی در زمینه همبستگی و همکاری است، و همانند یک مجموعه قوی قلمداد می‌شود و امروزه ۲۲ عضو دارد. اتحادیه عرب یکی از نخستین میوه‌های نهضت بیداری ملی است که به شکل محدود و منزوی آشکار شد. اگرچه در کارنامه فعالیت‌های این سازمان، شکستهای فراوانی مشاهده می‌شود اما بیشتر در پی تثبیت جایگاه و نقش خود است.

در سال ۱۹۴۷، شبه قاره هند به دو کشور تقسیم شد: یکی هندویی و دیگری اسلامی. این کشور اسلامی، جمهوری پاکستان نامیده می‌شود که مسلمانان بیش از نود درصد ساکنان آن را تشکیل می‌دهند. اهمیت اعلان تأسیس پاکستان در این نهفته است که این نخستین کشور اسلامی در دوران جدید است که از خلال گزینش مسلمانان هند تشکیل شد، زیرا مسلمانان تصمیم گرفتند در سایه حکومتی زندگی کنند که اداره‌کنندگان آن مسلمان باشند. پاکستان در هنگام تشکیل بزرگترین کشور اسلامی به لحاظ تعداد جمعیت بود. پاکستان آنچه را که ما «ملی‌گرایی» می‌نامیم به خوبی نمایان ساخت. این کشور از هنگام تأسیس سهم آشکار و شایسته‌ای در تحول اندیشه اسلامی نوین و ترویج آن داشته است و این امر توسط تعدادی از اندیشمندان بنیادگرا اما میانه‌رو صورت گرفت.

پاکستان برای خود آمیزه‌ای از نظام پارلمانی غربی و بنیادگرایی اسلامی را برگزید. و درهای خود را بیشتر از کشورهای اسلامی «بنیادگرا» به روی غرب گشود. البته این امر از روی عقیده قومیت‌گرایی و بنیادگرایی دینی صورت نمی‌گیرد. [پاکستان] بهترین مثالی است که می‌توان آن را کشور اسلامی معاصر قلمداد کرد که نوآوریهای آمده از غرب و آثار به‌جا مانده از قدیم رادر خود جمع کرده است. برپایی اسرائیل در سال ۱۹۴۸ توطئه گسترده‌ای علیه خلق فلسطین و امت عرب و بیشترین پیروزی برای جنبش صهیونیستی بود. ایجاد اسرائیل صدمه بزرگی به مسلمانان زد به طوری که جهان عربی - اسلامی نتوانست این بحران را مهار کند و یا از آن خارج گردد. اسرائیل نوک پیکان مبارزه با تمدن و فرهنگ عربی - اسلامی است. برپایی اسرائیل خطری بزرگ برای زندگی عربی - اسلامی در سرزمین مسلمانان بود. اسرائیل همچون یک بمب ساعتی است که هر لحظه می‌تواند در میان جهان عربی - اسلامی منفجر شود. خطر اسرائیل رو به افزایش است زیرا متحولتر از سرزمینی است که در آن زندگی می‌کند. اسرائیل تنها در اندیشه گسترش سلطه خویش است و در پی همکاری با ملتهای دیگر سرزمین خود نیست زیرا همکاری فقط در میان اعضای هم‌گرا حاصل می‌شود در غیر این صورت رابطه برابر برقرار نمی‌گردد. خطر تمدنی - فرهنگی اسرائیل برای جهان عربی - اسلامی گسترده‌تر از خطر نظامی و اقتصادی آن است. جنبه منفی تشکیل اسرائیل همین نکته است. برپایی اسرائیل جنبه مثبت هم داشته است! اسرائیل دانسته یا ندانسته در تعمیق بیداری تمدنی - فرهنگی در جهان عربی و در پی آن در جهان اسلامی نقش داشته است. پیش از برپایی اسرائیل، جهان عربی - اسلامی از پیچیده بودن افکار و نظراتش و عدم شناخت خود رنج می‌برد. ایجاد اسرائیل صدمه بزرگی به زندگی عربی - اسلامی وارد ساخت اما خفتگان را بیدار و چشمها را باز کرد. آیا نهضت مردمی متکی به اصول اسلام می‌تواند به تمام ابعاد مختلف خطر اسرائیل آگاهی یابد؟ این همان سؤالی است که در خلال رویارویی اسرائیل و کشورهای عربی - اسلامی اطراف او مطرح می‌شود.

* * *

سه تحول بزرگ دیگر نهضت بیداری ملی را در جهان عربی - اسلامی همراهی کرد: اول:

تأسیس سازمان ملل متحد، دوم: ظهور ایالات متحده به عنوان قدرتی بزرگ و رهبری جهان غربی، سوم: شکست استعمار نظامی غربی همراه با جنبش ملت‌های استعمار شده در جهان سوم و شدت گرفتن ضربات از سوی اردوگاه سوسیالیسم به استعمارگران و ظهور جریان غربی خصمانه برای ادامه حاکمیت کشورهای اروپایی بر مستعمراتشان. این تحولات با درجات متفاوتی در جهان عربی - اسلامی منعکس شد.

استقبالی که از تأسیس سازمان ملل متحد در جهان عربی - اسلامی صورت گرفت، ریشه در ایجاد سازمانی بین‌المللی ندارد، بلکه به طبیعت و فلسفه‌ای که این سازمان بر آن بنا شده است، برمی‌گردد. جامعه ملل پیش از سازمان ملل تأسیس شد، اما رنگ اروپایی داشت و تنها برای منافع قاره اروپا به وجود آمده بود. اما سازمان ملل متحد بعد همه‌جانبه و بین‌المللی پیدا کرد و این خوشبینی را در میان ملت‌ها ایجاد کرد که جهان وارد مرحله حل اختلافات میان کشورها به صورت مسالمت‌آمیز و در سایه عدل و مساوات در روابط بین‌المللی شده است. کشورهای ضعیف سازمان ملل را تکیه‌گاه خوبی برای خواسته‌ها و مشکلاتشان دیدند. در ابتدای تأسیس سازمان ملل متحد، امید و آگاهی وسیعی در جهان عربی - اسلامی به وجود آمد مبنی بر اینکه به آسانی می‌توان به استقلال، تحول و نو کردن جوامع عربی - اسلامی بدون دخالت دیگران دست یافت. سازمان بین‌المللی جدید این قول را داد که دوران جدیدی در روابط بین‌المللی آغاز شده است و همکاری، منافع مشترک و دوستی جانشین اختلاف و دشمنی، استثمار و نفرت خواهد شد. شهروندان عربی - مسلمان تصور کردند سود زیادی نصیب جهان عربی - اسلامی و همه جهان از خلال فعالیت‌های سازمان ملل خواهد شد و کشورهای بزرگ و قدرتمند در دیدگاه‌های خود نسبت به روابط میان ملت‌ها تجدیدنظر کردند. اهمیت تأسیس سازمان ملل متحد در میان مردمان جهان عربی - اسلامی به خاطر برداشت اولیه‌ای است که براساس آن سازمان ملل تأسیس شد. علی‌رغم اینکه کشورهای جهان سوم به خاطر منافع سیاسی و احساس به عضویت سازمان ملل درآمدند اما آنها نمی‌دانستند که سازمان ملل کمی بعد همچون ابزاری برای تأمین منافع و توجیه کارهای کشورهای بزرگ و محل نمایش درگیری بین‌المللی درخواهد آمد. بنابراین درگیری در داخل سازمان ملل نشانه بارز آن و روحیه همکاری

کمتر در آن دیده شد و در نتیجه تأمین منافع کشورهای بزرگ منهای دیگر کشورها دنبال گردید. اگرچه سازمان ملل به لحاظ سیاسی شکست خورد ولی از طریق سازمانهای غیرسیاسی دیگری مثل یونسکو و سازمان خواروبار جهانی و سازمان بین‌المللی رشد و توسعه و غیره... موفقیت‌های محدودی به دست آورد. هرچند که ادامه این موفقیت تا اندازه زیادی تحت تأثیر بخشش، گذشت و همکاری کشورهای بزرگ بود. خلاصه کلام اینکه خوش‌بینی ملت‌های جهان سوم و مجموعه عربی - اسلامی که جزء جدانشدنی از این جهان است به خاطر عدم صداقت، عدالت و فعالیت کارساز سازمان ملل به نوبدی تبدیل شد. هنگامی که در اجرای تصمیم‌های گرفته شده شکست خورد و مجبور شد که همسو با منافع کشورهای بزرگ گام بردارد، این نوبدی افزون‌تر گردید. همان‌گونه که اوضاع علی‌رغم پایان یافتن جنگ سرد و ظهور ایالات متحده در صحنه بین‌المللی به عنوان تنها نیروی قدرتمند بلامنازع، تغییر نکرد.

در اینجا لازم است پیرامون ظهور ایالات متحده امریکا در صحنه رویدادهای بین‌المللی نکاتی را متذکر شد. ایالات متحده در صحنه بین‌المللی در خلال جنگ جهانی اول و بعد از آن در گفتگوهای صلح ورسای و تأسیس جامعه ملل پدیدار شد. با این همه، ایالات متحده علی‌رغم توان سیاسی، نظامی و اقتصادی، اما همه چیز را برای خود می‌خواست بنابراین گوشه‌نشینی اختیار کرد و به جامعه ملل نپیوست.

ایالات متحده در جنگ دوم جهانی قاطعانه وارد صحنه شد و وزنه متفقین را در مقابل کشورهای محور سنگین کرد. قبل از پایان عملیات نظامی، ایالات متحده پیشنهاد نمود سازمان بین‌المللی جدیدی جایگزین جامعه ملل شود و این پیشنهاد، عملی شد و ایالات متحده عضو فعالی در سازمان جدید گردید.

آنچه در این چارچوب مهم است چگونگی تحول ایالات متحده است که از یک نیروی بزرگی که پشتوانه اصل تعیین سرنوشت و استقلال ملت‌های استعمار شده و مبشر همکاری و عدالت بین‌المللی بود به نیروی تدافعی عظیمی به مفهوم کلاسیک و سنتی آن تبدیل شد تا از منافع ملی و حیاتی خود بدون در نظر گرفتن منافع دیگران دفاع کند. انعکاس این مسأله بر همه ملت‌ها از جمله

ملتهای عربی - اسلامی تأثیرات ناخوشایندی داشت. الگوسازی ولسون را پراگماتیسم روزولت دنبال کرد و چیزی نگذشت که ماکیاولیسم نیکسون از راه رسید. ظهور نمایش دراماتیک ایالات متحده در صحنه بین‌المللی گویای این بود که ارزشهای ناتوان ملی همچنان در دستورکار اقدامات و تصمیمات سیاسیون قرار دارد حتی در کشوری مانند ایالات متحده که براساس آسایش، بخشش و ثروت متحول شد، رشد کرد و به شکوفایی رسید، این مسأله به چشم می‌خورد.

خلاصه کلام اینکه، جهان عربی - اسلامی از رفتار ایالات متحده با مسائل عربی - اسلامی کاملاً ناامید شد. در آغاز با شناسایی اسرائیل و پشتیبانی همیشگی از او و بی‌توجهی به روابط عربی - امریکایی در ایام حکومت ناصر و جنگ خانگی لبنان و روابط ایران و آمریکا و سرانجام که آخرین آن هم نیست روش برخورد با عراق به عنوان کشوری عربی و اسلامی در جنگ کویت بود که به این ناامیدی دامن زد. البته کمی بعد درباره روابط امریکایی - عربی - اسلامی سخن خواهیم گفت.

سخن از سازمان ملل متحد و ایالات متحده در این مرحله کامل نمی‌شود مگر اینکه از فضایی که بر جهان در دهه سی و آخر دهه چهل از جسارت حکومت اروپایی با مستعمراتش در آن سوی دریاها سایه افکنده بود، سخن بگوییم. در آن زمان همواره یک جریان هرچند ضعیف، وجود داشت که حکومت‌های اروپایی را به دست کشیدن از مستعمرات خود فرامی‌خواند. با آغاز دهه چهل همه دلایل حاکی از این بود که امپراتوری‌هایی که به‌طور بالقوه بر پایه حکومت‌های دیگر بنا شده است، به زودی از میان خواهند رفت. این احساس و تحولات عمومی بین‌المللی و دگرگونی در داخل و خارج مستعمره‌ها، راه را برای از میان بردن استعمار نظامی فراهم کرد. از همین رو مستعمره‌ها به لحاظ سیاسی، نظامی، اقتصادی و اخلاقی برای کشورهای استعمارگر بی‌فایده شدند. بدون شک ایالات متحده و اتحاد شوروی در تسریع رهایی این مستعمره‌ها سهیم بودند. استقلال تعداد زیادی از کشورهای افریقا و آسیا، و به‌ویژه کشورهای عربی - اسلامی، نقشه سیاسی جهان را دگرگون کرد. در نتیجه موازنه قدرت تغییر یافت و مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زیادی پدیدار شد که همچنان حل نشده باقی مانده‌اند.

نهضت ملی و بازگشت روح و امید به جوامع عربی - اسلامی راه را برای خیزش ملی در دهه پنجاه و شصت آماده کرد. مصر از آغاز نهضت عربی - اسلامی مرکز ثقل کار سیاسی بود به گونه‌ای که انقلاب دوم مصر در سال ۱۹۵۲ نه تنها توجه جهان عربی و اسلامی را برانگیخت بلکه کشورهای قاره سیاه و آسیا و امریکای لاتین هم به انقلاب توجه کردند.

در کنار نهضت قوم‌گرایی، نهضت قدیمی و عمیقتری به نام بیداری اسلامی ظهور کرد که به دنبال راه روشنایی بود. به‌رحال نهضت بیداری اسلامی تنها زمانی اوج گرفت که نهضت قوم‌گرایی با ناکامی روبرو شد.

در اینجا لازم است نگاه شتابزده‌ای به نهضت قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی در دهه پنجاه تا سال ۱۹۷۰ داشته باشیم و انعکاسهای آن را در میان رویارویی غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی بررسی کنیم.

۵

نهضت قوم‌گرایی و ناکامی

حرکت ملی در جهان عربی - اسلامی، در اکثر شاخه‌هایش، طبیعتی لائیک و نه اسلامی به خود گرفت. اندیشهٔ قومی «پان ترکیسم» در گسترهٔ عربی - اسلامی پیش از همه پدیدار شد، در حالی که اندیشه «پان عربیسم» در انزوا از خلال کارها و بیانیه‌ها و گفته‌های ابراهیم پاشا هنگامی که به سوریهٔ بزرگ حمله نمود، آشکار شد. حرکت ملی «پان ترکیسم» یا تورانی نتیجهٔ تماس با اروپا و ضعف امپراتوری [عثمانی] در مقابل کشورهای اروپایی بود که چشم به میراث او دوخته بودند. اندیشه «پان ترکیسم» به عنوان ایدئولوژی سیاسی لائیک بروز کرد تا بتواند وحدت امپراتوری عثمانی را که خلقها، ادیان و اقوام مختلف را به یکدیگر پیوند داده بود، حفظ کند. اندیشهٔ «پان ترکیسم» در ابتدا به دنبال توسعه امپراتوری عثمانی بود و از ترک‌گرایی خبری نبود اما در پی نابودی امپراتوری عثمانی و سقوط خلافت، قوم‌گرایی ترکی ظهور کرد و در خاک آناتولی محصور شد و در ایجاد جمهوری ترکیه نقش زیادی ایفا نمود.

اندیشهٔ «پان عربیسم» به عنوان عکس‌العمل سیاست ملی افراطی امپراتوری عثمانی که در سه دههٔ آخر حیاتش در پیش گرفته بود، رشد کرد و گسترش یافت. اندیشهٔ پان عربیسم، لائیک بود، زیرا نظریه‌پردازان و مبلغانش، اکثراً از مسیحیان سوریه و لبنان بودند. ملی‌گرایی عربی در آغاز، کارش منحصر به دعوت برای ایجاد دولتی عربی در هلال سبز بود.^۱ تا اینکه ملی‌گرایی مصری آغوشش را به روی سوریه گشود، کشور مصر نیز همین اندیشه را دنبال کرد. اندیشهٔ ملی‌گرایی عربی در ادامه راه، به لحاظ شکل و محتوی متحول شد و همهٔ بخشهای

۱. هلال سبز یا هلال خصیب = قسمت حاصلخیزی در کنار شرقی و شمالی جزیرهٔ العرب، شامل عراق و سوریه و فلسطین. کنار شرقی آن خلیج فارس و کنار غربی آن، خلیج عقبه است. دائرةالمعارف فارسی (مترجم)

جهان عربی از اقیانوس اطلس گرفته تا خلیج فارس را دربرگرفت. در گذر زمان از لائیزم محض به عربیت با مضمون پیچیده اسلامی روی آورد. مبلغین لائیزم در عربیت مفهوم ایدئولوژیکی خاصی پیدا کردند که مفهوم دینی نداشت. زیرا از نظر آنان دین حق مشارکت در امور ملی را نداشت. همان‌گونه که اسلام‌گرایان معتدل اندیشه قومی اسلامی را با دین و دنیا آمیختند، عربیت زمینه‌ای شد که همه گرایشها و جریانهای ملی‌گرایی را گرد خود جمع کند. عربیت، یعنی، ملی‌گرایی عربی لائیک، ملی‌گرایی عربی اسلامی، ملی‌گرایی «سرمایه‌دار» و ملی‌گرایی «سوسیالیست» را در یک مکان جمع کرد.

در جای دیگری از جهان عربی - اسلامی، اندیشه ملی‌گرایی فارسی لائیک در سایه حکومت استبدادی پهلوی رشد کرد. ملی‌گرایی فارسی ایرانی با همه انگیزه‌هایش در رویارویی که میان محمد مصدق و سلطنت رخ داد، آشکار گردید. سقوط دولت مصدق و استقرار دوباره شاه، نتایج مستقیمی در تاریخ جدید ایران و بروز انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ داشت.

تحولات بسیار دیگری در جهان عربی - اسلامی بُعد ملی‌گرایی را در کشورهای عربی و اسلامی مثل اندونزی، نیجریه، مغرب، الجزایر و سودان گسترش داد. البته انگیزه‌های گرایش ملی در کشورهای لائیک مانند اندونزی و نیجریه با انگیزه‌های گرایش ملی در مغرب و الجزایر و وادی نیل یعنی مصر و سودان متفاوت بود.

در فاصله جنگ جهانی اول تا اواسط دهه پنجاه در جهان عربی - اسلامی شخصیت‌های تاریخی مثل کمال آتاتورک، سوکارنو، محمد دوم، حبیب بورقیه، جمال عبدالناصر، محمد مصدق، محمدعلی جناح و... ظاهر شدند. این رهبران ملی‌گرایی تاریخی به‌ویژه جمال عبدالناصر اثر دیرپایی در تحول اندیشه ملی‌گرایی در جهان عربی - اسلامی گذاشتند. تأثیر آنان ماندگارتر از استقلال کشورشان بود. تلاش آنان در جستجوی هویت فرهنگی - سیاسی برای جامعه خود تجلی پیدا کرد. وقتی که آنان در پی کسب هویت تاریخی جامعه خود با بن‌بست روبرو شدند، به صورت غیرمستقیم در بروز جریان اسلامی افراطی و مبارز سهیم شدند. جستجوی هویت فرهنگی - سیاسی اصیل که طی دو قرن با درگیریها و جنگهای بسیاری روبرو شده بود، به تأخیر انداختن جهان

عربی - اسلامی، عقلها و جانها را بیدار کرد اما نزاعهای داخلی زمینه را برای دخالت خارجیان فراهم ساخت. از همین رو، جدالهایی که گستره جهانی عربی اسلامی شاهد آن است همچنان ادامه دارد و مراحل اولیه خود را طی می‌کند.

قوم‌گرایی دو مرحله قدیم و جدید را طی کرده است: گرایش قدیمی حرکت شتابزده‌ای بود که با شور و هیجان گسترده‌ای از هر پدیده اروپایی و یا غربی استقبال کرد. این گرایش به اهمیت میراث و تاریخ که در ساختن کشورها نقش به‌سزایی دارد، توجهی نداشت.

رهبران ملی‌گرای قدیم نخبگان غربزده‌ای بودند که نهادها و دستاوردهای غرب آنها را خودباخته کرد. این رهبران آن‌قدر هوشمندی به خرج ندادند تا بفهمند که نهادهای سازمان‌یافته غرب در خاک کشورهای عربی - اسلامی بارور نمی‌شوند و رشد نمی‌کنند. تعدادی از رهبران استقلال کشورها در کاری که در پیش گرفته بودند، اخلاص داشتند اما درک نمی‌کردند که شرایط کشورشان اجازه بارور شدن نهادهای غرب را در خاک عربی - اسلامی نمی‌دهد. تلاش این رهبران در ساختن زندگی ملی سالم همانند کسی است که خانه‌اش را بر روی شن بنا کند.

در پی این رهبران تاریخی گروهی از رهبران دیگر آمدند که از میان نهادهایی که رهبران نخستین بنا کرده بودند، ظهور نمودند. عمده رهبران جدید، وابسته به نهادهای نظامی بودند. رهبران جدید از دل جامعه‌ای بیرون آمده بودند که نیازهای آن جامعه را می‌شناختند، خواسته‌هایش را لمس می‌کردند، نسبت به فرهنگش آگاهی داشتند و احساسات و عواطف آنها را درک می‌کردند. البته این رهبران با این تصور که می‌توانند اوضاع جوامع خود را در یک شبانه‌روز دگرگون کنند، به خطای بزرگی افتادند. واقعیت این است که آنان نزدیکتر از رهبران استقلال به واقعیت جوامعشان بودند زیرا رهبران استقلال قربانی ناآگاهی خود شدند. آنان ناآگاهی خود را تنها وسیله ممکن برای انتقال از عقب‌ماندگی و رسیدن به پیشرفت و استقلال می‌دانستند.

در اینجا لازم است این نکته را روشن کنیم که جوامع اروپایی و دیگر جوامع غربی نیز در کوتاه‌مدت به رشد و شکوفایی نرسیدند و همه چیز به‌طور ناگهانی اتفاق نیفتاد. این جوامع حدود سه قرن را پشت سر گذاردند و به توسعه سیاسی زودتر از توسعه اقتصادی، علمی و فرهنگی دست

یافتند. در حالی که رهبران جدید جهان عربی - اسلامی تلاش کردند تا به‌طور ناگهانی و در فاصله زمانی کوتاهی و در شرایط بسیار دشواری در همه زمینه‌ها به هدف خویش برسند اما فقدان منابع انسانی و طبیعی و مادی مانع این امر شد.

* * *

در فاصله سالهای ۱۹۵۲-۱۹۷۰ جهان عربی - اسلامی به تنهایی نهضت بیداری ملی را تجربه نکرد، اکثر کشورهای آسیایی و آفریقایی و بسیاری از کشورهای امریکای لاتین نیز در حال تجربه همین مرحله بودند. البته نهضت قوم‌گرایی عربی - اسلامی از همه نیرومندتر و فراگیرتر بود. بار دیگر مصر به عنوان محور فعالیت‌های ملی در جهان عربی - اسلامی پدیدار شد تا جایی که از سایر کشورها مثل سوریه، الجزایر، ترکیه، پاکستان، ایران، اندونزی و سودان پیشی گرفت.

انقلاب مصر نشان از یک خروج اصیل داشت که جهان سوم را دگرگون کرد و او را به ایستادگی فراخواند. تأثیر ناصریسم مرزهای جهان عربی - اسلامی را درنوردید و به کشورهای آسیایی و آفریقایی مستقل جدید رسید. حتی موج این تأثیر کشورهایی را هم که برای رسیدن به استقلال با استعمار نبرد می‌کردند فراگرفت. ناصریسم حرکت ملی شکوهمندی بود که ابعاد سه‌گانه‌ای داشت: جهان عربی، جهان اسلامی و جهان آفریقایی.

ملی‌گرایی عربی خواسته‌هایش را در شخص جمال عبدالناصر می‌دید. رهبری عربی عبدالناصر مراکز فعالیت ملی عربی دیگر مثل سوریه «قلب تپنده عروبت» را نیز فراگرفت. آگاهی ملی آن‌چنان گسترش یافت که بی‌سابقه بود. در این میان گرایش‌های ظهور کرد که دیگر گرایش‌های آن دوره همچون گرایش منطقه‌ای، اسلامی، کمونیستی، بعثی و ملی‌گرایی سوری و... را تحت تأثیر قرار داد.

در این مرحله استعمار نظامی در آخرین جنگ خود به سال ۱۹۵۶ هنگامی که بریتانیا و فرانسه با اسرائیل هم‌پیمان شدند تا در پی ملی کردن کانال سوئز، عبدالناصر را نابود کنند، شکست خورد. در آخرین بار استعمار نظامی اروپا در دشمنی با مصر تلاش کرد با زور اسلحه اوضاع را در یک کشور مستقل تغییر دهد. در جاهای دیگر جهان عربی - اسلامی، استعمار در الجزایر یا عدن یا

خلیج فارس در حال احتضار بود.

هم‌چنین، در این مرحله گرایش اسلام سیاسی از گرایش ملی در مصر، یا مغرب، یا ایران، یا ترکیه یا اندونزی پیروی کامل نمود، فقط کشور عربستان سعودی از این مسأله مستثنی بود زیرا وهابیت بر سرنوشت جامعه و کشور سیطره داشت.

در این مرحله هم‌چنین جنگ آزادی‌بخش الجزایر شعله‌ور گردید و مورد توجه واقع شد و شگفتی مردم جهان عربی - اسلامی را برانگیخت. انقلاب الجزایر نقش مؤثری در گسترش آگاهی مردم عربی - اسلامی داشت که نظیر آن کمتر دیده شده است. از این رو عرب سوری از این انقلاب تأییدی بر گرایش ملی خود گرفت و در کالبد احساسات مذهبی اسلامی مسلمان پاکستانی روح تازه‌ای دمیده شد.

از سوی دیگر، درگیری با اسرائیل بر آگاهیهای مسلمانان به‌طور عمومی و اعراب به‌طور خصوصی تأثیر گذاشت. قلدری و گردنکشی اسرائیل جهان عربی - اسلامی را خشمگین و غمگین کرد و درخواست نابودی اسرائیل از قلب جهان عربی - اسلامی فزونی گرفت. به همین دلیل اسرائیل، همواره با نیرو، فرهنگ و آگاهی ملت‌های عربی - اسلامی در حال مبارزه بوده و هست. بنابراین پشتیبانی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دیگر سازمان‌های فلسطینی خودبه‌خود شکل گرفت، زیرا نمایانگر بروز مجدد شخصیت فلسطینی در صحنه عربی - اسلامی بود.

البته نباید فراموش کرد که مبارزه‌طلبی اسرائیل با آگاهی ملی عربی - اسلامی، زمینه را برای تبلور آگاهی ملی عربی تا آن درجه مهیا کرد که نمی‌توان باور کرد که صلح واقعی پس از یک قرن مبارزه مردمی، تحقق پیدا کند.

در میان جهان عربی - اسلامی شکلی از عروبت و روابط آن با اسلام و ملی‌گرایی ظهور کرد. ملی‌گرایان لائیک عرب در عروبت حلقه‌ای یافتند که عرب را فقط با اسلام فرهنگی و نه سیاسی پیوند می‌داد. با این فرض می‌توان عرب را از جهان گسترده اسلامی دور کرد، در حالی که ملی‌گرایان اسلامی عرب در عروبت رابطه‌ای حقیقی می‌دیدند که آرزوهای جهان عربی و اسلامی را در امت اسلامی محقق می‌ساخت، بنابراین مسأله عروبت که در این مرحله پدیدار شد، همچنان مسأله روز

در عرصه عربی - اسلامی است.

اضافه بر تحولاتی که در این دوره به وجود آمد و در شعله‌ور کردن روح ملی نقش ایفا کرد، نفت و ثروت بیکران آن بود که به عنوان یکی از عناصر اساسی در اعتماد به نفس ملی تبدیل گردید. واقعیت این است که ثروت نفتی به تعداد اندکی از کشورهای جهان عربی - اسلامی مثل عربستان سعودی، ایران، اندونزی، کویت، الجزایر و نیجریه محدود می‌شود و منافع آن همه جهان عربی - اسلامی را دربر نمی‌گیرد، اما با این حال به صورت غیرمستقیم در خلق احساس سربلندی در کشورهای دیگری که نفت در آنها کشف نشده، مؤثر بوده است.

بدین‌گونه، همه ملت‌های عربی - اسلامی در این مرحله برخی از نتایج تجددگرایی را که با استقلال نهضت بیداری ملی همراه شده بود؛ لمس کردند. سطح زندگی به‌ویژه در زمینه بهداشت و آموزش و پرورش بهبود یافت. اگرچه شکاف میان ملت‌های عربی - اسلامی از یک سو و غرب از سوی دیگر بیشتر شد. به‌هرحال، گرایش به تجددخواهی حد معینی ندارد و همواره کار پسندیده‌ای بوده است. اما «غرب‌گرایی» مسأله‌ای است که باید از آن دوری گزید و آن را در حاشیه قرار داد. نکته‌گفتنی اینکه تجددگرایی خواست همگان بود و آگاهی ملی مردم را بالاتر برد و نهضت قوم‌گرایی را گسترش داد.

در این مرحله اندیشه اسلامی سیاسی افراطی به دست مبلغ پاکستانی ابوالاعلی مودودی و سیدقطب مصری ظهور کرد. نخستین برخورد میان پیروان امام خمینی و حکومت ایران رخ داد و نشانه‌های اسلام‌گرایی در مصر و ایران سرکوب شدند. در فصل بعدی پیرامون اسلام سیاسی بیشتر سخن خواهیم گفت.

با انقلابی که اختراع تلویزیون و وسایل ارتباط جمعی به وجود آورد، شهروندان عادی توانستند نسبت به اختلاف فاحش جامعه خود با جوامع پیشرفته آگاهی پیدا کنند. معنای عقب‌ماندگی و پیشرفت برایشان آشکار شد و با مشکل هماهنگی میان تجدد و میراث گذشته در زندگی مواجه شدند. غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی در این دوران، راه خود را با نیرومندی به سوی وجدان انسان عربی - اسلامی پیدا کرد. در فکر و ذهن هر عرب - مسلمانی این سؤال منعکس شد:

«یک شهروند عرب یا مسلمان چگونه باید باشد؟» مشکل غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، گرایش‌های قومی را وارد مرحله پیشرفته‌تری کرد و نهضت قوم‌گرایی در سراسر جهان عربی - اسلامی گسترش یافت.

مرحله دیگر مرحله تغییر از بالا است. رهبرانی که اکثراً نظامی بودند، کوشیدند با استفاده از موقعیت خود گرایش جداگانه و متغیری به وجود آورند که ابزار و وسایل آن در دست نخبگان بود و شهروندان عادی در آن جایی نداشتند. شکست رهبری سیاسی و آموزش مردمی در ایجاد آگاهی ملی، تأثیر منفی بر روی فعالیتهای مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی گذاشت. همین مسأله موجب گسترش نوعی گرایش ملی و قومی شد که بیشتر احساسی و عاطفی بود و در آن از عقلانیت و مسئولیت‌پذیری خبری نبود. این گرایش، پیروی کورکورانه را به جای تعمیق آگاهی مردمی و گسترش استقلال دامن زد.

با بسیج ملی و نهضت قومی، آگاهی عمیقی نسبت به شکستها و ناکامیها در همه زمینه‌ها از جمله نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیدا شد. در این دوران نویسندگان و نظریه‌پردازانی که تلاش می‌کردند اوضاع را با عقلانیت علمی تحلیل و بررسی کنند، زیاد شدند. البته عموم شهروندان از حوادث پیرامون خود غافل بودند. در جهان عربی، تحلیل‌گران علل ناکامیها را به پراکندگی کشورهای عربی نسبت می‌دادند، بنابراین «وحدت عربی» را تنها راه‌حل اساسی برای جبران عقب‌ماندگی و شکست دانستند. از میان این اندیشمندان ساطع‌الحصری و قسطنطنین زریق کشورهای عربی را به وحدت کامل دعوت کردند. آنان در پی ملی‌گرایی عربی لائیک آمیخته با میراث گذشته بودند. تجدد کامل و ریشه‌ای آمیخته با غرب‌گرایی از خواسته‌های دیگر آنان بود. اسلام در گرایش‌هایشان جایی نداشت. اما در دیگر کشورهای اسلامی، ملی‌گرایی با نیرومندی، البته آمیخته با غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی ظهور کرد، اگرچه ترکیه در مسیر ملی‌گرایی راه لائیزم کامل را طی نمود اما اندیشه اسلامی همچنان در این کشور به روشنی حضور دارد.

در سوریه، عراق و پاکستان، نظامیان با بهانه بازگرداندن وحدت ملی و تلاش برای توسعه و تحول به حکومت رسیدند. در اندونزی نیز بعد از شکست رهبران تاریخی، حکومت به خانواده

جدیدی از حاکمان ملی به بهانه وحدت جامعه و همبستگی میان گروه‌ها منتقل شد. از سوی دیگر، مصر شاهد تحول ریشه‌ای در نظام حکومت بود و رفته‌رفته به سوسیالیزم گرایش پیدا می‌کرد. در همین چارچوب، درگیری با اسرائیل وارد مرحله خطرناکی شد که نتیجه آن شکست سال ۱۹۶۷ بود. در دیگر جاهای جهان اسلامی، به‌ویژه در آفریقا، موجهای پی‌درپی خیزشهای ملی با هدف آوردن استقلال یا توسعه یافتن ظهور کرد.

مرحله دیگر مرحله توسعه و استقلال در توسعه است که ملت‌های عربی - اسلامی برای رسیدن به ثبات و رفاه و قدرت ملی به رهبران خود فشار آوردند. رهبران با مشکل واقعی عقب‌ماندگی رویارو شدند. زمان به سرعت می‌گذشت و کشورهای عربی - اسلامی به جای پیشرفت به عقب برمی‌گشتند. در این دوران حقیقت تلخی ظهور کرد مبنی بر اینکه مردم جهان سوم که جهان عربی - اسلامی نیز بخشی از آن است لحظه به لحظه فقیرتر و عقب‌مانده‌تر می‌شوند، در حالی که کشورهای جهان عربی هر لحظه پیشرفته‌تر و ثروتمندتر می‌گردند. در اینجا شکاف عمیقی «شمال» را از «جنوب» جدا کرد.

مشکلات دیگری پدید آمد که در ایجاد فضای بدبینی و آشفتگی سهیم بودند. انفجار جمعیت جهان عربی - اسلامی که در نتیجه بهبودی ملموس در تندرستی و تغذیه، صورت گرفت؛ رهبران و متخصصان را به این فکر انداخت که منافع محدود توسعه، در نتیجه افزایش شدید جمعیت، بر باد خواهد رفت. بنابراین حاکمان نه تنها راه توسعه را ادامه ندادند بلکه تنها به حفظ سطح زندگی سابق پرداختند. ثروتهای نفتی فقط برای گروه اندکی از ملت‌های عربی - اسلامی سرازیر شد. از این‌رو جهان عربی - اسلامی به اندازه سرسوزنی هم پیشرفت نکرد، در حالی که وابستگی جهان عربی - اسلامی به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

از جمله چیزهایی که ملی‌گرایی را در صحنه عربی - اسلامی شدت بخشید، تمسخر غرب نسبت به تحولات جاری بود. خیزش ملی از دیدگاه غرب کار نامفهومی بود و نسبت به آن موضع منفی اتخاذ کرد و حوادث ملی را به حرکت‌های کمونیستی یا تروریستی تشبیه نمود. موضع غیرقابل درک غرب باعث بروز دشمنیها و درگیری‌هایی که جهان عربی - اسلامی نیازی به آن نداشت، گردید.

همین موضع منفی غرب‌گرایی دوگانه‌ای را سبب‌ساز شد. از یک طرف نگاه تحسین‌برانگیز برخی نسبت به غرب‌گرایی الگوپذیری از غرب را دامن زد. از طرف دیگر برخی به غرب به چشم یک دشمن نگرستند و عقب‌ماندگی جامعه خود را به آن نسبت دادند و مبارزه با غرب را به عنوان یک وظیفه ملی در میان ملت‌های عربی - اسلامی مطرح کردند. در بخش‌های بعدی خواهیم دید که چگونه این دشمنی با ظهور خیزش اسلامی، افزایش یافت.

* * *

خیزش ملی در جهان عربی - اسلامی از مشکلات متعددی که بارزترین آن مشکل وحدت و آزادی دموکراسی است، رنج می‌برد. این مشکلات ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند به گونه‌ای که شناخت آنها از یکدیگر مشکل است. مشکل وحدت در زمینه‌های متعددی بروز کرد. در سطح کشورهای جهان عربی این مشکل به صورت تفرقه و دشمنی میان قوم‌گرایی و ملی‌گرایی درآمد. اندیشه وحدت عربی به شکل نیرومند و جدی از نیمه دهه پنجاه به شکل فراگیری مطرح شد، در حالی که برخی کشورهای عربی هنوز به استقلال دست نیافته بودند و اکثر کشورهای عربی مستقل هم از وحدت ملی برخوردار نبودند. و در سطح وسیع جهان اسلامی، هدف اول دستیابی به وحدت ملی برای خود بود و هنوز هیچ‌گونه طرحی برای وحدت اسلامی ارائه نشده بود.

با افزایش تعداد کشورهای عضو اتحادیه کشورهای عربی و با شکست اتحادیه در دستیابی به حداقل تعاون و همبستگی، فریادهای ملی‌گرایی محلی مثل ملی‌گرایی فرعون، ملی‌گرایی سوری، لبنانی (فنیقی)، وحدت مغرب عربی، وحدت دره نیل و وحدت شبه جزیره عربستان از نو سر داده شد. این فریادهای ملی‌گرای محلی توانایی آن را نداشت تا مقدمه‌ای برای وحدت عربی فراگیر باشد بنابراین به همان شکل ابتدایی باقی ماند. فریادهای دوگانه دینی در الجزایر میان اعراب و بربرها و در سودان میان شمال و جنوب و در هلال سبز میان کرد و عرب و مسیحیان و مسلمانان در لبنان و به طور کلی میان مسلمانان یعنی شیعه و سنی، نشان از مسأله فوق دارد. گروه‌گروه شدن بیشتر جهان عربی، فساد تدریجی و عدم وحدت آنان را در پی داشت. با فروپاشی وحدت مصر - سوریه در سال ۱۹۶۱، درگیری میان کشورها به بالاترین حد خود رسید.

در داخل کشورهای عربی مستقل، اندیشه وحدت ملی، مورد توجه روشنفکران و عموم مردم قرار گرفت. دستیابی به وحدت فراگیر یا جزئی، نگرانی یک سوری، یا یک مصری و یا یک مراکشی نبود، بلکه هر یک نگران وطن خود بودند تا با توسعه کامل اقتصادی و انسانی به وحدت ملی برسند. از همین جا مشکل آزادی و دموکراسی بروز کرد. در زمانی که مردم این کشورها برای رسیدن به وحدت ملی و توسعه مفید اقتصادی تلاش می‌کردند، سؤالهای مهمی مطرح شد: به دنبال چه نوع وحدت ملی هستیم؟ علی‌رغم شدت و قوت سؤالها در این زمینه، ملت‌های عرب نتوانستند جداگانه یا جمعی به آزادی، ابعاد را که زندگی جدید می‌طلبد، بدهند و نتوانستند پایه‌های حکومت دموکراتیک سالمی را بنا کنند. از این رو آزادی و دموکراسی دو روی سکه یک حقیقت است: ایجاد جامعه متحول متمدن.

در سطح جهان اسلام، حاکمان آن تلاش کردند تا صفوف پراکنده را جمع کنند و توطئه‌هایی را که به وحدت نیروها در داخل جوامع اسلامی ضربه می‌زدند، خنثی سازند. در بسیاری از کشورهای اسلامی و به‌ویژه کشورهای بزرگ مثل نیجریه، ترکیه، ایران، پاکستان و اندونزی، حرکتها و توطئه‌هایی برای متلاشی کردن وحدت ملی با انگیزه‌های داخلی و خارجی صورت گرفت. این دولت‌ها از بلایا و و مصیبت‌های فراوانی رنج می‌بردند. اما دو مشکل آزادی و دموکراسی، با نیرومندی در سطح همه جهان اسلام و به‌ویژه در نیجریه، ترکیه و پاکستان مطرح شد. آزادی و دموکراسی به عنوان دو مفهوم انسانی با جریانهای عقیدتی که از افکار پوسیده مدد می‌گرفت و هدفش دستیابی به قدرت گروهی منهای گروههای دیگر بود، رویارو شد.

در چارچوب نهضت قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی، اندیشه اسلامی دینی موضع پیچیده‌ای نسبت به روند حوادث داشت. با این تفاوت که اندیشه اسلامی و دینی علی‌رغم انتشارش در میان برخی مردم مصر، ترکیه و پاکستان، به لحاظ تأثیرگذاری در حاشیه قرار گرفت، زیرا جریان ملی لائیک بر همه جریانهای فکری دیگر پیشی گرفته بود. تحلیل‌گران داخلی و خارجی، از مجموع تحولات، نتوانستند پیش‌بینی کنند که اندیشه دینی در آینده گرایش قوم‌گرایی را کنار خواهد زد و خود به عنوان پیشرو خواهد شد. اندیشه سیدقطب، مودودی و امام خمینی که در دوران اخیر ظهور

کرد، اشاره‌ای بود بر این نکته که پیش‌بینی‌های تحلیل‌گران داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی هیچ‌کدام درست نبوده است.

هم‌چنین در این مرحله یعنی مرحله نهضت قوم‌گرایی، اصول‌گرایی آمیخته با میراث گذشته با غرب‌گرایی وارداتی از خارج درگیری شدیدی پیدا کردند. درگیری این دو گرایش، اختلاف بر سر تجددخواهی نبود، زیرا تجدد همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، ثروتی انسانی است که هیچ ارتباطی با هویت تمدنی - فرهنگی خاصی ندارد. در حالی که این درگیری میان اصول‌گرایی و غرب‌گرایی کاملاً وجود دارد. از این‌رو اصالت با هویت، ارزشها و اعتقادات پیوند می‌خورد، و در مسیر درگیری با غرب‌گرایی گام برمی‌دارد چرا که غرب‌گرایی در کوله‌بار خویش مفاهیم تمدنی - فرهنگی عجیب و غریبی از زندگی عربی - اسلامی دارد. در مرحله خودباختگی، امکان تشخیص میان تجددخواهی و غرب‌گرایی وجود ندارد. اگرچه با تحول و رشد جوامع عربی - اسلامی، عنصر اصالت وارد شد تا میان آن دو تفاوت ایجاد کند. این تفاوت میان اصالت و غرب‌گرایی، ناگزیر به جستجو و کاوش پیرامون میراث کشیده می‌شود. حاصل این کار، تحقیق درباره علل شکست اندیشه ملی لائیک در انتقال جوامع عربی - اسلامی از حالت عقب‌ماندگی و رکود به مرحله تحول و پیشرفت بود. حاصل این اندیشه‌ها ما را به ارزیابی سریع نهضت قوم‌گرایی وامی‌دارد.

* * *

بیش از هفتاد سال از ظهور اندیشه قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی می‌گذرد، بدون شک این اندیشه با شکستهای زیادی مواجه شد. این اندیشه نتوانست وحدت ملی را در کشورها محقق سازد. در وحدت اعراب نیز توفیقی به دست نیاورد و ایجاد جوامع شکوفا و ثروتمند ناکام ماند. در ساختن نهادهای سیاسی و اجتماعی متکی بر آزادی و دموکراسی و برابری موفق نشد. برای مشکل لائیزم و اسلام‌گرایی و همچنین برای توافق میان اصول‌گرایی و غرب‌گرایی راه‌حلی ارائه نکرد. به‌طور خلاصه، اندیشه قوم‌گرایی جوامع عربی - اسلامی را با ناکامی بزرگی روبرو نمود. همین امر باعث ظهور مجدد اندیشه اسلامی گردید و توجه بسیاری را به خود جلب کرد؛ تا شاید آنچه را که اندیشه قوم‌گرایی از اجرای آن ناتوان مانده بود، تحقق بخشد. با این حال، اندیشه قومی لائیک

همچنان زنده و نیرومند است. همین امر، درگیری در میان جهان عربی - اسلامی را گسترش داده است.

علل شکست اندیشه قومی و ملی‌گرایی در دستیابی به اهدافش به عوامل متعددی برمی‌گردد که به‌طور خلاصه در پی می‌آید:

اول، عامل زمان

کشورهای عربی - اسلامی همواره با عنصر «زمان» در حال رقابت بوده و هستند. آنان پیوسته در پی نابودی مراحل و فاصله‌هایی هستند که آنها را از جهان پیشرفته و متحول غرب جدا کرده است. در حالی که اروپا طی قرن‌ها تحول یافته است و جهان عربی - اسلامی می‌خواهد که در طی چند دهه به آن برسد. اروپا از فرصت کافی برای تحول در زمینه‌های مختلف زندگی برخوردار بود و تحت فشار الگوی کامل و رشدیافته‌ای قرار نداشت تا به او بپیوندد. اروپا فرصت داشت تا تجربه و خطا کند و راهش را بدون ترس و یا واگم‌های اصلاح نماید. اروپا نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دینی‌اش را هرکدام جداگانه متحول کرد. و این امر به یکباره و ناگهانی اتفاق نیفتاد. میان رابطه دین و سیاست راه‌حل عملی ارائه کرد به‌طوری که جوامع اروپایی از نیمه قرن نوزدهم به این طرف از ثبات و فضای مادی و اجتماعی آرامی برخوردار شدند.

در مقابل، موقعیت کشورهای جهان عربی - اسلامی، همانند همه کشورهای جهان سوم بود، و همه آنها سعی می‌کردند تا به یکباره همچون الگوی متکامل و پیشرفته‌ای که برای خود فرض کرده بودند، شوند.

کشورهای اروپایی که براساس اصل آزمون و خطا عمل کردند، الگوی کامل موفق به‌ویژه در زمینه‌های مادی و سیاسی در جهان به‌دست آوردند. کشورهای جهان عربی - اسلامی در مراحل نخستین تحولشان لازم بود که همه جنبه‌های الگوی غربی را با همه خوبیها و بدیهایش موردنظر قرار دهند. اما آنها در نهایت الگوی غربی را تحت فشار زمان پذیرا شدند. در مرحله عقب‌ماندگی بودند اما در برابر خود یک الگوی کامل و موفق را می‌دیدند. به سرعت سعی کردند که به پیشرفت و

توسعه برسند غافل از اینکه سرعت در ساختن ملتها و خلقها محدودیتها و خطرات خاص خود را نیز به همراه دارد. شروع به ساختن الگوی غربی کردند و ساختار نهادهای آن را پیاده نمودند با این تفاوت که نهادهای ساخته شده به دست آنها از روح زندگی خالی بود و پویایی نهادهای غربی را نداشت. بنابراین نهادهای سیاسی پارلمانی را که ایجاد کردند بی‌درنگ زیر ضربه‌های حکومت استبدادی دیکتاتوری، فرو پاشید. نهادهای اقتصادی و اجتماعی نیز به دلیل عدم‌کارایی و پویایی از میان رفتند و سرانجام کوشیدند تا میان آگاهی ملی و بی‌دینی از یک طرف و آگاهی دینی و اسلام‌گرایی از سوی دیگر، رابطه‌ی سالمی برقرار کنند؛ اما در این کار نیز توفیقی کسب نکردند.

جوامع عربی - اسلامی تلاش کردند در یک زمان مشخصی همه‌ی کارها را انجام دهند، اما در رسیدن به پیشرفت و تحول شکست خوردند. از این رو عامل «زمان» برخلاف منافع جهان عربی - اسلامی عمل کرد، البته خلاف این کار را هم نمی‌توانست انجام دهد. آگاهی مردمی به حکام و رهبران فشار می‌آورد تا در جهت خواسته‌های مردم یعنی آزادی و برابری و رفاه باشتاب حرکت کنند. نهضت قوم‌گرایی در این جهت گام برداشت. رقابت در صحنه‌ی بین‌المللی بسیار قوی بود و خطرات بسیاری جهان عربی - اسلامی را تهدید می‌کرد. در این میان عامل «زمان» بیشترین فشار را وارد می‌آورد.

بدون شک عامل زمان یکی از علل اصلی ناکامی ملتهای جهان عربی - اسلامی بود. مشکل آزادی و دموکراسی و رابطه‌ی کلیسا با دولت در غرب تنها در گذر زمان حل شد و باعث خشنودی و آرامش مردم گردید. درست است که وجود یک الگوی کامل می‌تواند مرحله گذر از عقب‌ماندگی به توسعه را تسهیل کند اما در همان زمان نیز می‌تواند مرحله رسیدن به هدف نهایی را با شکست مواجه سازد. زیرا گذر از مرحله عقب‌ماندگی و رکود به مرحله پیشرفت و توسعه، زمان زیادی می‌طلبد و این امر به سرعت صورت نمی‌گیرد. نهضت قوم‌گرایی با بُعد لائیزم خود، اگرچه تحولی تاریخی در جهان عربی - اسلامی ایجاد کرد اما با آگاهی دینی عمیق و ابعاد تاریخی و انسانی و تمدنی آن، وارد درگیری شد و شدت آن نیز هر لحظه بیشتر گردید. موفقیت قوم‌گرایی و لائیک در اروپا و غرب در سایه فرصت کافی به‌دست آمد و مفاهیم فکری و اخلاقی آن از پشتوانه تمدنی

متفاوتی سرچشمه می‌گیرد بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که همین راه موفقیت جهان عربی - اسلامی را به دنبال داشته باشد. این بود خلاصه آن چه که اتفاق افتاد.

دوم، عامل خارجی

روند تحول در جهان عربی - اسلامی از تأثیر طبیعی و ارادی خارجی دور نبوده است. انتقال افکار و مفاهیم در جهان ارتباطات سریع، امری طبیعی و بدیهی است. تا زمانی که ابزار ارتباطاتی وجود دارد هیچ وطن واحدی را نمی‌توان برای اندیشه قائل شد. تأثیر خارجی بر روند حوادث جهان عربی - اسلامی اشاره درستی است، زیرا همین امر باعث پیدایش گرایش مبارزه‌جو در قلب جوامع عربی - اسلامی شد. روابط جوامع با یکدیگر امری طبیعی است. این عامل خارجی، عامل اندیشه‌ها و مفاهیم انتقالی به صورت طبیعی است و نمایانگر رابطه نخستین اروپا با جهان عربی - اسلامی است. البته این رابطه بی‌درنگ به دخالت خارجی تبدیل شد و نهادهای خود را با ساختار معینی به جوامع عربی - اسلامی تحمیل کرد. این همان چیزی است که ما آن را در عامل خارجی برخاسته از تأثیر خارجی و ارادی قلمداد می‌کنیم.

همین عامل خارجی و ارادی باعث شد که کشورهای اروپایی استعمارگر در تلاش برای پیوند منافع و آینده مردم عربی - اسلامی نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و فرهنگی‌ای را در جهان عربی - اسلامی تأسیس کنند که سرشت و نیاز این جوامع را در نظر نگرفته بود. بعد از استقلال، کشورهای اروپایی و غربی برای ادامه نفوذ خود و گسترش این نهادها پافشاری کردند و همین امر شدت درگیری را در داخل جوامع عربی - اسلامی بیشتر کرد.

نهضت قوم‌گرایی که همه‌گونه تأثیر خارجی را بر چهره خود داشت، آمیزه نامتناسبی را میان اصالت ملی و اندیشه‌ها و مفاهیم وارده از خارج که در طی سالیان طولانی پرورده شده بودند، برقرار ساخت. طبیعی است که همه اندیشه‌ها و مفاهیم آمده از غرب نامناسب نیست، اما از اکثر آنها می‌توان استفاده کرد. شکست نهضت قوم‌گرایی باعث تجدیدنظر در روابط کشورهای جهان عربی - اسلامی با همه جهان و به‌ویژه جهان غربی شد. این تجدیدنظر زمینه افزایش شدت درگیری داخلی

غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را فراهم کرد و به افزایش درگیری فرهنگی میان جهان عربی - اسلامی و جهان غربی انجامید.

سوم، تنگدستی تمدن غربی

تمدن غربی، تمدن نمونه، تمدن دینامیک مادی و پیشرفته‌ای است که تاکنون نتوانسته است نسیم سعادت اخلاقی را برای انسان غربی به همراه داشته باشد. تمدن غربی در دو زمینه مادی و فن‌آوری موفقیت چشمگیری به دست آورد و این موفقیت یکی از شرایط زندگی اخلاقی است که به خوشبختی فردی می‌انجامد. اما غرب در زمینه اخلاقی در مقابل دینامیزم مادی - فن‌آوری عقب‌نشینی کرد در نتیجه در ساختار تمدن غربی خلل و شکاف ایجاد شد.

تمدن غربی از دروازه بزرگی وارد جهان عربی - اسلامی شد، و نخبگان، این تمدن را بدون هیچ سؤال و پرسشی برگزیدند. با گذشت زمان و گسترش رابطه غرب با جهان عربی - اسلامی دامنه تأثیر تمدن غربی در جوامع عربی - اسلامی وسعت یافت. اگرچه به مرور زمان و شکست قوم‌گرایی، که یکی از میوه‌های رابطه با غرب بود، این سؤال جدی مطرح شد که ایمان غربی چگونه می‌تواند خواسته‌های مردم جهان عربی - اسلامی را برآورده سازد؟ پاسخ این است که نوگرایی جزء مثبت تمدن غربی است و می‌توان همه جوانب آن را در نظر گرفت و پذیرفت. در حالی که لازم است غرب‌گرایی را رد نمود و قبول نکرد. زیرا اصول تمدن غربی در جوانب مختلف جهان عربی - اسلامی، بیش از یک قرن است که ریشه دوانده است و طبیعی است که این‌گرایش با مقاومت شدیدی در کشورهای اسلامی روبرو گردد. اضافه بر این، نگاه تمدن عربی - اسلامی که در پی مبارزه با تمدن غربی است، همچنان از عدم دیدگاه روشن رنج می‌برد. با این حال در مراحل نخستین، خجول و بی‌دغدغه به رویارویی با تمدن غربی پرداخت اما دیری نگذشت که گسترش یافت و عمق پیدا کرد.

در حال حاضر جای خالی تمدنی - فرهنگی حاکم در جهان عربی - اسلامی به گونه‌ای است که تمدن غربی نتوانست آن را پر کند. تمدن و فرهنگ عربی - اسلامی نیز موفق به این کار نشد. و با

وجود مراکز نیرومند تمدن غربی در مقابل دیدگاه عربی - اسلامی، اما در نهایت شاهد درگیری تلخی در گستره عربی - اسلامی خواهیم بود. ناتوانی تمدن غربی در گرفتن جایگاه تمدن عربی - اسلامی راه را برای برخورد همه‌جانبه میان این دو تمدن در عرصه جهان عربی - اسلامی هموار کرده است. نهضت قوم‌گرایی که بخش مهمی از این درگیری را تشکیل می‌داد، در برابر انگیزه خیزش تمدنی - فرهنگی عربی - اسلامی عقب نشست.

همان‌گونه که تمدن غربی شکستش را در سرزمینهای خود اعلان کرد، پس از آن نهضت قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی نیز بحران دشواری برای روبرو شدن با خیزش اسلامی پیدا کرد. دیدگاه تمدن غربی در مقابل ضربات تمدن و فرهنگ عربی - اسلامی پیوسته در حال عقب‌نشینی است. همچنین مخالفت غرب با دیدگاه عربی - اسلامی، تمدن و فرهنگ اسلامی دچار یک جدایی و دوری تاریخی شده، شدت درگیری میان دو طرف را افزایش داده است. اضافه‌براین، بیداری عربی - اسلامی همچنان در مراحل نخستین رشد و تحول خود، از مه‌آلود بودن دیدگاهش رنج می‌برد. این واقعیت تمدن غربی را برای محدود کردن و کنترل جنبش عربی - اسلامی تشویق به هجوم کرد.

شکست ملی‌گرایی، یکی از بزرگترین نشانه‌های فعالیت غرب در جهان عربی - اسلامی است و شکست تمدن غربی در خانه خود با حفظ تأثیر وسایل مادی و فن‌آوری در داخل و خارج، سراسیمگی فراوانی در صحنه بین‌المللی ایجاد کرد. با گذشت زمان درگیری حاکم میان غرب‌گرایی از یک سو و اسلام‌گرایی از سوی دیگر، به خاطر اینکه تمدن غرب حاضر به پذیرش تمدن و فرهنگ اسلامی در کنار خود نیست، افزایش خواهد یافت.

چهارم، اهمیت بعد دینی در جوامع عربی - اسلامی

علی‌رغم هجوم ملی‌گرایی لائیک در طی حدود دو قرن، جوامع عربی - اسلامی از سرشت دینی خود دست نکشیدند. با توجه به نو بودن بیداری دینی، بدیهی بود که این بیداری به سمت اصول‌گرایی حرکت کند. البته شدت مبارزه داخلی و خارجی با این بیداری در افروختن روح بنیادگرایی افراطی سهیم بود. سرشت دینی برای تمامی جامعه اهمیت زیادی دارد. آنچه که موجب

عمیق شدن دیدگاه دینی در جوامع عربی - اسلامی شد، این بود که این دیدگاه برخلاف گرایش غربی که کلیسا را از دولت جدا کرد، پیش می‌رود. دین و دولت در اسلام دو چهره از یک حقیقت هستند که جدا کردن آنان از یکدیگر امکان ندارد، و جدایی مقطعی آن در دوره نهضت قوم‌گرایی نیز حاصلی جز شکست دربرنداشت. عقب‌نشینی غرب‌گرایی و گرایش لائیک در مقابل اسلام‌گرایی پیش از آنکه دلایل طبیعی و منطقی داشته باشد، دلیل «زمانی» دارد.

گرایش دوباره به نشانه‌های دینی در جوامع عربی - اسلامی، به‌طور طبیعی تحولی است که در نتیجه شکست قوم‌گرایی لائیک و ظهور دوباره هویت تمدن و فرهنگ اسلامی به‌وجود آمده است. لذا، این گفته که حکومت دینی در جهان عربی - اسلامی دچار جدایی تاریخی شده است خارج از چارچوب معمول و سخن بی‌اهمیتی است.

رخنه کردن دیدگاه دینی به زندگی فردی و عمومی در زوایای جوامع عربی - اسلامی دیدگاه غربی فردگرا را غیرقابل قبول کرده است. از همین‌رو اسلام‌گرایی قابلیت تحول و تغییر در مقابل گرایشهای تمدن و فرهنگ وارده از خارج را دارد و می‌تواند با دستاوردهای تمدن و فرهنگ دیگر سازگاری داشته باشد. البته با نگاهی به تغییر و تحولات جاری می‌توان گفت که اصول‌گرایی اسلامی به عنوان یک نظریه ممتاز دینی و یک روش بی‌نظیر در زندگی باقی خواهد ماند.

پنجم، سقوط کمونیسم

اما آخرین علت شکست دیدگاه قوم‌گرایی لائیک در جهان عربی - اسلامی، سقوط نظریه لائیک مخالف دین است. سقوط امپراتوری شوروی و همراه آن دیدگاه مارکسیستی کمونیستی ضد‌دین، در برافروختن شعله اسلام‌خواهی به شکل غیرمستقیم سهیم بود. صحیح است که تمدن مهم غربی با دین مبارزه نمی‌کند، اما در زندگی عمومی آن، دین از اولویت برخوردار نیست. مارکسیسم - کمونیسم، نیز که عقیده فاسد و عجیبی محسوب می‌شد نتوانست نگاه دینی را در داخل جوامع تحت سلطه خود محو و نابود سازد. عدم توجه غرب به دین و جنگ مارکسیزم و کمونیزم با دین، دیدگاه قومی لائیک هیچ‌کدام نتوانستند از عمق آگاهی دینی در جهان بکاهند اما برعکس،

نهضت دینی قدرتمندانه جهان را دربرگرفت و در جوامع عربی - اسلامی که بیشتر از دیگر جوامع، دینی هستند با وسعت بیشتری ظهور کرد.

تمدنهای غربی بی‌اعتنا به دین و عقیده مارکسیستی کمونیستی مخالف دین و نهضت بیداری ملی - محلی هیچ‌کدام تاکنون نتوانسته است جای خالی معنویت را در جوامع عربی - اسلامی پر کند. همین مسأله باعث رنجوری و ناکامی و درگیری و تشنج در جهان عربی - اسلامی شده است.

* * *

در پایان این فصل، ناچاریم به ناکامی بزرگی که خیزش قوم‌گرایی به همراه داشت و آگاهی دینی را تغذیه کرد و باعث پیشروی اسلام‌گرایی شد، اشاره کنیم. رژیمهای ملی‌گرا در بخشهای مختلف جهان عربی - اسلامی با اسلام‌گرایی مواجه‌اند. از محاسن پویایی اسلام‌گرایی این است که از تواناییها و قابلیت‌های جوامع قومی برای تغییر اوضاع استفاده می‌کند. همچنان‌که حرکت اسلامی در هریک از کشورهای ایران، الجزایر، ترکیه، مصر و سودان به‌گونه متفاوتی از ظرفیتهای قوم‌گرایی خود بهره برده است. نتیجه شکست خیزش قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی، زمینه را برای خیزش اصیلتر و عمیقتر فراهم کرد. به‌طوری که خیزش اسلامی موضوع امروز و موضوع زمانهای طولانی در آینده خواهد بود. ادامه خیزش اسلامی و گسترش آن، روند تاریخ را نه فقط در جوامع عربی - اسلامی، بلکه در جهان نیز، تغییر خواهد داد.

۶

خیزش اسلامی

از هنگام نخستین ارتباط با غرب، اندیشه اسلامی ظهور کرد. جنبش امت اسلامی هیچ‌گاه از اندیشه رهبران و اندیشمندان مسلمان حتی در تاریکترین ایام انحطاط نیز جدا نشده است. باید تأکید کرد که اندیشه اسلامی از اندیشه قوم‌گرایی که حاصل ازدواج تفکر لائیک اروپایی و تفکر مسیحی شرق بود، گوی سبقت را ربود. اگرچه اندیشه اسلامی با طهطاوی شروع شد و با جمال‌الدین و محمدعده، حسن البنا، مودودی، سیدقطب و امام خمینی ادامه یافت؛ اما جایگاه آن فقط با حسن البنا، سیدقطب و امام خمینی آشکار شد. اینان باعث رشد و تبلور اندیشه سیاسی شدند و آن را جهانی کردند. از اینجا بود که اندیشه اسلامی نمونه تمدنی تکامل یافته‌ای شد که توانست در مقابل الگوی تمدن غربی و یا هر الگوی تمدنی دیگری بایستد. بنابراین درگیری میان لائیزم غربی و لائیزم مقلد آن به درگیری میان تمدن و فرهنگ غربی (غرب‌گرایی) با تمدن و فرهنگ اسلامی (اسلام‌گرایی) انتقال پیدا کرد.

افول ستاره قوم‌گرایی و الگوی لائیزم، راه را برای ظهور نیرومند اسلام‌گرایی در مقابل غرب‌گرایی آماده کرد. ملی‌گرایی در سرزمینهای عربی - اسلامی ادامه اندیشه ملی‌گرایی عقب‌مانده در اروپا بود و اندیشه متحول و پیشرفته ملی‌گرایی اروپا در آن جایی نداشت. زیرا اروپا در حال قربانی کردن ملی‌گرایی تنگ‌نظر و انتقال به افق وسیع‌تر یعنی وحدت اروپا بود. در این زمان اندیشه ملی‌گرای عربی - اسلامی از اندیشه افراطی و شوونیستی که در اندیشه و رفتار فاشیسم و نازیسم تبلور یافت، متأثر شد و ظهور کرد. اسلام‌گرایی در دهه هفتاد قرن حاضر به گونه غیرجذابی پدیدار شد، به طوری که وجه بارز آن تنگ‌نظری و تعصب کورکورانه بود و به عنوان یک حرکت مثبت و عکس‌العمل در برابر لائیزم ملی‌گرا و افراطی تلقی نشد. هم‌چنین اسلام‌گرایی در این زمان به عنوان

یک الگو برای زندگی و یک شیوه برای تفکر و اندیشه مطرح نبود بلکه عکس‌العملی افراطی بود در مقابل‌گرایی که خود افراطی تلقی می‌شد.

حرکت اسلامی معاصر که در «اسلامی شدن» متبلور شده است، همه کشورهای اسلامی و کشورهای دیگر قاره‌ها را که مسلمانان در آن زندگی می‌کنند، دربرگرفت. اگرچه با نشاط اسلامی به لحاظ شدت و فراگیری در میان جوامع مختلف، فرق داشت، اما حالتی پایدار و حقیقتی واقعی بود. «اسلام‌گرایی» به بهترین شکل عقب‌نشینی لائیزم را در مقابل‌گرایی‌های دینی اسلامی در جوامع مختلف اسلامی مانند ترکیه و اندونزی با کشورهای بی‌مثل تونس، الجزایر، عربستان سعودی، پاکستان و ایران نشان داد. البته در تونس و الجزایر اسلام‌گرایی و بی‌دینی با هم آمیخته شد.

در انتخابات نمایندگی مجلس ترکیه در ماه دسامبر ۱۹۹۵ حزب رفاه به عنوان نیروی سیاسی که دولت لائیک را تحت فشار قرار داد، به صحنه آمد. ناظران بی‌طرف انتظار دارند که نیروهای اسلامی در ترکیه بتوانند در انتخابات‌های آینده مجلس بر دیگر احزاب پیروز شوند. و در اندونزی حرکت اسلامی که در ماه‌های گذشته مشاهده شد، از بروز حرکت اسلامی نیرومندی حکایت می‌کند که حکومت سوهارتو را که از دهه شصت براساس آمیزه‌ای از لائیزم و اندیشه اسلام سنتی شکل گرفته است، تهدید می‌نماید. حرکت اسلامی در اندونزی همچون آتش زیرخاکستر است و هر لحظه ممکن است در ماهها و سالهای آینده با نیرومندی شعله‌ور شود. اگرچه در ترکیه و اندونزی همچنان نیروهای مسلح پایه‌های اصلی لائیزم هستند؛ اما ممکن است در سایه حرکت اسلامی فعالی به شیوه امام خمینی، نقش لائیزم در این کشور کم شود و عرصه برای پیروزی‌گرایی‌های دیگر یا پیروزی اسلام‌گرایی فراهم گردد.

در تونس و الجزایر اندیشه سیاسی حاکم عقب‌نشینی بزرگی کرده است. حرکت لائیک در تونس از نیمه دوم قرن گذشته به دست خیرالدین، آغاز شد اما حرکت‌های اولیه آن تا دهه هشتاد قرن بیستم طول کشید. امروزه گرایش لائیزم در این کشور با بحران شدیدی روبروست و ریشه آن نیز ظهور گرایش اسلامی است که با نیرومندی در مقابل پایه‌های حکومت و جامعه غربزده تونس قد علم کرده است. این کشور بهترین نمونه جامعه اسلامی معاصر است که برای نوگرایی و مدرنیته،

نزدیک به بیش از یک قرن - در کنار حکومت لائیک فرانسه - تلاش و کوشش کرد و همچنان در مقابل ضربه‌های پی در پی اسلام‌گرایی که از اواخر حکومت بورقیه آغاز شد، مقاومت می‌کند. در الجزایر جنگ داخلی اعلان نشده‌ای میان جنبش اسلامی که در انتخابات مجلس در سال ۱۹۹۲ پیروز شد و نیروهای مسلح این کشور که از پذیرفتن نتایج این انتخابات سر باز زدند، در جریان است. این مسأله زمان است و البته به نظر می‌رسد در گذر زمان پیش از حاکمیت انقلاب اسلامی در صحنه الجزایر، نیروهای مسلح به عنوان پشتوانه لائیکهای الجزایر شکست خواهند خورد.

در سرزمینهای سه‌گانه پاکستان، عربستان سعودی و ایران، اگرچه به لحاظ طبیعت و میزان اسلام‌گرایی با یکدیگر متفاوتند، اما اندیشه اسلامی پیشرو در پی گسترش خود در دیگر جوامع اسلامی و سراسر جهان است. اندیشه اسلامی، خواب از چشم حاکمان لائیک در کشورهای اسلامی ربوده است، و با مقاومت شدید هواداران غرب‌گرا که اروپا و ایالات متحده و ژاپن را الگوی خود قرار داده‌اند، روبرو شده است. اما غرب‌گرایان در این رویارویی بیشترین زیان را خواهند دید. در درجه اول ایران و در مراحل بعدی عربستان و پاکستان اولین پیروزمندان این رویارویی خواهند بود. به‌خصوص ایران که از روحیه انقلابی برخوردار است و این روحیه را در انقلاب اسلامی خود حفظ کرده است. هراس غرب از ایران به خاطر قدرت نظامی یا اقتصادی آن نیست بلکه به دلیل توانایی تمدن و فرهنگ آن است که فعالیت سیاسی‌اش را ویژگی خاصی بخشیده است.

مصر سرزمین عربی - اسلامی دیگری است که در میان درگیری فکری جاری در جهان عربی - اسلامی از جایگاه ممتازی برخوردار است. مصر، پیشرو در روند جنبش اسلامی و بوته آزمایش اولین تقابل فرهنگی در جهان عربی - اسلامی بوده است. مصر در حال حاضر جایگاه ویژه‌ای دارد زیرا در حدود دو قرن محل ظهور و اوج و افول اندیشه ملی‌گرایی بوده است و همچنین طرح اندیشه معاصر اسلام سیاسی اولین بار از این کشور آغاز شد و در حال حاضر نیز میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی درگیری شدیدی در اشکال گوناگون در مصر وجود دارد، و حکومت فعلی آن تلاش می‌کند شکل اسلامی در زندگی عمومی مردم همراه با حفظ بخش قابل توجهی از

غرب‌گرایی را پا بر جا نگه دارد. رهبری مصر سعی در پیوند غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی در چارچوب دمکراسی ساختگی خود دارد. زیرا اگر اسلام‌گرایی اجازه فعالیت آزادانه داشته باشد تمام موازنه‌ها به هم خواهد خورد و به نفع آن تمام خواهد شد.

خیزش اسلامی که به حرکت توده‌ای تبدیل شد همه رژیم‌های سیاسی را در جهان عربی - اسلامی تهدید کرد زیرا فراخوان اصیلی بود که ریشه در جوامع عربی - اسلامی داشت. از امتیازهای نهضت اسلامی این است که طبقات مختلف اجتماعی دوباره به میراث و اندیشه اسلامی برگشتند. همین مسأله که از پایه‌های اصلی غرب‌گرایی در جهان عربی - اسلامی به‌شمار می‌رود، موجب عقب‌نشینی آن شد. هم‌چنین غرب‌گرایی در طول بیش از یک قرن در صد کمی از جوامع عربی - اسلامی را تشکیل می‌داد در حالی که اکثریت قریب به اتفاق این جوامع، بیداری خود را در جنبش اسلامی می‌دید. جنبش اسلامی نیز همچون تویی از برف به دلیل خیزش اسلامی هر روز نیرومندتر و بزرگتر گردید. از این رو ملی‌گرایی، لائیزم و سوسیالیزم و دیگر گرایشها، امروزه خود را در مقابل جریان سیل‌آسایی می‌بینند که بسیاری از نشانه‌هایش آشکار شده است و هر اندیشه‌ای را که بر سر راهش بایستد، نابود می‌کند.

جنبش اسلامی محتوی و شکل واحدی ندارد اما از خلال گرایشهای مختلف آن می‌توان خطوط اصلیش را ترسیم کرد، به‌گونه‌ای که عقیده سیاسی فراگیری را تشکیل می‌دهد که برای رسیدن به یک هدف واحد، ابزار و شیوه‌های متفاوتی دارد.

انقلاب اسلامی ایران، جنبش اخوان‌المسلمین در مصر، جبهه نجات در الجزایر، حزب رفاه در ترکیه و وهابیت در عربستان سعودی و جنبشهای اسلامی دیگر در سودان، پاکستان، غزه و... علی‌رغم تنوعشان لحن و آهنگ واحدی دارند که همانا اسلام‌گرایی یا بازگشت به هویت اصیل اسلامی است. قوم‌گرایی در جهان عربی - اسلامی از اندیشه قوم‌گرایی غربی بهره گرفت، در حالی که اسلام‌گرایی به عنوان عکس‌العمل در مقابل هجوم فرهنگی غرب که نمایانگر تفکر غربی بود، با نیرومندی ظهور کرد. اسلام‌گرایی در نتیجه شکست اندیشه غربی نسبت به متحول کردن جوامع عربی - اسلامی با حفظ اصالت اسلامی، پدیدار شد. بدین منظور، جنبشی ظهور کرد که حقیقت

هویت تمدنی - فرهنگی را برای جوامع عربی - اسلامی آشکار نمود و تأکید کرد که رسیدن به مرحله پیشرفت و توسعه بدون از دست دادن هویت اسلامی و بدون اقتدا به غرب که موانع و مشکلات خود را به همراه دارد، امکان پذیر است.

ناظر اوضاع عربی - اسلامی چاره‌ای ندارد مگر اینکه اعتراف کند که آینده از آن اندیشه اسلامی است و به عنوان یک هدف اصلی درخواهد آمد. مسأله اصلی، پیروزی یا شکست جنبش اسلامی نیست بلکه چگونه شکل گرفتن اسلام‌گرایی در جهان اسلام است؛ آیا اسلام‌گرایی به وحدت فراگیر در جهان عربی - اسلامی خواهد انجامید؟ وحدت اسلامی، سیمرخ جهان عربی - اسلامی است، و جزء جدانشدنی مسیر جنبش اسلامی است. به طور طبیعی جنبش اسلامی در خلأ فرهنگی - سیاسی جاری نمی‌شود بلکه از گرایشهای فرهنگی حاکم در جهان و نیروهای سیاسی فعال در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی متأثر می‌شود. توفیق جنبش اسلامی بستگی به تحقق اهدافی دارد که با دستیابی به تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی امروز جهان پیوند خورده است.

* * *

به هنگام صحبت از جنبش اسلامی، موضوعی وجود دارد که به شدت مطرح می‌شود: اسلام‌گرایی قدیم و اسلام‌گرایی معاصر یا تفاوت میان بیداری اسلامی و جنبش اسلامی. آنچه که در عرصه جهان اسلام جریان دارد بزرگتر از تغییر و بیشتر از دگرگونی است، و بلکه یک تحول ریشه‌ای است. این‌گونه تحول اقدام ریشه‌داری است که «تشنج» از ویژگیهای آن است. از همین رو انقلاب همه پایه‌های زندگی و به‌ویژه بخشهای فرهنگی، اخلاقی، معنوی و ارزشی را متحول می‌کند. بنابراین «تحول» با یک حرکت تدریجی و کند همچون «بیداری» آرام آرام شروع می‌شود و به سرعت به شکل جنبش عمومی قهرآمیزی درمی‌آید. این، وضعیت جنبش اسلامی در بخشهای آباد دنیای امروزی است.

پس از اشاره به یک نقطه جوهری که به هر تمدن و فرهنگ پویایی در عرصه مختلف این جهان تعلق دارد، تأکید می‌کنیم که ما قصد صدور احکام ارزشی در صلاحیت یا عدم صلاحیت اسلام‌گرایی یا غرب‌گرایی به عنوان یک شیوه زندگی و روش اندیشیدن و رفتارهای دینی، سیاسی و

اقتصادی، نداریم. یک اروپایی از دیدگاه خود درباره زندگی، هستی و انسان به خاطر اعتقاد راسخش عقب‌نشینی نمی‌کند و دیدگاه خود را امروزی و صحیح می‌داند. و یک مسلمان نیز بعد از مدت زمان طولانی که در معرض تأثیرات غرب‌گرایی قرار گرفت، اسلام‌گرایی را با مفاهیم زندگی، هستی و انسانی خود سازگار می‌بیند و غرب‌گرایی را علی‌رغم همه محاسن، تأثیرات و جاذبه‌هایش غریب می‌انگارد و با آراء و باورهایش ناسازگار می‌بیند. شرایطی که اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی را رودرروی یکدیگر قرار داده، باعث ایجاد گرایش مبارزه و درگیری در داخل جوامع عربی - اسلامی شده است که این برخورد میان دو دیدگاه در اغلب جاها به درگیری و خشونت کشیده شده است. با این حال باید گفت هر دو گروه دیدگاه قابل ملاحظه‌ای دارند که شاید بتوان میان آن دو به جای ورود در درگیری‌های خونین که نتایج وخامت‌باری برای همگان دارد، سازگاری ایجاد کرد.

به هنگام ایجاد نخستین رویارویی تمدنی - فرهنگی، اسلام‌گرایی به شیوه قدیم، در ابتدا به عنوان جنبش عزلت‌نشین فروتنی در مقابل جریان تمدنی - فرهنگی مهاجم اروپایی ظهور کرد. در این مرحله، جوامع عربی - اسلامی از رکود فکری، روحی و عقب‌ماندگی مادی و اقتصادی رنج می‌برد و تحرک منفی آن در مقابل هر آنچه که غربی محسوب می‌شد، مثبت بود. اسلام‌گرایان در این مرحله با خجالت و تردید دعوت به اندیشه اسلامی می‌کردند، زیرا آگاه بودند که ایشان در مقابل دیدگاهی قرار دارند که در نگرش به زندگی و در سایر موارد بر اسلام‌گرایی برتری دارد. دعوت به اسلام‌گرایی درون‌گرای تدافعی به شکل بیداری آرام، به گروه کوچکی از افرادی که تأثیر بسیار محدودی داشتند، خلاصه می‌شد. در مقابل، اسلام‌گرایی معاصر سرشتی هجومی و انقلابی دارد. اسلام‌گرایی معاصر در حرکت توده‌ای فراگیر نمایان می‌شود که توده‌ها به شکل گسترده‌ای در آن مشارکت دارند و اثر آن از طبقات مردمی فراتر می‌رود تا همه اقشار جامعه را دربرگیرد. هم‌چنین اسلام‌گرایی معاصر حرکت متهورانه‌ای است که اهدافش نه تنها جوامع عربی - اسلامی، بلکه جوامع دیگر را نیز درمی‌نوردد. مضاف بر اینکه، اسلام‌گرایی معاصر شیوه تهاجمی دارد و در پی به دست گرفتن ابتکار عمل در نشر مبادی و تعالیم اندیشه اسلامی است. آنچه که روح اسلام‌گرایی معاصر را به لحاظ شکل و محتوی از اسلام‌گرایی قدیم جدا می‌کند، بیداری تجربه‌شده‌ای است که شکل

خیزش و انقلاب پیدا کرده است و با هرآنچه که مخالف نظرات و آراء و افکارش باشد، مبارزه خواهد کرد.

از سوی دیگر، اسلام‌گرایی قدیم در ایجاد سازش میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی کوشید، لذا مشخصه روابط آن دو عدم درگیری است بدون اینکه انسجام کاملی داشته باشند، بنابراین می‌توان گفت که اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی مدت زمان طولانی، بی‌آنکه توافقی میانشان باشد؛ با یکدیگر زیستند. اما کم‌کم جدایی کاملی میان غرب‌گرایی از یک سو و اسلام‌گرایی معاصر از سوی دیگر حاصل شد. در حالی که اسلام‌گرایی قدیمی همچنان امیدوار بود که از غرب‌گرایی بهره‌بردار اما اسلام‌گرایی معاصر نسبت به ارزشها و اصول غرب بی‌تفاوت گردید. از همین رو وجوه بارز روابط میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی معاصر، جدایی، رقابت و چه بسا دشمنی است. اسلام‌گرایی معاصر دریافت که چاره‌ای جز تغییر مواضع غرب‌گرایی ندارد، مواضعی که غرب‌گرایی در گستره عربی - اسلامی در زمان غفلت اسلام‌گرایی قدیمی به دست آورده بود. و این مسأله همان چیزی است که امروزه به درگیری میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی معاصر انجامید.

تفاوت دیگر اینکه اسلام‌گرایی قدیمی هنوز از جایگاه رفیعی برخوردار است و همین مسأله درگیری میان اسلام‌گرایی قدیمی و اسلام‌گرایی معاصر را بُعد جدیدی می‌بخشد و به شکل تمدنی و فرهنگی در عرصه جهان عرب - اسلام درخواهد آمد.

اسلام‌گرایی قدیمی دریافت که جنبش اسلامی اساس دیدگاه تمدنی - فرهنگی فراگیری را که بتواند همتای غرب‌گرایی باشد، در اختیار ندارد. از همین رو پیرو دیدگاه تمدنی - فرهنگی غرب یا غرب‌گرایی شد. اسلام‌گرایی قدیمی از عقده خودکم‌بینی در مقابل غرب‌گرایی در بسیاری از جاهای مادی و معنوی رنج برد. جنبش اسلامی نیز در اسلام‌گرایی معاصر دیدگاه فراگیری را نسبت به هستی و روش زندگی متکامل و اصیل برتر مشاهده کرد و از آن طریق خواست بر غرب‌گرایی چیره شود. اضافه بر این، اسلام‌گرایی معاصر دارای خودباوری نیرومندی است و از صلاحیت و دیدگاه درستی برخوردار است به گونه‌ای که او را وادار به موضعگیری می‌کند و با اصول و ارزشها و شیوه‌هایی که غرب‌گرایی محسوب می‌شود؛ به مبارزه برمی‌خیزد و خود را متعالیتر و کامل‌شده‌تر از

همه فلسفه‌ها و ایدئولوژیها و جهان‌بینیها می‌بینند. اسلام‌گرایی قدیمی با صدایی لرزان احساس می‌کرد باید پیرو و تابع دیگران باشد در حالی که اسلام‌گرایی معاصر داده‌خواه و فریادزنان از استقلال فکری بی‌نظیری پیروی می‌کند. اسلام‌گرایی معاصر آن قدر به خود اعتماد دارد که می‌تواند در مقابل غرب‌گرایی با همه تأثیرات مختلف داخلی و خارجی، قدیم و جدید آن بایستد. اسلام‌گرایی معاصر با دیده شگفتی و فخر به خود می‌نگرد در حالی که اسلام‌گرایی قدیمی در اندیشه‌های خود، گوشه‌گیری و ذلت را می‌دید. بنابراین مسلمان پیرو اسلام‌گرایی قدیمی به هنگام اعلان اسلامیتش در مقابل دیگران، احساس سرخوردگی می‌کرد، در حالی که مسلمان پیرو اسلام‌گرایی معاصر از اینکه مسلمان بودنش را اعلان کند احساس خوشبختی می‌کند و به مسلمان بودنش به مفهوم تمدنی - فرهنگی افتخار می‌کند.

در مفهوم اسلام‌گرایی قدیم، جدایی میان مدرنیته و غرب‌گرایی از بین رفت و هر دو اصطلاح معنی یکسانی پیدا کرد. لذا مسلمان مدرن یا مدرنیته شده همان مسلمان غربی، یا غربزده بود. بنابراین میان مدرنیته و غرب‌گرایی تفاوتی وجود نداشت. دگرگونی مظاهر مادی، اقتصادی و اجتماعی یا مدرنیته همه مظاهر دیگر زندگی و متعلقاتش نظیر سیاست، معنویت و اخلاق یا غرب‌گرایی را هم شامل می‌شود. از این رو می‌بینیم که دیدگاه اسلام‌گرایی قدیم شامل اغلب جنبه‌های زندگی برای جوامع عربی - اسلامی از خلال پیوند میان مدرنیته و غرب‌گرایی بود. اما اسلام‌گرایی معاصر به تجددخواهی آری و به غرب‌گرایی نه، گفت. «آری» به تحول و پیشرفت مادی، اقتصادی و اجتماعی براساس معیارهای مدرنیته گفت و «نه» به نمود سیاسی، فرهنگی و اخلاقی براساس معیارهای غربی گفت. اسلام‌گرایی معاصر میان مدرنیته و غرب‌گرایی تفاوت قائل شد، زیرا مدرنیته بیانگر حاصل تجربیات عمومی انسانیت است بی‌اینکه وابسته به دیدگاه معینی از زندگی باشد و این مسأله با اسلام نیز همخوانی و سازگاری دارد و غرب‌گرایی را رد کرد زیرا وابسته به میراث و فرهنگ و مفاهیم دیدگاه مشخصی در زندگی بود که با اسلام همخوانی نداشت بلکه با او تعارض نیز داشت.

اضافه بر تفاوت‌هایی که درخصوص اسلام‌گرایی قدیم و اسلام‌گرایی معاصر در مقابل

غرب‌گرایی ذکر کردیم، برخی تفاوت‌های دیگری هم وجود دارد که لازم است آنها را بیان کنیم. اسلام‌گرایی قدیمی در مقابل غرب‌گرایی که ویژگی‌هایش نشانه‌های روشن و علامت‌های مشخصی داشت، نشانه‌های تعیین شده‌ای نداشت. اسلام‌گرایی قدیمی پیچیده بود و شکل و مضمون مه‌آلودی داشت و برای کسی هویتی ایجاد نمی‌کرد. در مقابل، اسلام‌گرایی معاصر رشد نمود و نشانه‌هایش آشکار شد و شناخت هویت پیرو آن آسان شد. آنچه که بر دشواری اوضاع افزود این بود که مسلمان اسلام‌گرای قدیم در همان چارچوب اجتماعی فرهنگی سنتی عقب‌مانده خود می‌زیست و می‌اندیشید، در حالی که مسلمان اسلام‌گرایی معاصر در چارچوب اجتماعی فرهنگی‌ای زندگی می‌کرد و می‌اندیشید که از بسیاری سنتها خارج شده و مسافت قابل توجهی از پیشرفت و مدرنیته را پیموده است. برای مسلمان اسلام‌گرای قدیم دشوار بود که راه و آینده‌اش را درک کند زیرا دیدگاهش پیچیده و افقش تنگ و دنیایش بسته بود در حالی که مسلمان اسلام‌گرای معاصر دیدگاهی روشن و افقی وسیع و دنیای آکنده از امید و خوش‌بینی دارد. از اینجاست که می‌گوییم اسلام‌گرایی قدیمی در مقابل جریان غرب‌گرایی شکست خورد و عقب‌نشست و تسلیم شد، در حالی که اسلام‌گرایی معاصر به هجومی مطمئن و خوش‌بینانه پرداخت و در سطوح مختلف آماده‌ی ورود به درگیری با غرب‌گرایی شد.

به همین علت، اسلام‌گرایی قدیمی در انگیزه‌ها و رفتارش معتدل بود. نخواست، یا به عبارت بهتر نتوانست، تحول چشمگیری در خواسته‌های اساسی جامعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایجاد کند، از همین رو نقشی حاشیه‌ای و تأثیری مختصر و نتایج محدودی در مقابل هجوم غرب‌گرایی که از اروپا و غرب آمده بود، داشت و پیرو حرکت غرب‌گرایی گردید و نتوانست با غرب رویارویی و یا حتی رقابت کند. در مقابل، اسلام‌گرایی معاصر را می‌توان با انگیزه‌های پرشور و رفتاری انقلابی مشاهده کرد. در نتیجه، اسلام‌گرایی معاصر توانست تحول ریشه‌ای در خواسته‌های جامعه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایجاد کند و انقلاب توده‌ای و رو به رشد و دامنه‌داری را در زندگی اسلامی به وجود آورد. از غرب‌گرایی جدا شد و رقیب سرسخت آن گردید. این تحول در اسلام‌گرایی وضعیت نگرانی و انتظار را در داخل جوامع عربی - اسلامی پدید آورد. این وضعیت

روحی، گرایشهای غربزده‌ها را بر هم زد و اسلام‌گرایی با بُعد تمدنی - فرهنگی وارد زندگی عامه مردم شد، چیزی که آرامش غرب‌گرایی را بر هم زد و هستی او را در داخل جوامع عربی - اسلامی و هم‌چنین در غرب به لرزه درآورد. اگرچه اسلام‌گرایی بعد از اینکه به شکل کامل ظاهر شد، نتوانست غرب‌گرایی را نابود کند، اما شواهد نشان از این دارد که اسلام‌گرایی در پی نابودی کامل غرب‌گرایی است.

کلام دیگر این است اسلام‌گرایی قدیمی از یک روح محافظه‌کارانه‌ای برخوردار بود در حالی که اسلام‌گرایی معاصر دارای یک روح بی‌پروا و تندی است. موجودیت اسلام‌گرایی قدیمی به افراد و قشر کوچکی از جامعه محدود شد و توانایی ساماندهی حرکت توده‌ای و مردمی را نداشت اما اسلام‌گرایی معاصر از آغاز حرکت توده‌ای مردمی، با بسیج اقشار بزرگی از جامعه پا گرفت که پشتوانه‌اش روشنفکران زیادی بودند. تندروی، نشانه حرکت‌های توده‌ای مردمی است و ویژگی کردار افراد اندکی نمی‌تواند باشد. وقتی که مردم مفاهیم این اندیشه را بنا کردند، اندیشه تندروی تبدیل به حرکت توفنده‌ای افراطی شد. بنابراین «تندروی» نشانه حرکت‌های توده‌ای تازه بیدار شده است، که برخی از تندرویهایش در مراحل پیشرفت کار فرهنگی و سیاسی از بین می‌رود. اسلام‌گرایی معاصر هنوز در چارچوب حرکت‌های تازه‌ای است، که تنها چندسالی از شکل‌گیری آنها می‌گذرد.

در پایان این فصل، لازم است به نقطه مهمی که ارتباط با طبیعت اسلام‌گرایی در چارچوب خیزش اسلامی دارد، اشاره کنم. از ویژگیهای اسلام‌گرایی قدیم، حرکت پراکنده، گوشه‌گیر و غیرمنسجم آن است. اسلام‌گرای قدیم همچون جزیره‌های دورافتاده‌ای بودند که هیچ ارتباطی و فصل مشترکی با یکدیگر نداشتند. علت این مسأله حصار نیرومند کشورهای استعمارگر برگرد جوامع عربی - اسلامی بود و آنها نتوانستند ارتباط برقرار کنند. اگر در بعضی مواقع وسایل ارتباطی فراوان شد اما کند و غیرفعال بودند که همین مسأله باعث گوشه‌گیری و پراکنده شدن مضاعف حرکت‌های اسلامی شد. در مقابل، اسلام‌گرایی معاصر حرکت دامنه‌دار و جنبش فراگیری شد که سراسر جهان عربی - اسلامی را دربرگرفت. آنچه که راه را برای گسترش و تعمیق اسلام‌گرایی در

زمان کنونی فراهم کرد، استقلال سیاسی سرزمینهای عربی - اسلامی بود به همین دلیل همه موانع خارجی از سر راهش برداشته شد و توانست ارتباط برقرار کند. وسایل ارتباطاتی جدید نیز به صورت مستقیم در خدمت گسترش اندیشه اسلام‌گرایی قرار گرفت. از جمله مسائلی که موجب تقویت دعوت به اسلام‌گرایی شد، نقد عملکرد غرب در دهه‌های اخیر از سوی اندیشمندان غربی بود به گونه‌ای که نور شیفتگی به غرب از طرف مسلمانان کم‌سو شد. در اینجا لازم است بُعد مثبت دیگری هم ذکر شود که غفلت از آن جایز نیست و آن ویژگیها و امتیازهای اصیل اسلام‌گرایی است که آن را برای مسلمانان در دسترس قرار داده است.

* * *

مسئله دیگری که ارتباط مستقیمی با جنبش اسلامی برپا شده در قسمتهای مختلف جهان عربی - اسلامی و ایدئولوژی آن دارد، مسئله اسرائیل است که موجودیت سیاسی و صهیونیستی آن مفهوم ملی - دینی - فرهنگی پیدا کرده و با موضوع غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی پیوند خورده است. اسرائیل برای جهان عربی - اسلامی خطری ایجاد کرده است که مهمتر از خطرهای نظامی، سیاسی و اقتصادی آن است. این خطر به عنوان پایگاه پیشرفته‌ای در قلب جهان اسلام برای غرب درآمده است و دربرگیرنده دیدگاهی برای زندگی و راه و رسم زیستن و طرز اندیشیدن است که حاصل قرن‌ها تقابل فرهنگی و دینی میان یهودیت و فرهنگهای جهان و از جمله فرهنگ اسلامی است. خطر غرب‌گرایی در نظام سیاسی - اقتصادی‌ای که اسرائیل در خلال کمتر از نیم قرن ایجاد کرده است، جلوه می‌کند. اسرائیل نظام موفق را پی‌ریزی کرد که خصوصیات مهم مثبت غرب‌گرایی را دربردارد، لذا زندگی سیاسی فعال و آزموده و پرتحرکی را ایجاد کرد که حسادت‌برانگیز نیز بود. هم‌چنین اقتصاد جدیدی را براساس معیارهای حاکم در غرب بنا نهاد. اسرائیل به عنوان واحه‌ای استوار و دمکراتیک و الگوی رفاه و خوشبختی درآمد و نمونه‌ای از پیشرفت و مدرنیته در محیطی که از عقب‌ماندگی و انحطاط رنج می‌برد، گردید. انعکاس تأثیر الگوی اسرائیلی بر محیط عربی - اسلامی تعمیق سؤالها را از علل ادامه یافتن عقب‌ماندگی در جهان عربی - اسلامی به دنبال داشت.

همان‌گونه که ایجاد اسرائیل آگاهی ملی عربی را به شکل گسترده‌ای در داخل سرزمین فلسطین و به شکل جزئی تری در دیگر سرزمینهای اسلامی گسترش داد، الگوی سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی اسرائیل باعث بازگشت به ریشه‌ها و الهام گرفتن از میراث گذشته و خروج از عقب‌ماندگی و رکود در نزد اسلام‌گرایان شد. استعمار فرهنگی غرب هم‌پیمان نیرومندی در اسرائیل یافت که هجوم غرب‌گرایی را برای مقابله با اسلام‌گرایی شدت بخشید. اسرائیل فقط سرنیزه‌ای در پهلوی جهان عربی - اسلامی نیست بلکه دشمنی، سرسخت است که اصالت‌های عربی - اسلامی و زندگی ویژه عربی - اسلامی را نشانه رفته است. هماهنگی اهداف غرب و اسرائیل در گسترش غرب‌گرایی، از اسرائیل شریک مطمئنی برای غرب ساخته است تا با وضعیت موجود غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی مقابله کند.

محور مقابله فرهنگی میان اسرائیل و جهان عربی - اسلامی شهر قدس است. لازم نیست از اهداف و مقاصد سیاسی اشغال شهر قدس و اعلام آن به عنوان پایتخت همیشگی اسرائیل سخنی گفت. این موضوع برای تحلیل‌گران سیاسی اگرچه فرهنگی است و به محیط سیاسی کشانده شده است اما در نهایت این موضوع مهجور مانده است. بیت‌المقدس نام اسلامی شهر قدس در مقابل نام عبری آن، اورشلیم، است که سمبل دینی - فرهنگی - اخلاقی برای عزت و کرامت اسلامی به‌شمار می‌رود. مسلمانان فراموش نکرده‌اند که صلاح‌الدین، قدس را از چنگ صلیبیها که چندین دهه آن را اشغال کرده بودند، بیرون آورد و آزاد نمود. در زمانی که اسرائیل در راه سازش با جهان عرب است، برای جلوگیری از ظهور صلاح‌الدین دیگری موانع زیادی ایجاد کرده است و راه‌حلی هم برای خروج از این تنگنا تدارک ندیده است. قدس توجه همه مسلمانان را و در حالی که این شهر قبله یهود شده است به‌خود جلب کرده است. اگرچه اسرائیل امروزه توانایی نظامی آن را دارد که مواضعش را در این شهر مقدس نگهداری کند اما آیا وی قادر خواهد بود که این وضعیت را درآینده هم حفظ کند؟

علی‌رغم آنچه که درخصوص قدس بیان شد و علی‌رغم عقب‌نشینی فلسطینی‌ها و اعراب در روند سازش، هیچ‌کس از این خواسته کوتاه نیامده است که قدس شهری عربی است. حرکت

اسلامی نیز برای پشتیبانی و تقویت موضع فلسطینی - عربی آماده شد و هدف نهایی خود را بازپس‌گیری قدس قرار داد. اگر قدس محور برخورد فرهنگی اسلام و اسرائیل شود، رودرویی میان اسرائیل به عنوان پرچمدار غرب‌گرایی در منطقه و اسلام‌گرایی قطعی می‌شود. اگرچه طبیعت ناهمگون و غیرمنسجم جامعه اسرائیلی به دلیل تعدد گرایشهای فکری و فرهنگی است اما نظام سیاسی و اقتصادی آن واحد است و علی‌رغم آشفتگی جامعه اسرائیلی اما دولت به صورت مستقر و ثابت عمل می‌کند. از سوی دیگر، در اسرائیل بُعد دینی نقش مؤثری در جامعه و دولت بازی می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که نظام سیاسی آن صددرصد لائیک نیست بلکه آمیخته‌ای از گرایشهای سیاسی با مفاهیم دینی بنیادگرایی یهودی است. این وضعیت برخورد موجود اسرائیل و جهان عربی - اسلامی را پیچیده‌تر می‌کند، به‌گونه‌ای که این وضعیت حتی در امور ساده و کوچک و در امور اساسی مانند قدس مشاهده می‌شود. محوری بودن مسأله قدس برای مسلمانان و یهودیان به‌طور یکسان وضع موجود در منطقه را حتی اگر سازش هم صورت گیرد، به حد انفجار خواهد رساند.

در اینجا صورت دیگری از خطر فرهنگی اسرائیل برای محیط عربی - اسلامی وجود دارد که از فلسفه‌ای که براساس آن دولت عبری، صهیونیستی پا گرفته است، سرچشمه می‌گیرد. صهیونیسم پشتوانه ایدئولوژیکی است که براساس آن اسرائیل جدید بنا شده است. البته این فلسفه ملی تماماً لائیکی نیست بلکه آمیخته‌ای عجیب از اندیشه ملی لائیزم جدید و مفاهیم دینی توراتی و تلمودی و اصول میراث فرهنگی یهودی است که از امتزاج تعالیم سنتی با میراثهایی که یهود در طول قرون گذشته از آن خبر داده است، سرچشمه گرفته است. صهیونیسم مجموعه‌ای از اندیشه‌هایی است که بر مفاهیم غلطی همچون یهود قوم برگزیده خدا و پاک بودن عنصر یهودی و... بنا شده است. اگر بگوییم که اساس صهیونیسم بیشتر بر مفاهیم فرهنگی استوار است تا مفاهیم و فلسفه سیاسی و اجتماعی سخن‌گرافی نگفته‌ایم. با اینکه صهیونیسم موفق شد مفاهیم فرهنگی اش را به یک واقعیت سیاسی بر روی سرزمین مشخصی و نیروی نظامی ستمگری و نظام موفق اقتصادی تبدیل کند اما همچنان سرشت فرهنگی خود را برای جذب میلیونها یهودی دیگر در جهان به اسرائیل حفظ کرده است.

قدرت فرهنگی برای صهیونیسم و مزدوری برای غرب در قلب جهان عربی - اسلامی باعث ایجاد شرایط رویارویی میان صهیونیسم، با لباس فرهنگی غرب و اسلام‌گرایی شد. این رویارویی فرهنگی امروزه با پیشرفت اقدامات صلح در منطقه تبدیل به محور فعالیت تمدنی شده است. نقش صهیونیسم در برخورد فرهنگی میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی نمایان است و این مسأله حتی اگر صلح در منطقه گسترش یابد، مرزها باز شوند و روابط عادی گردد، باز هم مسأله روز خواهد بود.

در پایان، صهیونیسم به عنوان پرچمدار غرب‌گرایی در جهان عربی - اسلامی با نوع جدیدی از رویارویی با خانواده عربی - اسلامی از موقعیت نظامی و سیاسی خود عقب‌نشینی خواهد کرد و از دو بُعد اقتصادی و فرهنگی - و به‌ویژه بُعد دوم - به عنوان محور تماس و عمل متقابل استفاده خواهد نمود.

* * *

با پایان حاکمیت استعمار و استقلال سیاسی مجموعه کشورهای عربی - اسلامی، نقش غرب در جهان عربی - اسلامی کاهش نیافت بلکه در همه زمینه‌ها، گسترده‌تر شد. به لحاظ سیاسی، نفوذ کشورهای غربی حتی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، توسعه پیدا کرد و غرب مرکز تصمیم‌گیریهای مهم شد. به لحاظ نظامی، قدرت غرب در داخل و خارج مرزهایش و نیز به عنوان تولیدکننده سلاح و فن‌آوری نظامی، فزونی گرفت. به لحاظ اقتصادی، جهان عربی - اسلامی خود را در ارتباط تنگاتنگ و وابسته به اقتصاد جهانی یافت. اقتصادی که کشورهای غربی و ژاپن بر آن سلطه دارند و دیگر کشورها در همه زمینه‌های فن‌آوری مصرفی به‌طور کلی وابسته به او هستند. و به لحاظ فرهنگی جهان عربی - اسلامی در معرض حمله فراگیر و متمرکز قرار گرفته و می‌گیرد تا فرهنگ غربی یا غرب‌گرایی در کشورهایی که در طول حاکمیت استعماری توسط مدرنیته و غرب‌گرایی محاصره شدند و در کشورهای کوچکی که از حاکمیت مستقیم استعماری رها گردیدند، گسترش یابد.

علی‌رغم اهمیت اساسی ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی در استمرار، گسترش و تعمیق نفوذ غرب، با این وجود اثر فرهنگی یا غرب‌گرایی تأثیر عمیق‌تر و کارسازتر برای مدت زمان طولانی

داشته است. زیرا توفیق در این زمینه، نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی را در آینده آسانتر خواهد کرد. بنابراین عنصر فرهنگی نقشی محوری در سیاستهای کشورهای غربی به شکل چشمگیری بازی می‌کند. با ظهور اسلام‌گرایی به شکل امروزی‌اش در گستره عربی - اسلامی، نشانه‌های برخورد فرهنگی با غرب‌گرایی بروز کرد. برای سالیان طولانی، عرصه فرهنگی عربی - اسلامی از رقابت با غرب‌گرایی خالی بود و غرب در این عرصه حمله می‌کرد و جولان می‌داد. با ظهور اسلام‌گرایی، غرب‌گرایی پریشان و مضطرب شد.

رویارویی میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی تنها در چارچوب فرهنگی باقی نماند، بلکه شکل سیاسی حادی پیدا کرد و گاهی اوقات نیز شکل نظامی، اقتصادی خشونت‌باری یافت. امروزه رویارویی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی در جهان عربی - اسلامی بسیار شدید شده است و با افزایش پیروزیهای اسلام‌گرایی نیز شدت آن بیشتر می‌شود. غرب به اسلام‌گرایی اجازه صلح و آرامش نمی‌دهد بلکه همواره در پی هجوم و دشمنی است. غرب نمی‌خواهد اعتراف کند که اسلام‌گرایی نیز به موازات غرب‌گرایی سهمی در جهان دارد. این دشمنی آشکار ریشه در دو مسأله دارد. مسأله اول: منافع سیاسی، اقتصادی و راهبردی است که غرب خواهان حفظ آنها در داخل جهان عربی - اسلامی است. مسأله دوم: ناآگاهی غرب نسبت به حقیقتی است که در جهان عربی - اسلامی جریان دارد. جو حاکم در وزارتخانه‌های امور خارجه کشورهای غربی همچنان در اوهم گذشته سیر می‌کند و تعداد کم روشنفکران در جوامع غربی نیز باعث شده که اکثریت مردم صدای آنها را نشنوند. از سوی دیگر، اسلام‌گرایی خواهان شورش علیه غرب‌گرایی در جوامع عربی - اسلامی نیست. زیرا اسلام‌گرایی هنوز در مراحل نخستین شکل‌گیری خود است، بنابراین در پی «اعلان جنگ» به غرب‌گرایی نیست و همواره خواهان آرامش در این رویارویی است.

اینکه اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی پذیرای یکدیگر نیستند؛ امری طبیعی است زیرا هرکدام از این دو فرهنگ بر این باورند که راهشان، راه صواب است و همگان را به آن راه می‌خوانند. این حالت به ناچار نزاع و رویارویی و چه بسا خشونت را به دنبال خواهد داشت. آنچه که موجب تشدید این برخورد می‌شود وجود پایگاههای قوی غرب‌گرایی در داخل جوامع عربی - اسلامی است که

نیروهای غربی فعال در صحنه بین‌المللی از آنها پشتیبانی می‌کنند. حمایت غرب از غرب‌گرایان در داخل جوامع عربی - اسلامی، درگیری اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی را در پی خواهد داشت. به‌طوری که این درگیری از بُعد داخلی خارج شده و ابعاد خارجی پیدا خواهد کرد. درگیری میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در داخل جوامع عربی - اسلامی باعث وخیم‌تر شدن نزاع و افزایش اضطراب و عدم ثبات می‌شود و همین امر اثرات منفی در وضعیت داخلی و بین‌المللی آنها خواهد داشت.

از جمله حقایق این وضعیت، حضور غرب‌گرایی در اکثر سرزمینهای عربی - اسلامی است، که هنوز زمام امور را در دست دارد. اسلام‌گرایی نیز می‌کوشد گامهای خود را برای رویارویی با غرب‌گرایی استوار کند. از آنجا که غرب در رهبری جهان پیش می‌رود و فواید و منافع زیادی از این رهبری نصیبش می‌شود و در داخل جوامع عربی - اسلامی از غرب‌گرایی حمایت کامل می‌کند، اسلام‌گرایی خود را در موضع دفاعی قرار می‌دهد که این موضع چندان حسادت‌برانگیز نیست. در حقیقت غرب فقط به خاطر منافع ویژه خود به درگیری میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی اهمیت می‌دهد و تمایلی برای استحکام پایه‌های نظم جهانی سالم ندارد و در پی تحول و پیشرفت و ثبات برای کشورها نیست. صرف‌نظر از درگیری میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، غرب در پی آرامش و صلح در جهان اسلام است تا از این طریق نظم جهانی حاکم گردد. غرب با حمایت از غرب‌گرایی زودتر به هدف خود خواهد رسید و اسلام‌گرایی او را به این مقصود نخواهد رسانید. البته این امر چندان هم مطلوب نیست.^۱

انتظار از غرب این است که خود را از درگیری ایجاد شده میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی رها ساخته و از طرفین به‌طور مساوی فاصله بگیرد تا درگیری بُعد بین‌المللی پیدا نکند و آرامش جهانی ناپود نشود. درگیری‌ای که دنیای اسلام شاهد آن است، یک درگیری تاریخی است، که بی‌مبالغه می‌توان گفت؛ به‌زودی سرنوشت نظام جهانی را برای دهه‌های طولانی تعیین خواهد کرد. بنابراین از غرب انتظار می‌رود؛ موضعی اتخاذ کند که تزلزل ثبات جهانی را در پی نداشته باشد. غرب در این

۱. عملکرد غرب بویژه طی دهه‌های اخیر نشانگر آنست که علی‌رغم ادعای نویسنده، غرب به دنبال ایجاد بحران در جهان اسلام است. م.

زمینه از تواناییهای لازم برخوردار است و می‌تواند به رهبری ایالات متحده امریکا، در گستره بین‌المللی محور تحولات باقی بماند. در واقع حکمت این است که تمایل به صلح و آرامش در جهان، بستگی به اتخاذ چنین موضعی دارد.

هنگام مشاهده دشمنی غرب با اسلام‌گرایی این سؤال مطرح می‌شود: خطر اسلام‌گرایی برای غرب چیست؟

تا این لحظه اسلام‌گرایی همچون خاری در چشم غرب‌گرایی و غرب بوده است و برای فرهنگ غربی و منافع سیاسی و اقتصادی آن در داخل جوامع غربی - اسلامی خطرناک بوده است. در این مسأله هیچ شکی وجود ندارد اما خطر بزرگتر برای غرب این است که مسلمانان مقیم در بعضی از کشورهای اروپایی و آمریکایی و... هویت دینی و فرهنگی خود را حفظ کرده‌اند و در جوامع غربی ذوب نشده‌اند. رابطه اسلام‌گرایان مقیم و مهاجر با یکدیگر و بحران فرهنگی موجود در جوامع غربی و فعالیت اصول‌گرایی اسلامی در همه جوامع، به‌ویژه جوامعی که مسلمانان در آن مقیم هستند، به عنوان رقیب بزرگی برای غرب‌گرایی در داخل جوامع غربی درآمده است.

هر دوستدار صلح و ثبات در جهان باید قبول کند که اسلام‌گرایی حق دارد افکار خود را رواج دهد همان‌گونه که غرب‌گرایی در پی ترویج افکار خود است. البته این امر بستگی به احترام دوطرف به یکدیگر دارد. اسلام‌گرایی در حد خویش ثبات جهانی را تهدید نمی‌کند. اما آنچه که ثبات جهانی را با خطر روبرو می‌سازد؛ عکس‌العملی است که از سوی غرب در مقابل اسلام‌گرایی صورت می‌گیرد. پذیرش مسائل مثبت اسلام‌گرایی از سوی غرب حتی اگر هم با آن موافق نباشد، از شرایط اساسی دموکراسی و آزادی‌ای است که غرب سرود آن را سر می‌دهد. مبارزه با اسلام‌گرایی کار تأسف‌باری است که اگر ادامه یابد وخامت اوضاع را در پی خواهد داشت.

* * *

نشانه‌های ظهور تمدن جهانی فراگیر که همهٔ ابناء بشر را در بگیرد در صحنهٔ بین‌المللی کم‌کم آشکار می‌شود. عقل‌گرایی، اندیشهٔ علمی و روحیهٔ خلاق فن‌آوری از ویژگیهای این تمدن جهانی است. همه در شکل‌گیری این تمدن به اندازه‌های مختلف مشارکت دارند، حتی کسانی هم که

غرب‌گرایی را نمی‌پذیرند، بی‌آنکه بدانند در تشکیل آن سهم هستند. این تمدن جهانی برای تکامل و همبستگی همه مردم تلاش می‌کند.

تمدن جهانی با فرهنگ تفاوت دارد. تمدن جهانی چارچوبی فکری برای زندگی عمومی است و روابط جوامع را با یکدیگر تنظیم می‌کند. در حالی که فرهنگ مجموعه‌ای از مسایل زندگی روزانه است که کنش و واکنش، سازگاری و درگیری را در بر می‌گیرد و به فعالیت‌های عادی و غیر عادی انسان مفهوم و جهت می‌بخشد. «تمدن جهانی» شکل و «فرهنگ» محتوای آن است. تمدن‌های جهانی انگشت‌شمارند در حالی که فرهنگ‌ها فراوانند. به عنوان مثال، اگر به جوامع اروپایی نگاه کنیم تمدن واحدی را می‌یابیم که تمامی جوامع اروپایی در آن مشارکت دارند و همزمان فرهنگ‌های متنوع زیادی را کشف می‌کنیم. از این‌رو تمدن غربی با غرب‌گرایی نقطه مشترک کشورهای غربی است که علی‌رغم تنوع و تعدد فرهنگ‌ها، اروپاییان را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

برخی معتقدند در تمدن جهانی انبوه تأثیرات تمدن غربی را می‌توان مشاهده کرد. اگرچه این نظریه، درست است؛ اما تمدن جهانی شکوفا تنها تمدن غربی را در بر نمی‌گیرد، بلکه همه تمدن‌های خارج از جهان غرب را نیز شامل می‌شود. در تمدن جهانی همه تمدن‌ها از جمله تأثیرات تمدن اسلامی و تأثیرات عوامل اسلامی و دیگر عوامل مثل تمدن هندویی، کنفوسیوسی چینی، آفریقایی و اسپانیایی قابل مشاهده است. طبیعی است که تمدن‌ها هرکدام سهم متفاوتی در تمدن جهانی داشته باشد. اگرچه سهم تمدن غربی که در حال حاضر از دیگر تمدن‌ها برتر است، بیشتر خواهد بود اما تمدن‌های دیگر در رشد و گسترده‌گی تمدن جهانی سهم خواهند بود.

مسلمانان در تمدن جهانی به صورت تدریجی مشارکت دارند و این برای تمدن اسلامی جایگاه شایسته‌ای در صحنه تمدن عمومی به وجود آورده است. و در آینده به‌طور طبیعی مسلمانان را به دیگران نزدیک خواهد کرد. هرچند مشارکت اسلام‌گرایی به مفهوم فرهنگی - اسلامی آن در تمدن جهانی همچنان محدود است، اما روزه‌روز گسترش می‌یابد. علی‌رغم تفاوت میان تمدن و فرهنگ، اما این دو با همدیگر کار می‌کنند، و جدایی آنها از یکدیگر ممکن نیست. از این رهگذر و با ایجاد خیزش اسلامی و گسترش تأثیر اسلام‌گرایی، نقش آن در تمدن جهانی افزایش می‌یابد. آگاهی

اسلامی روز به روز عمیقتر می‌شود و هویت اسلامی گسترش پیدا می‌کند به همین دلیل مشارکت اسلام‌گرایی یا فرهنگ اسلامی در تمدن جهانی بیش از پیش نیرومندتر می‌گردد.

یکی از مهمترین وجوه تمدن جهانی، مدرنیته است. جوامع غربی پیشرفته در پی انبوه‌سازی مدرنیته در سرزمین خود هستند در حالی که جوامع دیگر در پی فهم و درک تحول و نوگرایی جوامع غربی هستند. جوامع عربی - اسلامی نیز ولع زیادی برای مدرن کردن نهادها و ابزار خود دارند. اما اسلام‌گرایی به عنوان محافظ فرهنگی روی سر مسلمانان اصالت اسلامی را می‌جوید و در کنش و واکنش با دیگرانی که خارج از جهان اسلامند، می‌باشد. البته این عمل در چارچوب تمدن پویای جهانی صورت می‌گیرد.

اسلام‌گرایی با تکامل و همبستگی متقابل که دو شاخص تمدن جهانی است، مخالف نیست. هم‌چنین اسلام‌گرایی در پی عزلت و ایجاد موانع در میان جوامع جهان نیست. اسلام‌گرایی رسالتی جهانی است که انتظار می‌رود به همگان برسد، بنابراین از تکامل و همبستگی جهانیان استقبال می‌کند، چرا که در این صورت کار فرهنگی آسانتر می‌شود. البته خوف ما این است که اسلام‌گرایی پس از موفقیت همانند غرب‌گرایی به عنوان نیروی فشار از تکثرگرایی فرهنگی در میان تمدن جهانی واحد جلوگیری می‌کند.

عروبت «عرب‌گرایی» نیز مفهوم پیچیده‌ای است که چارچوب آن روشن نیست. بنابراین گاهی مفهوم ملی لائیک و گاهی نیز مفهوم ملی‌گرایی با ابعاد دینی اسلامی پیدا می‌کند. روابط بین عروبت و اسلام یکی از مسائل دیرپایی است که در صحنه فکری جهان عربی مطرح است. برخی در عروبت راه‌حل میانه‌ای برای مشکل ملی‌گرایی و ارتباط آن با دین و در نتیجه میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی یافته‌اند.

عروبت در پر کردن فاصله‌ای که میان اندیشه لائیک و اندیشه دینی ایجاد شد شکست خورد، بنابراین کار او مورد تردید دو طرف قرار گرفت. به همین خاطر، عرب‌گرایان لائیک، از دین به عنوان منبع اساسی برای نهضت جهان عربی چشم پوشیدند و در نتیجه همه روابط با جهان اسلام را قطع کردند. اما عرب‌گرایان دینی بر اسلام خویش باقی ماندند تا کالاهای ملی خود را از طریق آن

عرضه کنند. در همه حال، عرب‌گرایان با چهره لائیک و دینی تمام توان خود را در گستره سیاست از دست دادند و ابزار سرگردانی برخی اندیشمندان شدند.

البته رابطهٔ عربیت با غرب‌گرایی بهتر از رابطهٔ عربیت با اسلام‌گرایی نبود. با این حال عربیت در غرب‌گرایی مجال خوبی برای اجرای طرح‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود پیدا کرد. از آنجا که عربیت میان مدرنیته و غرب‌گرایی تفاوتی قایل نشد، کار برایش مشکل شد و قربانی رؤیای پیچیده خود گردید. عربیت نه مفهومی لائیک و نه مفهوم دینی دارد، از همین رو اهمیت و ارتباط خود را در گسترهٔ عربی - اسلامی از دست داد.

سخن از عربیت به مفهوم ملی عربی ما را به بحث از اسلام‌گرایی به عنوان یک مفهوم «ملی اسلامی» رهنمون می‌شود. سؤال مطرح این است: آیا اسلام‌گرایی در یک زمان می‌تواند به مفهوم ملی اسلامی تبدیل شود؟ به عبارت دیگر آیا برای اسلام معاصر امکان دارد که رسالتش را تنها در محدودهٔ جهان عربی - اسلامی عرضه کند و در این صورت ملی‌گرایی اسلامی تنها به عنوان یک زبان و نژاد به‌شمار خواهد رفت. به عبارت دیگر، آیا اسلام‌گرایی می‌تواند به یک نظریهٔ ملی به شکل ملی‌گرایی اروپایی تبدیل شود که علایم آن آشکار شده است؟

اگر تحول اندیشه اسلامی معاصر را به دیدهٔ ارزشی بنگریم، جواب ما منفی است. اسلام‌گرایی دارای مفهوم فرهنگی با ابعاد جهانی است که حدود آن وسیعتر از مفهوم ملی است. به هر حال می‌توان پیش‌بینی کرد اسلام‌گرایی ضمن آنکه می‌تواند مفهوم جهانی خود را حفظ کند و در عین حال می‌تواند شالودهٔ مفهوم ملی اسلامی را که به جهان عربی - اسلامی محدود می‌شود، محکم نماید. این چنین تحولی امکان‌پذیر است و با تحول عمومی در گسترهٔ بین‌المللی که در پی ایجاد نظام‌های سیاسی ملی است، همراه خواهد شد. البته نظام‌های فراقومی بسیاری از تناقضها و اشکالهایی را در خود جمع کرده‌اند که نشانگر قوم‌گرایی سنتی هستند و در همان حدود نیز گام می‌زنند. چندان عجیب نیست که در آینده نه چندان دور، شاهد ظهور نظام‌های اسلامی‌ای باشیم که از حضور چند کشور مسلمان تشکیل شده باشد. در چنین وضعیتی، این نظام وحدت اسلامی فراگیر، الگویی برای ملی‌گرایی اسلامی خواهد شد و چنین وحدتی نشانهٔ روشن فرهنگی و خالی از

تناقضها و اشکالهای فکری خواهد بود. بنابراین اسلام‌گرایی از مفهوم دینی - فرهنگی به مفهوم فرهنگی سیاسی تبدیل خواهد شد و بعد تمدنی غیرسستی و غیرمتداولی پیدا خواهد کرد.

ملی‌گرایی اسلامی مبتنی بر مفهوم فرهنگی می‌تواند همچون اروپایی که با آغاز قرن بیست و یکم وحدت آن کامل می‌شود به وحدت برسد. در این میان عناصر متعددی وجود دارد که موجب تشکل اروپاییان می‌شود، از آن جمله تشکل سیاسی و اقتصادی است. لیکن همبستگی اروپا در درجه نخست و به علت وجود پیوند تمدنی - فرهنگی میان اجزای مختلف آن است. این مسأله می‌تواند به عنوان الگویی برای جهان عربی - اسلامی باشد. آنچه که تشکیل این‌گونه نظامهای فراملی را آسان می‌کند مشارکت همه جوامع جهان در تمدن جهانی واحدی است که براساس مفاهیم انسانی فراگیری مثل مدرنیته، دموکراسی، آزادی و برابری استوار شده باشد. انتشار این‌گونه افکار و مفاهیم راه را برای تشکل این‌گونه نظامهای فراملی آماده می‌کند.

سخن از عروبت و اسلام‌گرایی زمانی کامل می‌شود که جایگاه جهان عرب را در فعالیتها و کارها و تحولات جهان اسلام مورد بررسی قرار دهیم. اعراب مسلمان فقط بیست درصد از مجموع مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند اما علی‌رغم این مسأله، بُعد عربی در اسلام‌گرایی، به علل دینی و تاریخی که آثار آن تا امروز مشاهده می‌شود محوری و اساسی است.

جهان عرب به لحاظ جغرافیایی در قلب جهان اسلام واقع شده است. و زبان عربی، زبان قرآن و دین اسلام است. و مهمترین اماکن مقدس دینی در جهان عرب قرار دارند. فرهنگ عربی مورد توجه مردم جهان اسلام است. و ثروتهای بزرگ نفتی جهان در دل سرزمین عربی قرار گرفته است. جهان عربی در چهارراه جهان اسلام و همه جهان واقع است. متمرکز شدن دین، سمبلهای دینی، فرهنگی، تاریخی و مرکز استراتژیکی، زبان و ثروت در جهان عربی موجب شده است تا مرکزیت نیرومندی در جهان اسلام داشته باشد.

عروبت به مفهوم ملی در محقق کردن آرزوهای خلقهای عربی شکست خورد، زیرا به اسلام‌گرایی روی خوش نشان نداد. البته اسلام‌گرایی از مفهوم دینی - فرهنگی به مفهوم فرهنگی - سیاسی تحول یافته است و احتمال دارد که پشتوانه قوم‌گرایی اسلامی در سراسر جهان عربی -

اسلامی شود. در چنین شرایطی، جهان عربی آماده است تا نقشی اساسی در ایجاد ملی‌گرایی اسلامی ایفا کند تا در نهایت راه برای وحدت اسلامی فراگیر آماده گردد.

* * *

ممکن است خواننده متعجب کند که ما از اسلام‌گرایی و قیام اسلامی این‌قدر خوش‌بینانه سخن می‌گوییم. جهان عربی - اسلامی امروزه از تشنجه‌ها و ناآرامیهای بی‌شماری رنج می‌برد و اختلافها میان مسلمانان فراوان و درگیریها بیش از آن است که در شمار آید. هر روزی که می‌گذرد خبرگزاریها و ایستگاههای تلویزیونی آخرین اخبار تحولات جاری در گستره جهان عربی - اسلامی را به سراسر جهان مخابره می‌کنند. اکثر این رخدادها غیرواقعی است. و در صدر اخبار خبرگزاریهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار می‌گیرند به گونه‌ای که احساس بدی به شنونده یا بیننده نسبت به اوضاع دست می‌دهد.

در واقع جهان عربی - اسلامی در حالتی قرار دارد که به او ارث رسیده است. از تقسیمات سیاسی یک کشور عربی - مسلمان با کشورهای عربی - اسلامی دیگر رنج می‌برد با عقب‌ماندگی، فقر، جهل و گرسنگی روبرو است. اکثر مناطقی که در جهان از گرسنگی رنج می‌برند در داخل جهان عربی - اسلامی قرار گرفته است. اختلافات مذهبی، عقیدتی و ایدئولوژیک نیز مشکل‌آفرین شده است. حتی اسلام‌گرایی نیز با اجتهادها و گرایشهای متعددی روبرو گردیده است و قطب‌بندیهای سیاسی نیز به جای ایجاد روابط باعث «درگیری» در داخل و خارج شد. نظامهای حاکم در کشورهای عربی - اسلامی دو قطب متضاد یعنی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را مورد اهتمام خود قرار دادند و مردم در انتخاب این قطبها آزاد نبوده‌اند و اکثر حکومتها به خاطر دور کردن خطر ناشی از اسلام‌گرایی که طبقات روزافزونی را در جوامع عربی - اسلامی دربردارد، مبارزه می‌کنند. در نتیجه این اوضاع، جهان عربی - اسلامی در شبکه‌های جدایی و هرج و مرج گرفتار شده است.

خودخواهی برخی حکومتها در کشورهای عربی - اسلامی ثروتمند، آنان را از مشارکت ثروشان در کشورهای عربی - اسلامی فقیر، بازداشته است. ثروت آنها تنها در خدمت عده‌ای از مردم قرار گرفته است و در خدمت منافع عمومی نیست. جهان عربی - اسلامی منابع و سرمایه‌هایی

دارد که امکان رشد و تحول جهان عربی - اسلامی را به آسانی مهیا می‌سازد. البته خودخواهی، کوتاه‌نظری و تعصب کورکورانه در بسیاری از اوقات مانع تعاون و مشارکت جوامع عربی - اسلامی می‌شود.

از سوی دیگر، و در نتیجه سیاستهای غلط اقتصادی و اجتماعی، جهان عربی - اسلامی از عقب‌ماندگی، فقر، جهل و گرسنگی رنج می‌برد. توسعه اقتصادی که بر علم و دانش و درستی استوار شده همچنان آرزوی دست‌نیافتنی جوامع عربی - اسلامی گردیده است. طرحهای توسعه، به دلیل کمبود عقل‌گرایی و عدم فعالیت ناکام مانده‌اند. عدم توسعه نیز در زمانی که جوامع اسلامی با ازدیاد جمعیت روبرو هستند، می‌تواند عدم پیشرفت را به دنبال داشته باشد. بنابراین فقر همچنان حاکم مطلق خواهد بود. نادانی و جهل نیز از عدم آموزش و پرورش در همه زمینه‌ها صورت می‌گیرد و رسانه‌های گروهی نیز همچنان در چنگ حاکمان باقی خواهند ماند. هم‌چنین گاهی جهل و نادانی از سیاستهای غلط آموزشی و تربیتی سرچشمه می‌گیرد. و همین مسأله شکوفایی اندیشه و تفکر نقد و اصالت علمی را کم خواهد کرد. اما آموزش در مهمترین مراحل خود همچنان سستی است و واقعیتها و نیازها و خواسته‌های جامعه را در نظر نمی‌گیرد. هم‌چنین، گرسنگی و سوءتغذیه در قسمتهای مختلف جهانی عربی - اسلامی محسوس است. و این دو، محصول علل ذکر شده در بالا و هم‌چنین معلول توزیع نامناسب ثروتها در یک جامعه است.

انفجار جمعیت و مهاجرت بیهوده نیز دست به دست هم داد تا اوضاع را در جهان عربی - اسلامی وخیمتر کند. اضافه‌براین عوامل، دخالت بیگانگان به عنوان یک عنصر منفی در راه پیشرفت و تحول جوامع عربی - اسلامی بوده است. غرب این دخالت‌گر عمده، می‌کوشد که از جهان عربی - اسلامی برای خدمت به منافع اقتصادی سیاسی و فرهنگی خویش بهره‌برداری کند و در جهتی گام برمی‌دارد که منافع آنی و درازمدت خود را تأمین کند.

واقعیت این است که جهان عربی - اسلامی مردد و سرگردان است. البته امید زیادی هست که بتواند زخمها و پریشان‌احوالیش را درمان کند و از بن‌بست و بی‌ثباتی خارج شود. اسلام‌گرایی یکی از راههای جدی برای پیدایش معجزه است و جهان عربی - اسلامی را به مرحله پیشرفت و تحول و

مدرنیته رهنمون می‌شود و بقایش را مستقل می‌سازد و بقای آن آزادی و در غیر این صورت همچون طعمه‌ای از او در ایجاد نظم جهانی پایدار و تمدن جهانی و مشارکت در تکامل و همبستگی متقابل جهانیان به صورت دلخواه بهره خواهند برد.

* * *

برپایی خیزش اسلامی در پی عقب‌نشینی جنبش ملی در جهان عربی - اسلامی، راه را برای اسلام‌گرایی هموار کرد تا با نیرومندی به پیش برود. اسلام‌گرایی در درگیری با غرب‌گرایی در گستره عربی - اسلامی، و چه بسا در صحنه بین‌المللی نیز، توفیقاتی به دست آورد. البته این راه تا پیروزی کامل همچنان طولانی و دشوار است. اکنون باید از رویارویی اسلام‌گرایی با غرب‌گرایی در داخل یک جامعه سخن بگوییم که آن جامعه لبنان است.



لبنان میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی

لزوم سخن گفتن از لبنان به‌طور خاص پیرامون موضوع غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی در مجموعه جهان عربی - اسلامی برای چیست؟ سؤال مهمی است و پاسخ آن در موضوعات و مسائلی نهفته است که از لبنان یک نمونه منحصر به فرد در سرزمینی می‌سازد که غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی هیچ‌کدام از یکدیگر پیشی نگرفته‌اند، بنابراین غرب‌گرایی می‌تواند به همه نقاط این کشور دست یازد و اسلام‌گرایی می‌تواند به همه اهدافش برسد. لبنان موقعیتی است که غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی ناچارند همدیگر را تحمل کنند و زیرنظر یک دولت واحد زندگی مشترکی داشته باشند. هیچ‌کدام از این دو به تنهایی پیروز نخواهد شد.

اعلام سال ۱۹۲۰ برای لبنان سال رسیدن به اهداف سیاسی برای گروهی از مردم لبنان بود که امروزه به عنوان بزرگترین آزمایش همزیستی اسلام و مسیحیت زیر یک سقف قلمداد می‌شود. هیچ‌کدام از این ادیان خود را همه‌کاره نمی‌دانند. دادوستد و همزیستی مسیحیت و اسلام به‌طور یکسان در گستره لبنان، تجربه برتری را ارائه می‌دهد تا بتواند از یک سو روابط میان جهان عربی - اسلامی را توسعه دهد و از سوی دیگر روابط جهان غرب را گسترده سازد. لبنان نقطه برخورد ویژه غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی است به گونه‌ای که یکی از آن دو بر علیه دیگری عصیان نمی‌کند و هیچ‌کدام در آن یکی ذوب نمی‌شود. حاصل این همزیستی این بود که امروزه تجربه موفق در زمینه تفاهم و فرهنگها در لبنان به وجود آمده است.

بنابراین، انتخاب لبنان به عنوان نمونه ویژه برای دیدار و تقابل غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی انتخاب درستی است. اهمیت این انتخاب از خلال اندیشه‌هایی که پیرامون این موضوع مطرح خواهیم کرد، آشکار می‌شود.

* * *

قبل از طرح آرای مختلف پیرامون این موضوع پیچیده ولی مطلوب، ناچار باید به این نکته اشاره کرد که لبنان کشوری است که توانست هویت ویژه خود را در طوفان قوم‌گرایی عربی که از دهه‌های شصت و زیدین گرفت، حفظ کند و تحت تأثیر قرار نگیرد. لبنان در دوره عرب‌گرایی کاملاً مقاومت کرد و ویژگی خود را حفظ نمود به عبارت دیگر از ویژگی لبنانی خود در کنار هویت عربی محافظت کرد. رژیم لبنان به لحاظ شکل و محتوی، بعد از اینکه انگیزه و خطر عربیت برای لبنان مستقل از میان رفت نیرومند باقی ماند. البته با ظهور اسلام‌گرایی در گستره عربی - اسلامی در حال حاضر، مبارزه جدیدی در لبنان پدیدار شده است. سؤال مطرح امروزه، این است: آیا لبنان در برابر فشار اسلام‌گرایی و طرح‌های آن ایستادگی خواهد کرد؟

اولین عکس‌العمل لبنان در برابر اسلام‌گرایی، همزیستی با آن بود. با آغاز اولین هجوم اسلام‌گرایی برخی از نشانه‌های آن در نظام عمومی لبنان پذیرفته شد. برخی از اسلام‌گرایان به مجلس شورای لبنان راه یافتند و نیروهای اسلامی غیرسنتی نیز فرصت یافتند آزادانه و بدون هیچ قید و بندی فعالیت کنند.

هم‌چنین به نیروهای اسلامی خارجی اجازه داده شد تا تحت پوشش محلی بدون قید و شرط فعالیت کنند، همان‌گونه که عربیت در گذشته و حال چنین موقعیتی داشته و دارد. درهای باز لبنان به روی جریانهای مختلف در گذشته و حال، به عربیت اجازه داده و می‌دهد به گردش و جست‌وجو پردازد و اکنون همین فرصت را برای اسلام‌گرایی فراهم کرده است تا بدون هیچ محدودیتی، آزادانه فعالیت کند.

در هجوم گسترده قوم‌گرایی عربی، لبنان با او هم‌صدا شد و بدون هیچ محافظه‌کاری هویت عربی خویش را اعلان کرد. با عرب‌گرایی هم‌صدا شد ولی در آن ذوب نشد. حاصل هم‌صدایی با اسلام‌گرایی چه خواهد شد؟ اولین پیش‌بینی این است که لبنان بیش از هر کشور دیگری همراه با تحولات در منطقه خاورمیانه است، زیرا، اکنون که بعد از جنگ شانزده ساله همچنان سالم است و بهبود یافته است، دوباره چشم جهان را به خود خیره کرده است.

لبنان همواره بالون آزمایش‌گرایشها و عقاید مختلفی است که در منطقه و کشورهای داخل

آن می‌وزد. با بروز اسلام‌گرایی از حوالی ربع قرن پیش و با شتاب گرفتن این گرایش، در پی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، درگیری میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی و میان اسلام‌گرایی و جریانهای اسلامی سنتی به شدیدترین شکل در عرصه لبنان پدیدار شد. دور از ذهن نبود که این درگیری در بسیاری اوقات ستیزه‌جویانه نگردد و دولت لبنان نیز به عنوان یک طرف مستقیم درگیری وارد آن نشود. هرچند که رقابت شدیدی در این عرصه درگرفت اما کمتر با اعمال خشونت‌آمیز مواجه شد. علی‌رغم کوچکی جغرافیای لبنان، این کشور صحنه کنش و واکنش جریانهای مختلف حاکم در جهان عربی - اسلامی است. بنابراین اسلام‌گرایی از یک سو با غرب‌گرایی که عروبت لائیک نمایانگر آن است، رقابت دارد و از سوی دیگر با دیگر جریانهای اسلامی سنتی و غیرسنتی رقابت پیدا کرده است.

همه این رقابتها در فضایی شبیه به آزادی کامل صورت می‌گیرد. از کارهای مثبت در این زمینه، عدم دخالت دولتهای لبنان در این‌گونه رقابتها بوده است مگر در موارد ضروری و به خاطر حفظ امنیت عمومی دست به اقدام زده است. لبنان در گذشته از بوتۀ آزمایش گرایشهای فکری و عقیدتی بی‌آنکه به هستی آن خللی وارد شود، سربلند، بیرون آمد. آیا این سرزمین کوچک و این جامعه که یگانه تجربه تمدنی بوده است، خواهد توانست نقش خود را با گسترش اسلام‌گرایی همچنان حفظ کند و عمیقتر سازد؟

از سوی دیگر، بجاست در نظر بگیریم که گستره لبنان فقط نمایانگر رقابت غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی نیست بلکه صحنه رقابت آرا و اندیشه‌های دیگر نیز هست. بنابراین قوم‌گرایی عربی یا عروبت به شکل لائیک یا دینی طرفدارانی دارد همچنان که قوم‌گرایی لبنانی که عروبت را نفی می‌کند نیز از طرفداران خاصی برخوردار است. بر همین سیاق اسلام‌گرایی نیز طرفداران خاص خود را دارد. علاوه بر این رقابتها، طرح ایجاد وطن مسیحی همچنان برخی لبنانیها را فریب می‌دهد و ایجاد حکومت اسلامی آرزوی بزرگی برای برخی کسانی است که دعوت به اسلام‌گرایی می‌کنند. جایگاه لبنان همواره این بوده است که صحنه رقابت افکار و عقاید گوناگون و عجیب توأم با آزادی و تسامح باشد.

هنگام سخن‌گفتن از لبنان در چالش میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، باید نگاهی هر چند شتابزده به پایه‌های اجتماعی و فرهنگی آن داشت و این کشور را الگویی برای تحقیق و پژوهش در زمینه رقابت و درگیری غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی در جهان عربی - اسلامی قرار داد.

لبنان در داخل مرزهای خویش، دو مجموعه از مردم را که تقریباً به لحاظ جمعیت مساوی هستند، به هم پیوند داده است که هرکدام از این مجموعه‌ها با پشتوانه دینی مشخصی رشد می‌کند. در زمان برپایی لبنان بزرگ در سال ۱۹۲۰، حکومت تنها وجه مشترک میان دو مجموعه بود. با گذشت زمان و استمرار وجود آن و با گذشت چند دهه از همزیستی فردی مشترک، تمایل شدیدی نسبت به ایجاد جامعه ملی منسجم با شاخه‌های مختلف دینی و فرهنگی به وجود آمد. در طول سالها زندگی براساس الگوی مورد اشاره زمینه‌ای فراهم شد که می‌توان آن را «عصبیت» لبنانی نامید. این «عصبیت» شاخه‌های مختلف دینی و مذهبی فراوانی را دربرگرفت که زیر چتر عروبت گرد آمده بودند. چه بسا این مسأله در آینده، اسلام‌گرایی را نیز در لبنان دربربگیرد.

لبنان مسیحیان و مسلمانان را با مذاهب مختلف به هم پیوند می‌دهد. با اینکه اسلام و مسیحیت از ریشه‌های دینی خاصی برخوردارند، اما آن دو به لحاظ فرهنگی اختلاف آشکاری دارند. مسیحیت در لبنان، علی‌رغم ریشه‌های شرقی، در چارچوب غرب‌گرایی که از بیرون مرزها آمده است، قرار می‌گیرد، و اسلام در لبنان، که اسلام‌گرایی نمایانگر آن است نشانه تمدن و فرهنگ اسلامی است. بنابراین تفاوت‌های فرهنگی برای مسیحیت و اسلام در عرصه لبنان موضوع همکاری و عمل متقابل را در زمینه‌های مختلف زندگی لبنان تشکیل می‌دهد.

اجتماع مسیحیت و اسلام با نیروهای همسان در داخل چارچوب یک رژیم سیاسی، در نوع خود کار منحصر به فردی است که در هیچ کشور دیگری هم‌تا نداشته است. مسلمانان اگر اکثریت داشته باشند شیوه زندگی‌شان را بر خود و اقلیتها در سرزمینشان تحمیل می‌کنند و اگر در اقلیت باشند شیوه زندگی که با آن بیگانه‌اند بر آنها تحمیل می‌شود. اما در لبنان مسلمانان و مسیحیان چه در اکثریت چه در اقلیت، این‌گونه نیستند. به همین خاطر، به ناچار، باید نظامی عمومی ایجاد شود که خصوصیات همه مجموعه‌های دینی را بی‌آنکه گروهی بر گروه دیگر رجحان داشته باشد حفظ

نماید. این تعادل که در سال ۱۹۷۵ به هم خورد نزدیک بود هستی لبنان را نابود سازد که پیمان طائف راه‌حلی برای پایان دادن به این معضل بود. با پدیدار شدن اسلام‌گرایی به شکل نیرومند در صحنه لبنان، همراه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رقابت میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی به شکل آشکاری بروز کرد. اگر بگوییم جنگ خانگی لبنان که در سال ۱۹۷۵ شعله‌ور شد و تا سال ۱۹۹۱، ادامه یافت، در بیشتر جاها انعکاسی از برخورد میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در اکثر مناطق جهان عربی - اسلامی بوده است سخن گزافی نگفته‌ایم.

در این چارچوب، به سینودوس (شورای بزرگان دین) نظر می‌افکنیم که به خاطر لبنان در اواخر سال ۱۹۹۵ در واتیکان تشکیل جلسه داد. این اقدام تلاشی از سوی مسیحیان لبنان برای نزدیکی مثبت با جنبش فعال اسلامی در گستره لبنان بود. «آخرین پیام» سینودوس، علی‌رغم نقایص آن، تلاش جدیدی برای ایجاد زمینه مشترک میان مسیحیان و مسلمانان بود. در این پیام آمده بود که زمینه‌های مشترک مسیحیان و مسلمانان لبنان می‌تواند از بروز هول و هراس در میان مردم به خاطر درگیری اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در صحنه عربی - اسلامی ممانعت به عمل آورد و با این اقدام، لبنان می‌تواند به منافع بزرگ خود در ثبات و شکوفایی و همبستگی دست پیدا کند و روابط غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را گسترش دهد. هرچند که غرب‌گرایی عنصر تحریک‌کننده‌ای در جوامع مختلف جهان عربی - اسلامی شده است اما لبنان به خاطر موفقیت‌هایش در همبستگی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی می‌تواند سهم بزرگی در کاهش درگیریها و رقابتها و گسترش روابط این دو گرایش در جهان عربی - اسلامی داشته باشد.

لبنان با پایه‌های اجتماعی و فرهنگی منحصر به فردش به اسلام و مسیحیت از طریق ایجاد فضای همکاری و گفتگو و رقابت سالم خدمت بزرگی کرده است. رسالت لبنان در این زمینه، رسالت انسانی بزرگی است که باید از همه جهت مورد حمایت و پشتیبانی قرار گیرد. تا بسیاری از درگیریها و تشنجات و برخوردها و خونریزیها از بین بروند. لبنان نیز باید به عنوان محل تلاقی مسیحیت و اسلام، راه گفتگوی اسلام و مسیحیت و راه گفتگوی همه ادیان با یکدیگر را هموار و گسترده سازد.

تاریخ رابطه دینها و مذاهب در طول زمان با خون آمیخته است. هم‌چنین درگیری ادیان و مذاهب در هر جا ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به خود گرفته است. روابط مسیحیت و اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست. روابط مسیحیت و اسلام در جبل لبنان در گذشته و عصر جدید نشان از تیرگی شدید داشته و گاهی توأم با خشونت بوده است. با برپایی لبنان جدید و مرزهای فعلیش، دو دین مسیحیت و اسلام، خود را رودرروی یکدیگر یافتند. در آغاز لبنان جدید را نپذیرفتند اما کم‌کم به پذیرش آن رضایت دادند. انقلاب ۱۹۵۸ برخوردی دینی در لباس ملی لائیک بود و به صورت آتش زیر خاکستر تا شعله‌ور شدن جنگ خانگی یعنی سال ۱۹۷۵ باقی ماند که با ظهور اسلام‌گرایی و به صحنه آمدن طایفه شیعه به عنوان نیروی دینی و سیاسی فعال دوباره شعله‌ور گردید. پیمان طائف زمینه‌ای شد تا این سرزمین همچنان حفظ شود و گرایشهای دینی مختلف در فضای زندگی مشترک فعالیت کنند و با کمک همدیگر پایه‌های وطنی استوار و متحد را پی‌ریزی کنند.

زندگی مشترک چیست؟ و اهمیت آن در رویارویی موجود میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی

در لبنان و در جهان عربی - اسلامی در کجا نهفته است؟

روابط مسیحیت و اسلام همواره در طول قرن‌ها و حتی در حال حاضر با شک و ترس، عدم احترام متقابل و جهل همراه بوده است. این جنبه منفی بعد از برپایی لبنان بزرگ در روابط مسیحیان و مسلمانان ادامه یافت. مسیحیان در رژیم جدید تنها به اظهار خوف و ترس از عصیان مسلمانان پرداختند. اما به مجرد پیوستن شهرهای ساحلی اسلامی و جنوب و بقاع و استانها به جبل لبنان، این ترس و خوف از میان رفت. لبنان بزرگ به شکل واقعیتهای جدید درآمد و به لحاظ شکل و محتوی متفاوت شد. از همین جا تجربه تمدنی پیشاهنگی پدیدار شد که لبنان امروزی نمایانگر آن است.

طوایف مسیحی در لبنان به لحاظ تحصیل علم و دانش و مدرنیته از طوایف اسلامی سبقت گرفتند و سرنوشت حکومت و جامعه را در راستای منافع خویش، به انحصار خود درآوردند. البته طایفه‌های سنتی و دروزی بی‌درنگ نقشه‌های وسیعی برای تحصیل علم و دانش و مدرنیته کشیدند. انقلاب ۱۹۵۸ زمینه‌ای شد تا بعضی تعادلها در روابط طوایف مسیحی با طوایف اسلامی دوباره برقرار گردد. در این زمان، طایفه شیعه به عنوان نیروی فعالی در سطوح معنوی و مادی لبنان ظاهر

شد. کمک عوامل متعددی که کمترین آن اختلاف در حقوق و وظایف بود، منجر به شعله‌ور شدن برخورد دیرینه‌ای شد که در اساس رویارویی دو دین، دو تمدن و دو نوع نگرش به زندگی و هستی بود. جنگ داخلی لبنان که شانزده سال به طول کشید، در اساس جنگ «صلیبی» ای در چارچوب محدودی بود که در گسترش آن، طرفهای خارجی بسیاری نقش داشتند. قانع شدن همه طرفهای داخلی و خارجی به اینکه چاره‌ای جز همزیستی مسیحیان و مسلمانان وجود ندارد، منجر به تصمیمات سیاسی‌ای شد که به پیمان طائف معروف است. اساس این پیمان ریشه در این اعتراف دارد که فقط همزیستی مورد نظر نیست - دشمنان با هم همزیستی دارند - بلکه هدف زندگی مشترک میان دو خانواده مذهبی است. بنابراین، زندگی مشترک را چگونه باید تنظیم کرد؟

۱- زندگی مشترک یعنی نظامی که در سایه آن غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی آزادانه فعالیت کنند و بی‌آنکه یکی بر دیگری ستم کند. حاکمیت کامل غرب‌گرایی به مسلمانان ضرر می‌رساند و حاکمیت کامل اسلام‌گرایی نیز به زیان مسیحیان تمام خواهد شد. اشتراکات این ادیان می‌تواند توافق بر سر اصول مدرنیته همچون حفظ کیان کشور، دفاع از آزادی و دموکراسی و توسعه برای همگان را به دنبال داشته باشد.

۲- زندگی مشترک، ایجاد نظام سیاسی‌ای است که تنها نظام لائیک محض و یا نظام تئوکراتیک (حکومت دینی) صرف نیست، بلکه نظامی است که محاسن هر دو نظام را داراست، به گونه‌ای که رؤسای طوایف و بزرگان دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شوند، بی‌آنکه سلطه پیدا کنند.

۳- زندگی مشترک یعنی حفاظت از میراثی که در طول قریب به هشت دهه همزیستی صرف نظر از نکات منفی آن حاصل شده است.

۴- زندگی مشترک یعنی برپایی جامعه عادلانه اجتماعی که مسیحیت و اسلام به طور مشترک مبلغ آن هستند.

۵- زندگی مشترک ایجاد فضای همکاری است میان اصول و نشانه‌های دو دین براساس احترام متقابل و پذیرش این نکته از سوی هر دو گروه مبنی بر اینکه ثبات و شکوفایی در گرو رفتار

خوب و خوشرویی با یکدیگر است که طرف دیگر را بدون هیچ نقصی و با خوشرویی بپذیرد. حذف‌گرایی سلطه‌گرانه از قاموس هر دو طرف، راه را برای ایجاد همکاری سازنده میان همگان فراهم می‌کند.

۶- شکل‌گیری اجتماعی لبنان از خلال زندگی مشترک باعث شد تا حلقه وصل و مرکز گفتگوی بین مسیحیت و اسلام به شکل عمومی باشد. اسلامی که امروزه برای اثبات وجودش در صحنه بین‌المللی آماده شده، نقاط تلاقی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را جستجو می‌کند. لبنان بهترین موقعیت را برای برپایی چنین گفتگویی داراست. در بخش بعدی از گفتگوی میان مسیحیت - اسلام سخن خواهیم گفت.

* * *

در صحبت از لبنان میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، این سؤال مطرح می‌شود: لبنان را چگونه دسته‌بندی کنیم؟ آیا لبنان یک کشور مسلمان است؟ آیا لبنان یک کشور مسیحی است؟ در اینجا می‌توان از عروبت برای دسته‌بندی لبنان کمک گرفت. لبنان بدون تردید جزئی از جهان عربی - اسلامی است. هویت عربی لبنان در پیمان طائف به گونه‌ای اعلان شد که آن را با منطقه پیرامونش پیوند دهد. این پیمان به عنوان راه‌حل میانه‌ای بین اسلام‌گرایی و لبنان‌گرایی ارائه گردید. عروبت به عنوان یک مصلح سیاسی در نیمه راه بین اسلام‌گرایی که وجود مسیحیان را در لبنان محو می‌کند و لبنان‌گرایی که هویت تمدنی - فرهنگی مسلمانان را در لبنان نادیده می‌گیرد، وارد عمل شد. عروبت به گونه‌ای هویت فرهنگی - سیاسی لبنان را پوشش داد تا مورد پذیرش مسلمانان و مسیحیان قرار گیرد. اگرچه مفهوم عروبت غیرروشن و نامشخص است اما مسلمان لبنانی بعد اسلامی خود را در آن می‌بیند و مسیحی لبنانی نیز لائیزم صلح‌جو را در آن جستجو می‌کند.

عروبت به مفهوم اسلامی با خواسته‌های اسلام‌گرایی انسجام دارد. مسلمان لبنانی معتقد است که اسلام‌گرایی آینده لبنان را فرا خواهد گرفت و تنها مسأله زمان مطرح است. و طرفداران عروبت به مفهوم لائیک آن غرب‌گرایان هستند. بنابراین، آیا تنها مسأله زمان مطرح است یا اینکه قطب‌بندیها تکرار خواهد شد.

شکی نیست که با گذشت زمان و نیرو گرفتن جنبش اسلامی، تعداد بسیاری از مسلمانان به اسلام‌گرایی می‌پیوندند. چرا که طبیعت ایدئولوژی این‌گونه گسترش می‌یابد. در این چارچوب اسلام‌گرایی از جنبشهای دیگری که دارای ابعاد اخلاقی، فرهنگی و سیاسی هستند، از جاذبه بیشتری برخوردار است. بنابراین اسلام‌گرایی برای گسترش و انتشار خود در مناطق مختلف جهان عربی - اسلامی و به‌ویژه لبنان به آزادی‌ای که جامعه لبنانی از آن بهره‌مند است، چشم دوخته است.

لبنانی مسیحی بیش از لبنانی مسلمان به میراث دینی خود پایبند است و استقبال آن از غرب‌گرایی بیش از لبنانی مسلمان است. البته این مسأله‌ای طبیعی است زیرا غرب‌گرایی آمیخته با مفاهیم دینی مسیحیت است. لبنانی مسیحی وابستگی به غرب‌گرایی روزبه‌روز زیاده‌تر می‌شود و در همین زمان نیز لبنانی مسلمان وابستگی به اسلام‌گرایی فزونی می‌گیرد. البته در آنجا وجه مشترک هر دو این است که لبنانی مسلمان و هموطن مسیحی‌اش به یک اندازه آغوش خود را به روی مدرنیته باز کرده‌اند. پیشگویی معادله مشترکی که لبنانی مسیحی و مسلمان در آینده یک جا جمع کند، دشوار است. اگر به افراطیون دو طرف اجازه داده شود تا بر روند امور تأثیر بگذارند، تلاشهای یکسان‌سازی فعلی شکست خواهد خورد.

مسأله لبنان و هویت فرهنگی دو عنوان برای مسأله وسیعتر و فراگیرتری به نام مسأله وجود مسیحیت در جهان عربی - اسلامی است. لبنان نمایانگر چگونگی همکاری با اقلیتهای مسیحی در جوامعی است که اسلام‌گرایی روزبه‌روز در آنجا افزایش می‌یابد و میان هموطن مسلمان و مسیحی تمایز قائل می‌شود. آنچه که در بیرون و داخل لبنان در این زمینه جریان دارد و تأثیر مستقیمی بر زندگی هموطنان عادی لبنانی می‌گذارد. در لبنان برابری طبقاتی نسبی وجود دارد و این به دلیل وجود نظامی است که به مسیحیان و مسلمانان اجازه می‌دهد که بدون هیچ تفاوتی برابر باشند. لیکن، آیا این وضع با افزایش فشار اسلام‌گرایی ادامه پیدا خواهد کرد؟ آیا اسلام‌گرایی فرصت خواهد داد تا همه لبنانیها زندگی آرامی داشته باشند و مسیحیان دیگر کشورهای عربی - اسلامی از حقوق کاملشان به‌طور مساوی بهره‌مند شوند؟

گمان نمی‌کنم که اسلام‌گرایی در آینده نزدیک عقب‌نشینی کند. و در ضمن تصور هم

نمی‌کنم که غرب‌گرایی دست به اسلحه برد. گمان می‌کنم که لبنان بیش از زمانهای گذشته در عرصه برخورد تمدنی - فرهنگی تحول پیدا کند، امیدوارم که این کار در چارچوبی معقول و به دور از ستیزه‌جویی باقی بماند. لذا حاکمیت لبنان از هر طرف نیرومند شده و در حد توان در برابر هر خطر خارجی پایداری می‌کند و نقش موفق و مرتبی را میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی بازی می‌کند. نقش لبنان در این چارچوب می‌تواند به خود و محیطش و جهان خدمت کند. این کمترین چیزی است که ما آرزو داریم.

* * *

رابطه دایمی و پیشرفته در کارهای مختلف زندگی و هماهنگی فراگیر، نشانه زندگی معاصر در تمامی زمین و جوامع مختلف است. محال است که جامعه‌ای هر چند کوچک، خودش را از دیگر جوامع جدا کند. این حقیقت بدیهی ثابتی در زندگی معاصر ماست. جهان همچون خانواده یکسانی است که با یکدیگر کار می‌کنند و تأثیر می‌گیرند و تأثیر می‌گذارند. اگر اطلاق این سخن بر جامعه کوچکی درست باشد، پس تکلیف ما با مجموعه بشری زیادی که تعداد آن به یک چهارم جمعیت زمین می‌رسد و در بخشی از زمین بر سر چهارراه جهان قرار گرفته و مواد طبیعی فراوان دارد، چگونه است؟ جهان امروز عربی - اسلامی مرکز توجه جهان است و حتی اگر هم نخواهد، به او اجازه گوشه‌نشینی و انزوا از دیگر مردم کره زمین داده نخواهد شد.

حاصل رابطه جوامع، همکاری یا تنفر از یکدیگر است. البته از آنجا که گرایش عمومی در روابط بین‌المللی تفاهم و تعاون است، جهان عربی - اسلامی نیز باید باب گفتگو با جهانیان و به‌ویژه جهان غربی را که امروزه مرکز ریاست و رهبری را در اختیار دارد، باز کند. از آنجا که اسلام، تکیه‌گاه جهان عربی - اسلامی و مسیحیت تکیه‌گاه جهان غربی است، بنابراین همکاری و تعاون از طریق تفاهم بر سر امور اندیشه‌ای و فرهنگی و اخلاقی میسر خواهد شد و گفتگوی اسلام و مسیحیت صورت خواهد گرفت. گفتگوی اسلام و مسیحیت راه را برای کاهش شدت برخورد میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی فراهم می‌سازد و به روند حرکت تاریخ به سوی همبستگی متقابل جهان عربی - اسلامی در تمام جهان یاری می‌رساند.

اگرچه رابطه غرب و جهان عربی - اسلامی مدتهای مدید ادامه داشته است، اما رابطه متعادلی میان هم‌مطرازان و آمیخته به احترام متقابل و براساس شناخت و دیدگاههای واقعی نبوده است. رابطه عمومی اکنون نیز براساس منطق برتر غرب و پیروی جهان عربی - اسلامی از آن تمرکز یافته است. مدت زمان کوتاهی است که غرب اشتیاق صادقانه‌ای برای انجام گفتگو جهت شناخت جهان عربی - اسلامی نشان داده است. از این‌رو گفتگوی اسلام - مسیحیت شروع شد و انجمنها و همایشها تشکیل شد و کتابها و مقالات منتشر گردید و نقطه‌نظرات گوناگونی مطرح شد. البته این گفتگو همچنان ناقص است زیرا از ساختار و نظمی که اقدامات اساسی بر آن متمرکز شود برخوردار نیست. گفتگوها صرفاً آکادمیک و در برخی اوقات نیز به دور از تجربه عملی بود. گفتگوهای نظری محدود به نخبگان بود و بسیاری از دو طرف در آن مشارکت نکردند.

لبنان از آن جهت اهمیت می‌باید که اسلام و مسیحیت را زیر یک سقف که گاهی تعاون و همکاری با هم دارند و گاهی با یکدیگر دشمنی می‌ورزند، جمع کرده است. لبنان بهترین نقطه تلاقی مسیحیت و اسلام و محل تجربه‌های همزیستی این دو است. لبنان از بهترین موقعیت برای گفتگوی عملی مسیحیت و اسلام برخوردار است و محل تبادل آرای برخاسته از تجربه‌های واقعی جامعه لبنانی در طول دهه‌ها می‌باشد. رسالت لبنان ریشه در گسترش فضای مناسب برای انجام گفتگوی میان مسیحیت و اسلام و در نتیجه میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی دارد.

علی‌رغم مشکلات بسیار در تجربه لبنان، اما تلاشهای موفقی برای نزدیکی مسیحیت و اسلام به شکل عملی و واقعی در این کشور صورت گرفته است که می‌تواند برای هر دو طرف به مقدار زیادی سودمند باشد. حفظ تجربه‌های لبنانی در واقع تأکیدی برای استمرار گفتگوی گسترده مسیحیت و اسلام و ادامه نقش شجاعانه و منطقی در مسیر این گفتگو است.

پیش از اینها گفته می‌شد که لبنان حلقه وصل شرق و غرب است و امروز می‌توان اضافه کرد که لبنان در سایه گسترش خیزش اسلامی، گفتگوی عمومی مسیحیت - اسلام را عمق می‌بخشد. لذا همگان باید از وجود لبنان و الگوی گفتگو و همکاری میان جهان اسلام و جهان مسیحی غرب بهره ببرند.

یکی از نکات عجیب در ذهن اکثر مسلمانان این است که اصطلاح «عرب» مترادف با اصطلاح «مسلمان» انگاشته می‌شود. این مطلب منحصر به مسلمانان شمال افریقا نیست، بلکه مسلمانان سرزمینهای غیرعربی دیگر را هم دربرمی‌گیرد. آنان، هر کس را که به عربی تکلم می‌کند مسلمان فرض می‌کنند چرا که زبان اصلی اسلام عربی است. تأثیر این تصور بر مسیحی لبنانی دوری او را از هر آنچه که مسلمان نامیده می‌شود فراهم می‌سازد و عقب‌نشینی می‌کند. زیرا او یک‌بار قربانی عقیده قوم‌گرایی و عروبت به عنوان هویت آن شده است و شهروند عادی مسیحی لبنان از راه‌حل عروبت و قوم‌گرایی بهره نبرده است. در نظر مسلمانان نیز عروبت مفهوم مستقلاً از اسلام و اسلام‌گرایی ندارد اما عروبت و اسلام دو چهره از یک حقیقت واحد هستند. هر چند که لبنان مسیحی عرب‌گرا در جناح اسلام‌گرایی جا می‌گیرد اما ویژگیهایش را از دست نمی‌دهد.

قرنهای متوالی بود که مسیحیت شرقی با مسلمانان در فرهنگ و آدابشان مشارکت داشتند و تمایز فرهنگی به جز در عصر جدید برای خود قائل نبودند. از این‌رو در سوریه، مسیحیان با مسلمانان در سرکوبی حمله‌های صلیبیان مشارکت کردند زیرا باور داشتند که صلیبیان بیگانه و اجنبی‌اند. و در سال ۱۹۴۳ مسیحیان و مسلمانان برای رهایی از سیطره فرانسه متحد شدند. و در سال ۱۹۴۸، رهبری ارتش لبنانی - مسیحی در اولین جنگ اعراب - اسرائیل شرکت کرد. مسیحیان شرقی به‌طور عام و مسیحیان لبنانی به‌طور خاص همواره احساس می‌کردند که به شرق، به جهان عربی - اسلامی وابسته‌اند. اکنون با تیرگی رابطه غرب‌گرایی و بیداری اسلامی که در اسلام‌گرایی نمود پیدا کرده است، مسئولیت بزرگی به گردن رهبران عربی - اسلامی قرار گرفته است تا به مشکلات مسیحیان شرقی رسیدگی نمایند و برای آن راه‌حل مناسبی پیدا کنند. غرب‌گرایی مسیحیان در لبنان و شرق اختلاف آشکاری با غرب‌گرایی در جاهای دیگر جهان عربی - اسلامی دارد. غرب‌گرایی‌ای که با رنگ شرقی درآمیخته است به لحاظ محتوی از هر غرب‌گرایی دیگری به اسلام‌گرایی نزدیکتر است. این نوع غرب‌گرایی دارای طبیعت ویژه‌ای است که آن را به اسلام‌گرایی نزدیک می‌سازد هر چند که از ظواهر و نشانه‌های اصلی اسلام‌گرایی تهی است. از این‌رو مسیحی لبنانی که به ارزشهای دینی پای‌بند است مقامی همچون برادر مسلمان لبنانی خود را دارد.

اضافه‌براین مسیحیان و مسلمانان در عقاید دینی‌شان از میراث واحد ابراهیمی سرچشمه می‌گیرند. ماندگاری مسیحیان در شرق در کشورهايشان و در لبنان، در گرو شیوه برخوردی است که جنبش اسلامی با آنان می‌کند. باقی ماندن لبنان به عنوان محل ثبات و تلاقی همه جریانه‌ها و ادیان، به‌ویژه ادیان مسیحیت و اسلام، ارزش جنبش اسلامی را در نزد جهانیان بالا می‌برد. مسیحیان در شرق جهان عربی - اسلامی در اقلیتند. توفیق یک عقیده مشخص نیز بستگی به نوع برخورد آن برای حل مشکل اقلیتهای دینی دارد. درست است که مسیحیان لبنان در اقلیت نیستند، لیکن آغوش لبنان به روی جریانه‌های مختلفی که آن را احاطه کرده‌اند، باز است و همه امور در آینده قابل تعدیل و تغییر هستند. اگر اسلام‌گرایی در پی جذب مسیحیان شرقی است و می‌خواهد آنان را از غرب‌گرایی تندرو که دوری از هموطنان مسلمان را در پی دارد؛ جدا سازد، ناچار است که از سیاست درهای باز پیروی کند و در سیاستهای قدیمی خود تجدیدنظر نماید. در چنین حالتی است که مسیحی شرقی به‌طور کلی و مسیحی لبنان به شکل خاص، احساس خواهد کرد که در سایه مهر و دوستی می‌تواند با گروههای دیگر زندگی کند. در غیر این صورت ناچار به ترک این زندگی خواهد شد.

* * *

وجه دیگر از زندگی عمومی و نظام کلی لبنانیها، نقشی است که رجال دین اعم از مسیحی و مسلمان در جامعه و زندگی سیاسی ایفا می‌کنند. عالم دینی لبنانی دو نقش دارد. از یک سو، او به همه تکالیف و آیین و آداب دینی می‌پردازد و از سوی دیگر، اهتمام کلی برای ایفای نقش در زندگی سیاسی خود دارد. مثلاً، اسقف مارونی، روز یکشنبه به خدمات الهی مشغول می‌شود و به هنگام سخنرانی نظر کلیسای مارونی را درخصوص رخدادهای جاری سیاسی بیان می‌کند. به‌طور مستمر با فعالان سیاسی جلساتی را برگزار می‌کند و نظرش را در کارهای مختلف عمومی ارائه می‌دهد و پیرامون مسائل مختلف اطلاعیه صادر می‌نماید. آنچه که به عنوان «آخرین پیام» از طرف سینودوس (شورای بزرگان دین) به‌خاطر لبنان صادر شد، نمونه‌ای برای تلاش کلیسای کاتولیک در مقام دینی و دنیوی است. آنچه را که اسقف مارونی از آن‌کناره می‌گیرد، رؤسای طوایف دیگر مسیحی و طوایف اسلامی هم از آن‌کناره می‌گیرند. رئیس مجلس اعلاى اسلامی شیعه و علامه محمد حسین

فضل‌الله و مفتی قبانی^۱ و شیخ عقل^۲ طایفه دروزی تکالیف دینی‌شان را با امانت‌داری و اخلاص تمام انجام می‌دهند و نظراتشان را در کارهای کلی و سیاسی در اماکن عبادی و سیاسی بیان می‌کنند. البته نقش بزرگی که مردان دینی طوایف مختلف ایفا می‌کنند به کارهای علنی، محدود نمی‌شود. رجال دین نقش اساسی دارند که از حد مفسر یا مرشد فراتر می‌رود. از این‌رو دولت لبنان تصمیماتی اتخاذ نمی‌کند که با تصمیمات رجال دین که نمایندگان حقیقی طوایف خود هستند، تعارض داشته باشد. این‌گونه نقش پنهانی بر نقش علنی و آشکار بسیاری از رجال دین برتری دارد. همچنان‌که رجال سیاسی اعم از وزرا، وکلا و فعالان سیاسی با آرای رجال دین نقش نیرومندی پیدا می‌کنند. البته رجال دینی در زندگی روزانه لبنانیها دخالت مستقیم ندارند. رجال دینی در لبنان از قدرت و مصونیتی برخوردارند که به لحاظ اهمیت با قدرت رئیس کشور برابر است.

بنابراین، عالم دینی در لبنان از آن جهت اهمیت می‌یابد که خدمت به خدا و خلق خدا را یک جا در خود جمع کرده است. او دارای نقشی است که کمتر مشابه آن یافت می‌شود. با توجه به اینکه عالم دینی در جوامع لائیک، به‌طور قطع نقش سیاسی ایفا نمی‌کند و فعالیت او به خدمت به مردم محدود می‌شود، در جوامعی که حکومت دارای قدرتهای سیاسی مطلقه است نیز عالم دینی همین جایگاه را دارد اما در لبنان، حکومت منافع سیاسی مطلق ندارد، بلکه او کارگزار سیاسی است. لذا حاکم فقط مرد تقوی و صلاح نیست، البته او در زمینه کلی آن‌گونه که مقام سیاسی اش ایجاب می‌کند، فعال است.

دو وجهی بودن نقش رجال دین در لبنان که در نتیجه تحول دهه‌های متوالی به دست آمده، مانع ایجاد حکومت لائیک و دینی محض می‌شود. نظام کلی لبنان با این دو وجهی بودن شناخته شده است، به‌گونه‌ای که همین مسأله مانع سرکشی غرب‌گرایی یا اسلام‌گرایی گردید. موازنه طایفه‌ای که در زندگی عموم لبنانیها اعمال می‌شود، همان موازنه میان غرب‌گرایی از یک سو و اسلام‌گرایی از سوی دیگر است.

واقعیت نقش رجال دین، این تجربه لبنان را محل آزمایش همزیستی غرب‌گرایی و

۲. رهبر مذهبی دروزیها.

۱. مفتی اعظم جامعه اهل تسنن لبنان

اسلام‌گرایی کرده است. غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی بدون تشنج و درگیری همدیگر را می‌پذیرند. وجه مشترک غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، رقابت آزادانه و پاکدامنی است که گروهی علیه گروه دیگر طغیان نمی‌کند. علی‌رغم پافشاری رجال دین بر موضع اصولی خود، اما می‌توانند با رقابت شرافتمندانه و گفتگوی آزاد به خاطر خدمت عمومی رابطه و وحدت ملی لبنانی را پاس بدارند همه فعالان و از جمله رجال دین، از جنگ خانگی درس عبرت گرفته‌اند، آن‌گونه که هم‌اکنون رقابت و گفتگو پایه اصلی ساختمان جامعه منحصراً به فرد لبنان است. تاریخ لبنان معاصر در درجه نخست حقیقتش را از خلال این باور نزد رجال دین به دست آورد که برابری طوایف موجب بهبودی اوضاع می‌شود و مقدمه‌ای برای رسیدن به وحدت ملی فراگیر است و بنای آن براساس اصل غالب و مغلوب ریخته نشده، بلکه هر طایفه از سر قدرت و نه از موضع ضعف فعالیت خود را دنبال می‌کند. احترام متقابل میان رهبران طوایف، و در رأس آنها رجال دین، عامل پیوند این اقدامات خلاق است. طایفه، سنگ بنای نظام کلی لبنان است و هرگز از بین نمی‌رود، بلکه در آینده تقویت نیز خواهد شد. و در نتیجه، نقش رجال دین نیرومندتر و غیرقابل بازگشت خواهد گردید. همکاری و تعاون میان رجال دین در لبنان، ثبات و شکوفایی آن را به دنبال خواهد داشت و بقای غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را متعادل و منطقی خواهد ساخت.

* * *

در پایان، لبنان نماد برابری میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی است و این به دلیل تعادل نیروهای مسیحی و اسلامی است. قشر مسیحی آن نماد درجه پیشرفته‌ای از غرب‌گرایی است و قشر اسلامی آن، از افسارگسیختگی غرب‌گرایی جلوگیری کرده است. احساس برابری میان همه فرزندان جامعه لبنانی ضمانت و نشانه سلامت و نیک بختی آن است. در نتیجه لبنان نمایانگر الگویی استثنایی برای روابط غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی است. در حالی که انقلاب اسلامی ایران، که در فصل آینده از آن سخن خواهیم گفت، بیانگر الگوی کاملی از اسلام‌گرایی است.



انقلاب اسلامی ایران و غرب‌گرایی

از آغاز تاریخ بشر، انبیاء و علما پیوسته مکلف به قیام بر علیه جباران، ستمگران و مبارزه با آنها بوده‌اند.^۱ «امام خمینی»

از سیصد سال پیش که استعمارگران به جهان اسلام راه یافتند، شرایط را برای تسلط اسلام مهیا می‌کنند. آنان هدفی جز اینکه مسیحیت را مسلط کنند، ندارند. آنان به مسیحیت ایمان ندارند همان‌گونه که به اسلام معتقد نیستند. لیکن، آنان از زمان جنگهای صلیبی احساس کردند که چیزی مانع منافع مادیشان نشود و تنها خطر برای این منافع اسلام و تعالیم اسلامی است. «امام خمینی» حکومت اسلامی حکومت شریعت است، شریعت است که حکومت می‌کند. شریعت همان قانون الهی بین بشر و کشورهای اسلامی است. «امام خمینی»

هدف اسلام تشکیل حکومت نیرومندی است که براساس شریعت و حاکمیت شریعت بنا شود. اگر امت (مردم) نان جو بخورند و در سایه حکومت عدل و قانون ثابت امین و مطمئنی زندگی کنند بهتر از آن است که در کاخها و در رفاه زندگی کنند ولی محتاج آزادی و امنیت باشند. آنچه که در زندگی اهمیت دارد اطمینان و امنیت است و این دو فقط در سایه حکومت عادلانه به دست می‌آیند. «امام خمینی»

اسلام نژادپرستی را به‌طور کلی ملغا کرد، و تقوی را معیار قرار داد. تقوای حقیقی و تقوای سیاسی و تقوای مادی. گفته خداوند «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» مسأله نژادپرستی] را در ردیف ارتجاع قرار داد. «امام خمینی»

انقلابها به خاطر عیوب اساسی که در بنیان جامعه و نظام آن پدیدار می‌شود، رخ می‌دهند، لذا

۱. مؤلف این مطالب را از سخنان امام خمینی نقل به مضمون کرده‌اند و به همین دلیل مأخذ آن را ننوشته‌اند. (مترجم)

نیاز به تغییر ریشه‌ای که توازن و ثبات را برگرداند، بروز می‌کند. این نقایص، بعد از سپری شدن مدت زمان طولانی، پس از اینکه پایه‌های روابط در ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آسیب دید، به روشنی ظهور می‌کند. انقلاب نتیجه قطعی بدی اوضاع است. بنابراین انقلابها کمتر در نظر ناظر بیدار، به صورت ناگهانی رخ می‌دهد. با این وجود، انقلابها همچون آتش فشان ناگهان رخ می‌دهند، زیرا اکثریت قریب به اتفاق پیگیران تحولات در یک شرایط بحرانی، از درک شدت خطرناک بودن اوضاع و نزدیکی انفجار آن عاجز می‌شوند و غافلگیر می‌گردند. این واقعیت با انقلاب اسلامی ایران منطبق است. انقلاب اسلامی برای همگان و به‌ویژه ناظران مسایل ایران ناگهانی بود. همه تغییرات اساسی در شرایط ایران به وجود آمد. ایرانیها با شعله‌ور ساختن انقلاب مردمی همه موازنه‌ها را در داخل و خارج بر هم زدند. ناظران اوضاع ایران همچون یک دانشمند سالخورده، از اهمیت فوق‌العاده مسایل غافل ماندند و انقلاب ناگهان رخ داد و اعتبار آنان به شدت آسیب دید.

اگر بخواهیم علل انقلاب اسلامی ایران را به‌طور خلاصه بیان کنیم، این انقلاب دارای سه محرک بوده است: استبداد شاهنشاهی، فساد داخلی و سلطه بیگانه. این محرکهای مستقیم انقلاب بود. اما محرک حقیقی، ایمان راسخ به این بود که اسلام‌گرایی داری شفاعت مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخلی و روابط خارجی ایران است. پس از گذشت یک قرن از اشکال مختلف غرب‌گرایی، بیدارگران مایه‌دار در جامعه ایرانی دریافتند که راه رسیدن به زندگی امن و آسایش در بازگشت به ریشه‌ها و خواسته‌های حقیقی جامعه ایرانی نهفته است و این مهم را در اسلام‌گرایی یافتند. یعنی احیای تعالیم اسلام در جامعه‌ای که به آن مرحله از مدرنیسم رسیده بود که راه برگشتی برایش متصور نبود. دریافتند که همه ارزشهای غربی راه خود را به جامعه ایرانی باز کرده است، لذا باید این سیر را تصحیح کنند که تبدیل به انقلاب اسلامی شد.

« ۱ »

در عصر جدید، انقلابها و کودتاهای چندی در جهان عربی - اسلامی شکل گرفته است. اما

انقلاب ایران، نخستین انقلاب اسلامی معاصری بود که آشکارا شریعت و تعالیم اسلامی را به عنوان قانون اساسی خویش برگزید. عکس‌العمل در برابر انقلاب اسلامی ایران در جهان عربی - اسلامی و همه جهان ستیزه‌جویانه بود. وسایل تبلیغاتی چنان در مخالفت با او بسیج شدند که هیچ انقلاب نوین یا معاصری مانند آن را به خود ندیده است. هجوم بیرحمانه فقط از سوی کشورهای غربی و زیان‌دیده نبود بلکه، از جانب کشورهای عربی - اسلامی همسایه و از جمله عربستان سعودی هم که به شریعت اسلامی به عنوان قانون اساسی تکیه کرده بود، صورت گرفت.

انقلاب اسلامی ایران نماد وضعیتی است که تنها به ایران محدود نمی‌شود، بلکه تمام جهان عربی - اسلامی را به‌طور کلی پوشش می‌دهد. می‌توان انقلاب اسلامی ایران را با انقلاب فرانسه مقایسه کرد که نسیم آن نه فقط فرانسه، بلکه همه اروپا و جهان مسیحیت را دربرگرفت. نظام‌های حکومتی موجود در جهان عربی - اسلامی در سال ۱۹۷۹، از صدور انقلاب اسلامی ایران نگران شدند، زیرا اکثر آنان چیزی میان غرب‌گرایی معیوب و عدالت اسلام‌گرایی را ترجیح می‌دهند. از این‌رو برای مخالفت کردن با طرح‌های روشن انقلاب اسلامی ایران دلایل متعددی داشتند که کمترین آن شیعه مذهب بودن ایران است. در حال و هوایی که جهان عربی - اسلامی در آن زیست می‌کند، در انقلاب اسلامی ایران تعبیری از خواسته‌های خود دیده است. با طرح‌های انقلاب اسلامی در ایران اقبال وسیعی از جوامع عربی - اسلامی هم‌آوا شدند، زیرا گرایش اسلامی ایران، رویکردی کاملاً اسلامی است که همه گروه‌های مذهبی را دربرمی‌گیرد. با اینکه ایران پیش‌تاز جنبش انقلاب اسلامی است، اما ایران چشم‌داشتی برای به‌دست گرفتن رهبری جنبش اسلامی در جهان عربی - اسلامی که اکثریت قریب به اتفاق آن را اهل تسنن تشکیل می‌دهند، ندارد. ایران به خوبی آگاه است که اسلام‌گرایی در هر کجای جهان عربی - اسلامی گسترش یابد، کشورهای اسلامی دیگری وجود دارند که شایستگی این را دارند که همراه با ایران، مشعل [اسلام‌گرایی] را به دوش کشند. به عنوان مثال مصر از جایگاه ویژه‌ای در جهان عربی - اسلامی برخوردار است. از همین‌رو اگر حرکت اسلامی در این کشور موفق به ایجاد حکومت اسلامی گردد، آنگاه مصر مرکز رهبری جهان اسلام خواهد شد.

هم‌صدایی مردمی و توده‌ای با اسلام‌گرایی در جهان عربی - اسلامی به انقلاب اسلامی در

ایران توجه می‌کند، زیرا ایران در این عرصه پیشاهنگ است. دعوت به وحدت اسلامی که انقلاب اسلامی در ایران، آن را پی‌ریزی کرد، حاکمان جهان عربی - اسلامی را به وحشت انداخت. آنچه که بیم آنان را برانگیخته است پشت‌گرمی کشورهای پرچمدار غرب‌گرایی است. اتفاقاتی که روی می‌دهد نتیجه همصدایی خودجوش با طرح‌های انقلاب اسلامی در ایران است که ابعاد سیاسی آن را بیش از حد وسعت بخشیده‌اند. طبیعی است که ایران جنبش‌های اسلامی را در همه جای جهان عربی - اسلامی که با خواسته‌ها و آرزوهایش هماهنگ باشد تأیید و پشتیبانی می‌کند. البته آنچه را که در جهان عربی - اسلامی رخ می‌دهد به دخالت و هدایت ایران نسبت دادن، کار غیردقیقی است. زیرا ایران، با تمام توانش نیز امکانات موردنیاز برای این کار را ندارد.

انقلاب اسلامی در ایران جزیی از وضعیت حرکت اسلامی است که جهان عربی - اسلامی را در هم پیچیده است، و ایران همه آن نیست. اگر ایران را مسئول همه فعالیت‌های اسلام‌گرایی و انقلاب علیه غرب‌گرایی بدانیم کمی در اهمیت آن اغراق کرده‌ایم. بدیهی است که ایران انقلاب اسلامی خود را به جهانیان عرضه کند زیرا هر جنبش دینی که دارای بُعد سیاسی است همین کار را انجام می‌دهد. وسایل تبلیغاتی غربی به دلیل جهلشان نسبت به حرکت اسلامی با انتشار اخبار فراوان سعی می‌کنند که همه حرکت‌های اسلامی را به «لولو»یی به نام ایران نسبت دهند. متمرکز کردن همه روشنگریها در ایران، برق از سر دیگر فعالان می‌رباید، کسانی که در این گستره با ایران برخورد می‌کنند. مثلاً کشور عربستان سعودی، هیچانش در نشر دستورالعمل‌های بیداری اسلامی کمتر از ایران نیست. به همین خاطر، تحرک ایرانیان، سعودیها و دیگران، شعله‌های حرکت اسلامی را روشن نگاه خواهند داشت.

«۲»

آیا حکومت دینی در پایان قرن بیستم یک جا مانده تاریخی است؟ انقلاب اسلامی در ایران حکومت اسلامی را بر ویرانه‌های حکومت شاهنشاهی بنا کرد. حکومت شاهنشاهی حدود پنجاه سال برای غربی کردن جامعه ایرانی تلاش کرد، بی‌آنکه در نظر بگیرد که ایران حدود یک قرن و نیم در مقابل غرب‌گرایی ایستادگی کرده است. جامعه ایرانی، جامعه متدین و حافظ ارزشهای دینی است و لائیزم را به دلیل اینکه او را از ریشه‌های اسلامی دور می‌کند، مردود می‌شمارد. حکومت اسلامی

انعکاس مستقیم و نتیجه طبیعی این گرایش است. نظر به جدایی آشکار میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی و سیطره غرب بر رسانه‌های تبلیغی، حمله نیرومندی علیه حکومت اسلامی که انقلاب اسلامی در ایران آن را به وجود آورده بود، صورت گرفت، با این هدف که اساس آن را متلاشی کند، زیرا پدیده ایران خطر مسلمی را علیه غرب و منافع غرب‌گرایان و مبلغین آن ایجاد کرده بود.

حمله بی‌رحمانه‌ای برای تردید در به رسمیت شناختن حکومت اسلامی آغاز شد و با او به این دلیل که یک جا مانده تاریخی است و با گذشته پیوند خورده است و شکل عربانی از ارتجاع است، جنگ شد. منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نقش بزرگی در ترویج این مطلب بازی کردند. اما آیا حقیقتاً اسلام‌گرایی یک جا مانده تاریخی و نشانه‌ای از ارتجاع است؟

حکومت اسلامی که بازتاب‌گرایشهای اسلامی است نظریه کاملی از هستی، انسان و زندگی را ارائه می‌دهد که در اکثر زمینه‌ها با غرب اختلاف دارد. (در فصل آینده، نزدیکی میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را بررسی خواهیم کرد.) نظر به ابعاد سیاسی، داخلی و بین‌المللی، اقتصادی و فرهنگی اسلام‌گرایی، حمله‌های توهین‌آمیز و زشتی بر علیه آن سازماندهی شد. اسلام‌گرایی همانند غرب‌گرایی، دیدگاه پیشرفته‌ای نسبت به زندگی، هستی و انسان دارد و از مبانی دین اسلام و میراث اسلامی سرچشمه می‌گیرد و از همه مزایا و ویژگیهای نگاه اصیل به زندگی «جهان‌بینی» Weltanschauung همانند غرب‌گرایی برخوردار است. البته، غرب‌گرایی نگاه طغیان‌گرانه‌ای به زندگی دارد و بعد از یک قرن و نیم تمام، سیطره بر جهان عربی - اسلامی به هیچ دیدگاه دیگری اجازه رقابت نمی‌دهد.

اسلام‌گرایی، نگاه اسلامی به زندگی، هستی و انسان است، و از همه ویژگیها و مزایایی که باید داشته باشد تا محل توجه مسلمانان و جهانیان باشد، برخوردار است. و از آنجا که فقط یک نوع نگرش نسبت به زندگی وجود ندارد، لذا اسلام‌گرایی نیز حق دارد هرگونه که می‌تواند گسترش یابد. علت رویارویی اسلام‌گرایی با غرب‌گرایی صلاحیت یا عدم صلاحیت اسلام‌گرایی نیست، بلکه علت آن خطرهایی است که اسلام‌گرایی برای منافع کشورهای غربی، که پرچمدار غرب‌گرایی در کشورهای جهان عربی - اسلامی هستند، دارد. بعد از اینکه غرب بر کمونیسم پیروز شد، نگاهش را

به اسلام‌گرایی به عنوان رقیب سرسختی در همه زمینه‌ها، دوخت. بنابراین اسلام‌گرایی آن‌گونه که مبلغین تندرو غرب‌زده می‌پندارند یک بازگشت تاریخی نیست. اسلام‌گرایی با پوشش قدیمی و نو برای گسترش اندیشه اسلامی می‌کوشد و از یک نگاه دینی مشخص برخوردار است و اصالت ابعاد فکری آن کمتر از غرب‌گرایی نیست و یک چهارم جمعیت زمین با این اندیشه زندگی می‌کنند. نکته قابل توجه این است که غرب با وسایل مادی و فن‌آوری پیشرفته، برای محدود کردن گسترش اسلام‌گرایی می‌کوشد زیرا منافع سیاسی و اقتصادی آن به خطر افتاده است و باید بساط سورچرانی‌اش را جمع کند و خارج شود. اسلام‌گرایی الگوی تمدنی است که در همه عرصه‌ها با غرب‌گرایی رقابت می‌کند، و در پی اصلاح چیزی است که به دست استعمار و روزگار فاسد شده است.

«۳»

ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران در میراث شیعه کاشته شده است. از قرن شانزدهم که مذهب شیعه دین رسمی آن کشور شد، ایران شاهد حرکت دینی متمرکزی گردید. از آن زمان علما نسبت به مسایلی که زوال کشور را به دنبال داشت، حساس بودند و نظر داشتند. حاکم از سوی دولت علما را بی‌نیاز می‌کرد و علما در جامعه جایگاه ویژه‌ای داشتند. البته علما وحدت و استقلالشان را در مقابل حکومت و نفوذشان را در زندگی عموم مردم حفظ کردند. به‌طور معمول در آنجا همکاری میان حکومت و علما بود، البته این همکاری گاهی به دلیل اختلاف پیرامون سیاست دولت حاکم به تیرگی می‌گرایید.

علما مدت زمان طولانی نقش دریچه اطمینان را در رویارویی جامعه با حاکم و دولت بازی کردند. هنگامی که شکایتهای مردم نزد علما مطرح می‌شد، آنان به دفاع از منافع مردم می‌پرداختند، و حاکم عقب می‌نشست و دست می‌کشید. تاریخ ایران در قرن بیستم پر از درگیری میان مردم و حاکمان ستمگر است. از انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۶ در اواخر دوران قاجار تا دوران پهلوی که حوالی ۵۰ سال طول کشید و تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، تاریکی و ستم بر زندگی

مردم حاکم بوده است.

جنبش ملی، نقش فعالی در مخالفت با سلطه حاکمان و کوشش برای ایجاد نظام عادلانه سیاسی، بازی کرد. البته حرکت ملی لائیک در رسیدن به اهدافش شکست خورد. علت شکست آن به سه تحول برمی‌گردد. اول، چند برابر شدن نیروی حاکم به دلیل سرازیر شدن ثروت نفت؛ دوم، نفوذ به درون جنبش ملی از سوی حاکمیت؛ سوم، پشتیبانی خارجی غرب به‌ویژه بریتانیا و سپس ایالات متحده از حاکم ایران.

علما از جنبش ملی پشتیبانی کردند بی‌اینکه در آن ذوب شوند. خواستار حکومت عادلانه و نظام مشروطه شدند که بیان خواسته اکثریت قریب به اتفاق مردم است. علما طبیعت جامعه ایرانی را از هرکس دیگری بهتر فهمیدند. شاه تلاش کرد با نیرومندی و از بالا غرب‌گرایی را وارد ایران کند، بی‌آنکه درک کند که ملت ایران، مردمی متدین و حافظ آداب و سنن خود هستند و هرگونه دگرگونی ناخواسته منجر به نارضایتی، پرخاشگری و شکایت مردم می‌شود و در پی آن ناآرامی و درگیری رخ می‌دهد. شاه رؤیای روشنی در سر داشت اما این رؤیا با خواسته‌های مردم تعارض پیدا کرد. رؤیای شاه سرانجام به نظام استبدادی شاه منجر شد. اما جنبش ملی افکار و رهبری مشتت و پراکنده‌ای داشت، و در رویارویی با حکومت شکست خورد. فقط علما طبیعت حقیقی و خواسته‌های مردم ایران را درک کردند و مردم با طرح‌های علما - مردان دین - به رهبری امام خمینی همصدا شدند و انقلاب صورت گرفت. چگونه می‌توانیم شکل‌گیری، پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی ایران را در خارج از این محدوده تفسیر کنیم؟

هرچند ویژگی انقلاب اسلامی ایران، ایرانی بودن آن است اما در عین حال با اندیشه اسلامی که جهان عربی - اسلامی را دربرگرفته بود، همصدا شد. حکومت اسلامی در کشوری بنا گردید که علی‌رغم تلاش‌های مکرر خانواده پهلوی برای محو پایه‌های اسلام‌گرایی همچنان با تقوا و دیندار باقی ماند. همراهی انقلاب اسلامی ایران با جریان کلی اسلامی، در داخل و خارج، به عنوان توطئه‌ای ایرانی بر ضد غرب، تفسیر شد. بسیاری در جهان عربی - اسلامی و جهان خارج عقیده داشتند که انقلاب اسلامی نظامی تروریستی است که بسیاری ناآگاهانه با آن همصدا شده‌اند. لذا ناظر بی‌طرف

از این همه بدرفتاری نسبت به انقلاب اسلامی در داخل جهان عربی - اسلامی و خارج از آن، مبهوت می‌شود. انقلاب اسلامی در ایران خطر نظامی یا اقتصادی برای منافع حاکمان کشورهای عربی - اسلامی ندارد. خطر انقلاب اسلامی ریشه در همراهی جنبش اسلامی با طرح‌های او که در درجه نخست طرح‌های فرهنگی هستند، دارد. البته این طرف‌ها بی‌بهره از انگیزه‌های سیاسی نیستند. آیا یک کشور بدون اجازه دیگری می‌تواند به «صدور» اندیشه‌اش در خارج بپردازد؟ تصویر کردن ایران به عنوان «لولو»، رأس نفاق، تسلط و سیطره محسوب می‌شود.

انقلاب اسلامی در ایران و جنبش اسلامی در جهان عربی - اسلامی، هر دو جزء نهضت بیداری دینی هستند که زمین را فراگرفته است. این بیداری دینی که برای ترویج اندیشه ماورایی می‌کوشد، یک هدف در زندگی را دنبال می‌کند و آن، عبارت است از طرد تمدن مادی معاصر که از انسان یک ماشین و از زندگی حرکت مکانیکی بدون هدفی می‌سازد. انقلاب اسلامی در ایران بُعد اساسی این بیداری دینی جهانی را تشکیل می‌دهد که جهان عربی - اسلامی محور آن است.

«۴»

انقلاب اسلامی ایران در کجا پیروز شد و در کجا شکست خورد؟ انقلاب اسلامی ایران در داخل این کشور کامیاب شد، زیرا وحدت ملی فراگیری را که مدتهای مدید ایران به خود ندیده بود، محقق کرد. انقلاب با گرایشهای اسلامی‌اش، تفرقه و نژادپرستی را پشت سر نهاد و همگی احساس کردند که آنان مسلمانان یک کشور اسلامی هستند. قرابت ملی، آنان را چنان به هم محکم کرد که ایران تا پیش از آن به خود ندیده بود. برای نخستین بار ایران جدید همه گروههای ملی‌گرا و نژادپرست را نفی و وحدت کلمه‌ای پیرامون اصول سرچشمه گرفته از میراث اسلامی به وجود آورد. مرکزی‌تی که حکومت پهلوی حدود پنجاه سال ایجاد کرد، میوه‌های خوبش را در انقلاب اسلامی داد، به گونه‌ای که وحدت صفوف ایرانیان را در حکومت اسلامی به وجود آورد. اگر بگوییم که ایران از خلال انقلاب اسلامی از چنان استقلال کاملی برخوردار شد که در تاریخ جدیدش به خود ندیده است، مبالغه نکرده‌ایم.

انقلاب اسلامی ایران در پی ریزی شالوده حکومت نیرومندی که پایگاه گسترده مردمی آن را پشتیبانی می‌کرد، موفق شد. تأیید مردمی انقلاب ایران بی‌نظیر است. حکومت اسلامی بویژه از سوی طبقات محروم و متوسط جامعه کاملاً پشتیبانی شد، زیرا آنان گرایشها و خواسته‌های خود را در آن می‌دیدند. آنچه که موجب تأیید وسیع طبقه حاکم شد، سادگی و تواضع ایشان بود که همه رهبران از رهبر انقلاب گرفته تا رئیس جمهوری و همه مردان حکومت آن‌گونه رفتار می‌کردند.

انقلاب ایران در برخی از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شکست خورد. جنگ ایران - عراق ضربه مهلکی به امیدهای انقلاب اسلامی در اصلاح اقتصادی زد زیرا ایران می‌خواست از اهمیت نفت به عنوان تنها منبع درآمد ملی بکاهد، اما چنین نشد و ایران امروز بیش از هر دوران دیگری به نفت به عنوان تنها منبع درآمد ملی وابسته است و در بخش صنعت همچنان با مشکلاتی روبروست. به گونه‌ای که ایران وابستگی فراوانی به وارد کردن کالاهای صنعتی یا نیمه‌صنعتی و کشاورزی دارد و بخش اعظم مواد غذایی خود را وارد می‌کند.

همچنین، انقلاب ایران به دلیل جنگ با عراق در محرومیت‌زدایی و حل مشکل جمعیت و اشتغال به خاطر تنگدستی و تکیه مراکز اساسی در این بخشها به مسئولین غیرکارشناس و اختصاص دادن این پستها به مردان دین، شکست خورد. با این وجود در سالهای اخیر شرایط تغییر کرده و بهتر شده است. اگرچه مشکلات اجتماعی همچنان به قوت خود باقی است.

مشکل دیگر انقلاب اسلامی ایران، مسأله فساد در کشور و جامعه است. در سایه حکومت محمدرضا شاه فساد در همه سطوح گسترش یافت. اگر جنبشی مانند انقلاب اسلامی به دلیل نیاز به رفتار صحیحی که براساس اخلاق پسندیده شکل گرفته باشد، به ریشه‌کنی فساد بپردازد، کار عجیبی نیست. انقلاب از فساد در سطح رهبران خلاصی یافت ولی فساد در سطح جامعه همچنان حاکم است.

همچنین انقلاب در جذب بخش بزرگی از کسانی که در انقلاب زیان دیدند - و تعدادشان زیاد است - کسانی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی، کشور را ترک کردند، شکست خورد. ایران به دلایل سیاسی و اقتصادی نیاز مبرمی به این مهاجران دارد. تعداد اندکی از ایشان به وطن بازگشتند.

این افراد نسبت کمی از کسانی را تشکیل می‌دهند که کشور را ترک کرده‌اند.

در این بررسی شتابزده، درصدد آن نیستیم که سیاه‌برداری کاملی از کامیابیها و ناکامیهای انقلاب ایران را ارائه دهیم. اما از مهمترین پیروزیهای انقلاب اسلامی، بیرون آمدن ایران از دایره نفوذ غرب به عنوان هم‌پیمان و مدافع منافع غرب در منطقه خلیج فارس است که این مسأله اساس سیاست روشن اسلامی است که در جهت خیر ایران و جهان عربی - اسلامی می‌کوشد. آغوش باز ایران به روی جهان عربی - اسلامی به او وقار و اهمیتی داده است که قبلاً از آن بهره‌برداری نکرده است. این تحول مثبتی از نقطه‌نظر ایرانیها است که آن را در دشمنی غرب و بویژه ایالات متحده امریکا به دست آورده‌اند.

شرایط روابط میان ایران و ایالات متحده روشن است و ایالات متحده عداوت آشکارش را با ایران به دلیل بازداشت گروگانها در سفارت امریکا در تهران، توجیه می‌کند. البته ناظر شرایط نمی‌تواند بفهمد که بعد از سپری شدن ۱۸ سال از این رخداد، همچنان ایالات متحده، ایران را دشمن می‌داند. شاید اگر اکنون از رابطه ایالات متحده به عنوان دولت بزرگ و نیرومند با برخی انقلابها که در جهان در قرن حاضر رخ داده است یاد بکنیم، این سؤال منتفی شود. سه انقلابی که برای روشن شدن نظرمان به آن می‌پردازیم. انقلاب سوسیالیستی سال ۱۹۱۷، انقلاب چین در سال ۱۹۴۹، انقلاب مصر در سال ۱۹۵۲ و سرانجام انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ خواهد بود که انقلاب اخیر با دشمنی ایالات متحده برای مدت زمان طولانی روبرو گردید.

کامیابی انقلاب ایران در رفتار سیاست داخلی مشخص و سیاست خارجی مستقل، آن را محل توجه جهانیان قرار داده است و بویژه محل توجه جهان عربی - اسلامی. از نقطه‌نظر ایران، ایالات متحده نباید زمان را در اعاده روش زندگی خود با ایران از دست بدهد، زیرا اسلام‌گرایی در ایران ریشه‌های عمیق و با ثبات‌تری از کمونیسم در روسیه دارد. توپ ایران در زمین ایالات متحده قرار دارد، رفتار او در آینده چگونه خواهد بود؟ آیا دو دهه دیگر منتظر خواهد ماند و درهایش را به روی ایران باز نخواهد کرد؟

«۵»

اکنون به بخش مهمی از تحقیقمان می‌پردازیم. ابعاد انقلاب اسلامی ایران در زمینه بین‌المللی.

از آغاز انقلاب اسلامی، ایران موضع خصمانه‌ای در مقابل دو قطب جهان: غرب و اتحاد شوروی، گرفت. منبع این دشمنی ریشه در حساسیت مفرط ایرانیان نسبت به دخالت خارجی‌ان در کارهای داخلی ایران دارد. دخالت بریتانیا و روسیه به قبل از انقلاب اکتبر یعنی هنگام جنگ جهانی دوم که ایران به کشور نیمه مستعمره‌ای برای کشورهای متفق تبدیل شد، باز می‌گردد. بعد از جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد، و ظهور ایالات متحده به عنوان نیروی در صحنه بین‌المللی، ایران به داخل درگیری دو ستمگر، اتحاد شوروی و ایالات متحده، کشیده شد. با قرار گرفتن ایران در پادگان غرب، این کشور در طی ربع قرن به مستعمره آمریکا تبدیل گردید. در چنین زمانی ایران تحول یافت و پیشرفت نمود و جنبش ملی فعال شد و جریان دینی رشد و نمو پیدا کرد. با برپایی انقلاب اسلامی، افکار عمومی مردم ایران به شکل ثابت و روشنی نمودار شد و به این باور رسید که اکثر مشکلات داخلی ایران، از دخالت خارجی اتحاد شوروی و ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد، لذا انقلاب اسلامی به مبارزه با دو کشور ستمگر، گرایش پیدا کرد. آنچه که موجب نیرومندی این موضع شد، اصول‌گرایی و عدم سازش بود که سیاستهای انقلاب را در ماههای اول مشخص می‌کرد. و جنگ ایران - عراق بر تردید رهبری انقلاب اسلامی تأکید کرد که توطئه‌های شرق و غرب به یک اندازه است.

جنگ ایران - عراق گامهای انقلاب اسلامی را محکم و استوار ساخت و اطمینان و اعتماد در دل رهبران ایجاد کرد و آنان توانستند در سیاست خارجی خود حداکثر جاذبه و حداقل دشمنی را در پیش بگیرند. با درگذشت امام خمینی و به‌دست گرفتن زمام حکومت از سوی آیت‌الله خامنه‌ای - رئیس‌جمهور رفسنجانی، توجه بیشتری به عمل‌گرایی در سطح رهبری ایران پدیدار شد. روابط طبیعی با آلمان، فرانسه، بریتانیا و ژاپن برقرار گردید، همان‌گونه که رابطه با روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی حسنه شد. اما در زمینه روابط با ایالات متحده، بعد از آنکه انقلاب اسلامی توانست از

همه پایگاههای نفوذ امریکا در ایران رهایی یابد، رهبری فعلی ایران آمادگی زیادی یافته است تا رابطه شبه طبیعی با این کشور برقرار کند.^۱

با انتقال قدرت بعد از جنگ ایران - عراق، انقلاب اسلامی موفق شد تعداد قابل توجهی از اقشار و فعالانی را که به هنگام انقلاب مهاجرت کرده بودند، جذب کند. سیاستهای حکیمانه حکومت جدید در ایجاد فضایی با نشاط، به تعداد زیادی از کسانی که با آغاز انقلاب فرار کرده بودند، اجازه داد به کشور بازگردند و در آبادانی مجدد آنچه که جنگ نابود کرده بود، سهیم شوند. آغوش باز انقلاب اسلامی به روی نیروهای فعال در صحنه بین‌المللی و بازگشت هزاران ایرانی مهاجر، نخستین طرحهای انقلاب را تأیید کرد. از میان رفتن دخالت خارجی در کارهای داخلی ایران، چه به دست غریبها و چه ایرانیان، زمینه‌ای را برای ایجاد روابط مثبت با همگان پی می‌ریزد. در مقابل، شاهد آن هستیم که انقلاب اسلامی از سیاست کامل درهای باز به روی جهان عربی - اسلامی، پیروی می‌کند. منبع این سیاست بعد عقیدتی انقلاب است. انقلاب اسلامی ایران طرح کامل و سیاست اسلامی روشنی که بر نهایت درجه همکاری استوار است، به وجود آورد. سیاست ایران از سرشت رسالت اسلامی نشأت گرفته است که گردنه‌های ملی، زبانی و منفعت را پشت سر می‌گذارد. برای تأکید بر این رسالت اسلامی، حکومت انقلابی ایران تشویق به یادگیری زبان عربی در گستره وسیعی به عنوان زبان فراگیر جهان اسلام نمود.

موقعیت استراتژیکی و امکانات انسانی، علمی و مادی این کشور، به او اجازه می‌دهد تا نقش بی‌نظیری را در جهان عربی - اسلامی که در میانه قاره‌های جهان واقع شده است، ایفا نماید. اما مهمترین نقشی که انقلاب اسلامی در گستره عربی - اسلامی بازی می‌کند، نقش فرهنگی اسلامی است. انقلاب اسلامی ایران پرچمدار اسلام‌گرایی کامل در مقابله با غرب است. بُعد اسلام‌گرایی حکومت و جامعه در ایران، انقلاب اسلامی را برای اندیشه اصول‌گرایی اسلامی و الگویی از حکومت که بر اساس ولایت فقیه پا گرفته است ترویج کرد. اصل ولایت فقیه به رجال دین و علما اجازه می‌دهد که وارث مرکز صدارت در کشور و جامعه شوند. ایجاد حکومت‌های اسلامی در

۱. دیدگاه نویسنده محترم در خصوص رابطه ایران با ایالات متحده با واقعیت‌های موجود سازگار نیست. م.

کشورهای عربی - اسلامی در اساس، فلسفه‌ای است که انقلاب اسلامی بر مبنای آن ایجاد شده است. همراهی خودجوش مردم جهان عربی - اسلامی با انقلاب اسلامی ایران، حالتی از جوشش و غلیان را در جوامع عربی - اسلامی پدید آورد. این حالت خودجوش به دخالت مستقیم و غیرمستقیم ایران نسبت داده شد و در نتیجه بسیاری از حکام عرب و مسلمان و همچنین داعیان نظم جهانی را بر علیه انقلاب اسلامی برانگیخت.

می‌توان سیاست خارجی ایران را سیاست تهاجمی دینامیکی توصیف کرد. سیاست خارجی ایران رسالت اسلامی روشن و عقیده دینی مشخصی دارد که دعوت به نهضت فراگیری می‌کند که جهان عربی - اسلامی را دربرگرفته است. از آنجا که طرحهای این رسالت فرهنگی دارای ابعاد سیاسی است با طرحهای فرهنگی حاکم در جوامع دیگر تعارض پیدا می‌کند، و به ناچار رویارویی رخ می‌دهد. برخورد اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی موضوع درگیری داخلی و خارجی را در ابعاد بین‌المللی تشکیل می‌دهد. ایران در میان این اقیانوس دلفریب قرار گرفته است، زیرا الگوی مستقل پیشرفته و کاملی از اسلام‌گرایی را به نمایش می‌گذارد. از ابعاد سیاست خارجی ایران دعوت به ایجاد وحدت اسلامی است. (بخش بعدی را ملاحظه کنید)

از مظاهر سیاست خارجی انقلاب ایران، دشمنی آن با اسرائیل است. انقلاب اسلامی ایران به اسرائیل و غصب سرزمین اسلامی و از جمله اشغال قدس به عنوان نوک پیکان تهاجم استعماری غرب می‌نگرد. نوشته‌های ایران اسلامی اشاره می‌کنند که آخرین بار به سال ۱۴۹۲ میلادی به هنگام اشغال بخشهای اندلس از سوی مسیحیان اسپانیایی، مسلمانان، سرزمینشان را قبل از ایجاد اسرائیل از دست دادند. نابودی اسرائیل رکن اساسی از ارکان عقیدتی انقلاب ایران را تشکیل می‌دهد. این نوشته خاطر نشان می‌سازد که قدس بعد از اشغال خونین ۷۰ ساله از سوی صلیبیها به مسلمانان برگردانده شد. و فلسطین مسلماً و به ناچار با گذشت زمان باز پس داده می‌شود.

خلاصه اینکه، سیاست خارجی ایران ابعاد بزرگ و بااهمیتی دارد. این ابعاد از سرشت عقیده اسلامی ناشی می‌شود که انقلاب اسلامی ایران بر آن اساس شکل گرفته است. در آینده نیز شاهد درگیری به مراتب شدیدتری نسبت به آنچه میان کمونیسم و سرمایه‌داری تا سال ۱۹۹۰ رخ داد، خواهد بود.

« ۶ »

در پایان این فصل باید از یکی از مهمترین انتخابهای انقلاب اسلامی ایران سخن گفت و آن دعوت به وحدت اسلامی فراگیری است که همه کشورهای عربی - اسلامی را به هم پیوند می‌زند. اندیشه وحدت جهان عربی - اسلامی از ذهن فعالان و رهبران اسلامی از هنگام ایجاد امپراتوری اسلامی و فروپاشی آن، که گسترش کشورهای جهان اسلامی را در پی داشت، جدا نشده است. از ظهور زبانه‌های خشم نخستین نهضت اسلامی در آغاز قرن نوزدهم، تصور وحدت اسلامی، قوه خیال اندیشمندان و رهبران مسلمان را آشفته می‌کند. با عمیقتر شدن آگاهی سیاسی در جهان عربی - اسلامی و ورود اندیشه ملی به جوامع عربی - اسلامی، فکر وحدت اسلامی که بر مبانی فراملی پا می‌گیرد در برابر انگیزه ملی عربی و ملیتهای دیگر، در دیگر سرزمینهای اسلامی، مجدداً مطرح شد. با شکست حکومتها و نظامهای ملی در به انجام رساندن جنبش و پیشرفت خلقهای عربی - اسلامی، از نو فکر وحدت اسلامی براساس اسلام‌گرایی، افکار برخی پیشتازان اندیشمند اسلامی را به خود مشغول کرد. تلاشهای چندی برای اسلام‌گرایی برخی جوامع عربی - اسلامی صورت گرفت، که البته شکست خورد. تا اینکه انقلاب اسلامی در ایران ظهور کرد و موفق به برپایی حکومت اسلامی گردید و اندیشه وحدت اسلامی با نیرومندی مطرح شد. وحدت اسلامی رکنی از ارکان انقلاب اسلامی ایران است.

واقعیت این است که وحدت اسلامی در حال حاضر رؤیای زیبایی است. البته آنچه که امروز رویایی به نظر می‌رسد، ممکن است در آینده صورت واقع پیدا کند. از این رو جهان جدید عرصه هر اتفاق ناگهانی است، بویژه اتفاقاتی که به شکل‌گیری رژیمهای سیاسی باز می‌گردد. مثلاً چه کسی تصور می‌کرد که اروپای غربی بعد از قرن‌ها جنگ و نزاع به وحدت برسد؟ این همان چیزی است که اذهان اندیشمندان مسلمان را به خود مشغول کرده است.

با اینکه انقلاب اسلامی ایران از ایجاد وحدت یا تشکلهای اسلامی استقبال کرد، ولی واقعیت ایجاب می‌کند که مرحله به مرحله با اسلام‌گرایی همراه شویم. همکاریهای اقتصادی و بازگشایی درهای کشورهای اسلامی به روی یکدیگر زمینه‌هایی است تا وحدت کامل صورت

پذیرد. رهبران اسلامی درک می‌کنند که این کارها نیاز به زمان طولانی دارد، و نظام جهانی موجود و نیرومند که ادعای رهبری جهانی را دارد به این تحولات به دیده منفی می‌نگرد، زیرا ایجاد چنین وحدتی همه دستاوردهای بین‌المللی را واژگون خواهد کرد. بویژه که امپراتوری آینده اسلامی، اختلاف ریشه‌ای تمدنی و فرهنگی با سایر جهان خواهد داشت.

* * *

بعد از این تفحص گسترده در دو جهان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی، اکنون زمان مقایسه میان مسائل مطرح شده از سوی هرکدام از آنها فرا رسیده است. این مقایسه پیرامون مهمترین مسائلی است که اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی نسبت به آن اختلاف نظر دارند.

مسائل مطرح میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی

میراث دینی و مکتب فکری فلسفی انسانی سرشار از الگوهای متعدد جهان‌بینی نسبت به وجود جهان، انسان، طبیعت، جامعه و حقیقت است. این جهان‌بینیها به لحاظ شکل و محتوی با یکدیگر تفاوت دارند. البته برخی از آنها به یکدیگر نزدیکترند اما با این وجود همه آنها دیدگاه کامل و پاسخ معقولی برای همه مسائل اساسی که انسان را به خود مشغول کرده است، ارائه می‌دهند. دیدگاهی اصیل‌تر از بقیه دیدگاهها می‌شود که گسترده‌تر و پیروان بیشتری داشته باشد. معیار درستی و حقیقت هر جهان‌بینی به میزان پذیرش مردمی آن بستگی دارد.^۱

امروزه دو جهان‌بینی در گستره عربی - اسلامی رقابت می‌کنند: اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی. منبع جهان‌بینی نخست، دینی اخلاقی است و عقیده نسبتاً «ضابطه‌مندی» است و این کار از خصوصیات همه جهان‌بینی‌های دینی است. و منبع جهان‌بینی دوم، مجموعه‌ای از مفاهیمی است که از عصر رنسانس بعد از آنکه اندیشه دینی مسیحی و میراث یهودی و یونانی - رومی شکست خورد، رشد و نمو کرد. هر دو دیدگاه، علی‌رغم اختلافهای ظاهریشان در بیشتر کارها مشترک هستند و در اکثر جاها از یکدیگر تأثیر می‌گیرند.

هر دو دیدگاه در درجه نخست دیدگاه فرهنگی هستند. غرب‌گرایی دیدگاه فرهنگی زمینی است و ماورایی نیست و اسلام‌گرایی دیدگاه فرهنگی هدف‌دار آسمانی است. به هنگام صحبت از این دو دیدگاه، سخن بیشتر پیرامون نقاط اختلاف و نه نقاط نزدیکی و اشتراک آنها متمرکز می‌شود. این دو دیدگاه در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اختلاف نظر دارند. عرصه مدرنیته و پیشرفت مادی و فن‌آوری و تحول در گستره تبلیغات و ارتباطات از نقاط اساسی اختلاف این دو دیدگاه است.

۱. پذیرش این دیدگاه با توالی فاسده‌ای روبروست که بر اهل بینش پوشیده نیست. م.

با این حال غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی، علی‌رغم اختلاف‌های فرهنگی‌شان، در ایجاد تمدن واحد جهانی مشارکت دارند. همه انسانها با وجود اختلاف‌های فرهنگی در ساختن کاخ تمدن واحد سهیم هستند.

البته، از هنگام اولین ارتباط غرب‌گرایی با جهان عربی - اسلامی، تفاوت بارزی میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی پدیدار شد. اگرچه با توجه به ضعف اسلام‌گرایی در آغاز کار، غرب‌گرایی موفقیت‌های بزرگی در مقابله با اسلام‌گرایی به دست آورد. البته دیری نپایید که اسلام‌گرایی از جا برخاست و فعال شد تا توانست در مقابل غرب‌گرایی بایستد و با آن مبارزه‌ای را در سطح برابر شروع کند. این دگرگونی در سه دهه گذشته صورت گرفت. به گونه‌ای که ارتباط بین دو دیدگاه در اکثر مواد به جای رویارویی و نزاع، تحول پیدا کرده است.

رابطه میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در حال حاضر با رویارویی و برخورد شناخته می‌شود، این مسأله به دلیل شکاف بیش از حدی که بین دو دیدگاه ایجاد شده، طبیعی است. البته کار طبیعی دیگر، همزیستی دینها، فلسفه‌ها و دیدگاه‌های جهانی است، زیرا که زمین عبارت از دهکده کوچکی است که اجزای آن پیوسته در ارتباط هستند. این ارتباط دایمی هم می‌تواند به درگیری و برخورد بیانجامد و هم می‌تواند علی‌رغم همه اختلافها همکاری و تکامل را به دنبال داشته باشد زیرا درنهایت، همکاری بهتر از درگیری است.

اما نقاط اختلاف اسلام‌گرایی با غرب‌گرایی کدام است؟ و راه رسیدن به همکاری و تکامل به جای برخورد و درگیری میان دو دیدگاه چیست؟ در این فصل تلاش می‌کنیم فهرستی از مسائل مطرح شده میان دو طرف ارائه دهیم.

* * *

۱- اسلام‌گرایی دیدگاهی جهانی است که از وحی الهی سرچشمه گرفته و در قرآن و سنت و میراث اسلامی نمایان شده است و این دیدگاه در پرتو مدرنیته در خلال دهه‌های اندک گذشته، متحول گردیده است. اسلام‌گرایی دیدگاه دینی اصیلی است و مانند همه نگرشهای دینی، زندگی امروزه دنیایی را با زندگی بعد از مرگ پیوند می‌دهد. و برای زندگی انسانی مقصود و هدفی قرار داده

است تا انسان رنجها و دردها را تحمل کند و به زندگی ادامه دهد. همچنین دیدگاه دینی نگاههای مردم را به سوی هستی‌بخش ازلی، یعنی خداوند، جلب می‌کند. خدا در اسلام‌گرایی به منزله شیوه و هدف است. با اینکه اسلام‌گرایی با ادیان دیگر در اکثر عرصه‌ها مشارکت می‌نماید، ولی دیدگاه دینی ویژه‌ای است که با سایر ادیان به لحاظ شکل و محتوی تفاوت دارد. زیرا اسلام‌گرایی در مفهوم کلی دین و دنیا را در یک زمان قرار داده است. اسلام‌گرایی آسمانی بودن سایر ادیان و زندگی عمومی دنیا را در خود جمع کرده است. اسلام‌گرایی وجوه مختلف زندگی انسانی را چه در بعد دینی و چه در بعد دنیایی آن عرضه می‌کند.

اما غرب‌گرایی دیدگاه جهانی زمینی است که به ندرت بُعد آسمانی بر چهره آن پدیدار می‌شود. از این‌رو زندگی انسانی با هیچ بُعد دیگری خارج از وجود طبیعی پیوند نمی‌خورد. زندگی در همین جا آغاز می‌شود و در همین جا پایان می‌پذیرد. پرسشهای آسمانی در نظر غرب‌گرایی، مشکل شخصی به حساب می‌آید و برای پاسخ آن تلاش نمی‌کند. هرچند لائیک بودن غرب‌گرایی، پرسشهای آسمانی را رد نمی‌کند، اما اعتراف می‌کند که پاسخ درخوری برای آنها ندارد. به همین خاطر، غرب‌گرایی به عنوان یک دیدگاه مادی الحادی توصیف می‌شود.

برای آنکه رسم امانتداری را حفظ کرده باشیم باید اذعان کرد که غرب‌گرایی طرح دینی را تأیید و یا انکار نمی‌کند. اما اعتراف می‌کند که از پاسخگویی به سؤالات اساسی وجود، ناتوان است. غرب‌گرایی لائیک دیدگاهی است که مورد توجه میلیونها نفر از مردمی است که دین را به عنوان یک اعتقاد شخصی از زندگی عمومی جدا کرده‌اند.

از بارزترین خصوصیات غرب‌گرایی اهمیت فوق‌العاده‌ای است که برای عنصر زمان قائل است. زمان مهمترین چیزی است که انسان در اختیار دارد و مدت آن محدود است، بنابراین باید به بهترین شکل ممکن از آن بهره‌برداری نمود. غریزه در کارش عجله دارد، و مجاز نیست که وقتش را صرف موضوعهای «پیش پاافتاده‌ای» مثل نماز یا دعا به درگاه خدا کند! زندگی ماشینی است که پیوسته در حال چرخیدن است، حتی لازم است که خواب به حداقل برسد یا اگر ممکن باشد، از زندگی حذف شود. چرخ زندگی اشتیاق رسیدن به هدفهای کوچک را روزبه‌روز آسان می‌کند. از

اهداف متعالی در مسیر روزانه انسان خبری نیست و در بهترین شرایط هدفهای زندگی نسبی هستند.

در چنین حالی که اسلام‌گرایی مسیر زندگی انسان را جهت می‌دهد، زمان یکی از ارکان مهم وجود را تشکیل می‌دهد. زمان گرانبها است و گرانبه‌تر از او چگونگی به‌کارگیری آن است. زندگی روزمره انسانی به سوی هدف نخستین فراگیری جهت داده شده که محور هستی را تشکیل می‌دهد. از این رو ایمان به خدا و اطاعت او و نماز و دعا به درگاه او، برنامه متداول روزانه زندگی را تشکیل می‌دهد. اهمیت زمان نیز در این نهفته است که زندگی را در سایه تقوی و درستکاری آسان می‌کند. از این جهت اهمیت زمان مطلق نیست. لذا دست از کار کشیدن برای نماز و عبادت به هنگام روز نمایانگر نهایت اهمیت وقت در مفهوم اسلام‌گرایی به عنوان وسیله‌ای برای بقای اولین هدف فراگیری است که در اذهان نمایان شده است. اهمیت زندگی بر روی زمین، فقط برای مهیا کردن زندگی برای وجود است، در آن شرایط زمان حقیقتاً اهمیت مطلق دارد.

به همین خاطر، می‌بینیم که غرب‌گرایی نقش دین را در زندگی حاشیه‌ای می‌داند. و در بهترین شرایط، اعتراف می‌کند که دین می‌تواند در راه‌اندازی زندگی مردم، یعنی کسانی که به مراحل بالای فکری دست نیافته‌اند، نقش داشته باشد. اما اقلیت روشنفکر، که رهبران فکری جامعه هستند، نیازی به دین ندارند. ولی اسلام‌گرایی، بر محوری بودن دین در زندگی عمومی و خصوصی تأکید دارد و اینکه وجود حقیقی، ریشه در ایمان به هستی‌بخش ازلی دارد. یعنی خدایی که راهنمایی می‌کند و ناظر زندگی روزمره به صورت پیوسته و مداوم است. خدای هستی‌بخش، هم وسیله و هم هدف است و محل توجه انسان در بخشهای مختلف است.

از سوی دیگر، زندگی انسان غربی براساس قوانینی است که خبرگان آن جوامع در گذر زمان وضع کرده‌اند. قوانین انسانی، مرجعی به جز توافق مردم ندارد و در بهترین شرایط، نسبی است، زیرا تحت سیطره عقل و عرف قرار می‌گیرد و در نتیجه ساده و انعطاف‌پذیر است. اما در زندگی یک مسلمان شریعت آسمانی حکمفرماست و در همه مکانها و دوره‌ها حضور دارد و از بین نمی‌رود. شریعت آسمانی مرجع نهایی است که ساخته دست بشر نیست، بلکه توسط هستی‌بخش ازلی، الله،

وضع شده است. بنابراین، قوانین هرچند که مطلق و پیچیده‌اند اما انعطاف‌پذیر نیز هستند، زیرا به عقل انسانی اجازه می‌دهد یافته‌هایش را در پرتو تحول عمومی دخالت دهد بی‌اینکه تناقضی میان ازلی بودن او و دستیابی به دستاوردهای جدید وجود داشته باشد.

از آنجا که اسلام‌گرایی بر پایه مفهوم دینی بنا شده است، بنابراین داشتن اخلاق نمونه یکی از ارکان اساسی رفتار مردم با یکدیگر است. و فراتر از مجموعه قوانینی است که روابط مردم را تنظیم می‌کند. بعد اخلاقی سرچشمه گرفته از تعالیم دینی آسمانی مطلق، روابط انسان را به گونه‌ای جهت می‌دهد که خود به عنوان یک معیار برای چگونگی رفتارهای مردم درمی‌آید. در مقابل این، درمی‌یابیم که غرب‌گرایی اعتماد کاملی به قوانینی دارد که برای تنظیم روابط مردم به شکل کامل وضع کرده است. اعتراف کلامی جایگزین بعد اخلاقی شده است و فرصت‌طلبی، بدون هیچ معیار اخلاقی، در همه جا حاکم گردیده است.

رهبری در جامعه اسلامی حول عالمان دینی می‌چرخد. عالم در خودش دانش شریعت را جمع می‌کند و خود را به زیور تقوی و درستکاری و مبانی اخلاقی می‌آزاید. از سوی دیگر، ناظر جریان زندگی عمومی مردم است. البته عالم لزوماً مرد دین به مفهوم غربی آن نیست، بلکه می‌تواند شخص لائیکی باشد که در امور دینی و شریعت تبحر دارد، و مردم به او مراجعه می‌کنند.^۱ اما رهبری در جامعه غربزده به مرد لائیک برمی‌گردد که در امور دین جز آنچه که از والدینش به ارث برده است، شناختی حاصل نکرده است و به امور دینی توجهی ندارد مگر از خلال مؤسسات دینی که در جامعه فعالیت دارند. اقدام مستقیم رجال دینی به وعظ و ارشاد محدود می‌شود، بی‌اینکه نقش فعالی در سایر بخشهای زندگی اجتماعی بازی کند.

منبع شناخت غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی یکسان نیست. از این رو غربزده به عنوان یک منبع مهم برای شناخت، به عقل اعتماد می‌کند. اساس شناخت در میان غرب‌گرایان در دوران معاصر، شناخت علمی است که بر پایه آزمون و خطا تکیه دارد. عقل اعتراف و اقرار می‌کند که شناخت حاصل از این منبع معتبر نیست، بلکه وهم و خرافات است و این شناخت با منطق و عقل تناقض

۱. این تعبیر و برداشت از عالم دینی، یا ویژگی‌های جوامعی نظیر ایران سازگار نیست. م.

دارد. از سوی دیگر، تکیه‌گاه اسلام‌گرایی بر وحی به عنوان منبع مطلق شناخت است. لذا قرآن و حدیث دو منبع شناخت هستند، اما عقل وسیله‌ کاملی برای فهم و تفسیر تعالیم وحی نیست. علما اشخاص شایسته‌ای برای فهم و تفسیر وحی به‌شمار می‌روند هرچند که عقل ناتوان از درک کامل وحی است.

به این دلیل، غرب‌گرایی میان خودش و مدرنیته تفاوتی قائل نیست. از این‌رو غرب‌گرایی فقط شیوه زندگی و روش اندیشیدن نیست، بلکه ابزاری برای رسیدن به موفقیت مادی و تحول علمی و فن‌آوری است. با توجه به این مفهوم، مدرنیته ابزار و هدف رفاه انسانی و سعادت بشر در روی زمین است. اما اسلام‌گرایی میان مدرنیته و غرب‌گرایی تفاوت قائل است. لذا مدرنیته وسیله‌ای است که می‌توان به آن تکیه کرد، و دارای دیدگاهی جهانی برای زندگی است. به عبارت دیگر، مدرنیته، حاصل تحول و پیشرفت بشری است و به گرایش خاصی وابسته نیست. اسلام‌گرایی با تمام توانش در پی مدرنیته است و به مفاهیم هدف‌داری که در دست دارد، بی‌آنکه محتاج به سایرین باشد، بسنده می‌کند.

نظر به اینکه فرهنگها - اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی دو مفهوم فرهنگی هستند - در ارتباط پیوسته و عمل متقابل با یکدیگرند، از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. اما بعید است که هرکدام از این دو دیدگاه در آینده نزدیک در یکدیگر ذوب شوند، زیرا هر دو دیدگاه با یکدیگر تفاوت دارند. اگرچه بعید نیست که این همبستگی متقابل در نتیجه کوچک شدن حجم زمین و ارتباط گسترده خلقها و ملتها، در آینده دور، حاصل شود، چرا که ایجاد تمدن واحد جهانی در آینده‌گریز ناپذیر است.

با اینکه اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی هرکدام دارای نماد واحد مستقلی هستند، اما تک‌بعدی نیستند، بلکه هر یک از آن دو ویژگیهای منحصر به فردی دارند و هریک از اشکال گوناگونی بهره می‌برند که با یکدیگر نیز تطابق ندارند.

ویژگیهای هر دیدگاه از اشکال گوناگون فرهنگی برخوردار است. البته تنوع و تعدد فرهنگها در اسلام‌گرایی کمتر از غرب‌گرایی است، زیرا اسلام‌گرایی دارای عقیده ثابتی است، در حالی که غرب‌گرایی به عقیده ثابت و مشخصی پایبند نیست. نظام فکری و زندگی مشخص اسلام‌گرایی فقط

در حد محدودی تنوع‌پذیر است، در حالی که غرب‌گرایی از فضای وسیع و گسترده‌ای برخوردار است که انواع فرهنگها را بی‌آنکه ویژگیهای بارزشان را از دست بدهند، در خود جمع کرده است. از مهمترین مزایای هر دیدگاه جهانی نسبت به «وجود» شیوه‌ای است که در عمل به آن می‌پردازد. غرب‌گرایی عمل‌گرایی را مقدس و در حد خودش هدف می‌داند. بنابراین برای عمل و کار ارزش قائل است که هیچ ارزش دیگری شبیه آن نیست. انسان برای درک خودش کار می‌کند و تخصص کلید موفقیت و پیشرفت است. اندیشه و کار تا سر حد درد و رنج با یکدیگر جمع می‌شوند اما در اسلام‌گرایی، با همه سادگی‌اش، عمل و کار یکی از اشکال عبادت به حساب می‌آید که خارج از چارچوب مفهوم کلی دینی که خالق را تسبیح می‌گوید و برای اطاعتش خضوع می‌کند، ارزش ذاتی ندارد. تخصص محض نیز راهی است برای از دست دادن تصویر کامل حقیقت و وجود. این مسأله بر کارگر کارخانه، پزشک و اندیشمند انطباق دارد... اضافه بر این اسلام‌گرایی اندیشه و کار را برای آگاهی کامل انسان همراه با سعادت و فخر می‌خواهد.

همچنین غرب‌گرایی هر آنچه را که مادی و بی‌هدف است و محدود به ظواهر کارها می‌شود بیان می‌کند، در حالی که اسلام‌گرایی از فضای روحانی هدفداری که در دل کارها ایجاد می‌شود، سخن می‌گوید. از دید غرب‌گرایی وجود انسانی به طبیعت و محیط محدود می‌شود، بی‌آنکه به کنه و اسرار آن پی ببرد. برای او در این زمینه هیچ سؤالی مطرح نمی‌شود و اصلاً به آن فکر نمی‌کند. برخی می‌گویند که غرب‌گرایی بر اسلام‌گرایی یا هر دیدگاه دینی دیگری که گرایش روحانی دارد، برتری پیدا می‌کند. البته کافی است به طبیعت پیوندهایی که روابط مردم را در غرب تنظیم می‌کند، نگریسته شود تا انسان به فقدان بعد اخلاقی در زندگی ایشان پی ببرد. بزرگترین هدف یک غرب‌گرا جمع ثروت و ذخیره‌سازی هر آنچه که نشانی از ثروت دارد مثل طلا، الماس، جواهر و همه کالاهای با ارزش مادی. اما اسلام‌گرایی انسان را به آنچه در ورای داراییها و ثروتها نهفته است، فرا می‌خواند. به عروج به سوی هستی‌بخش بلندمرتبه، بی‌آنکه به متاع دنیا بی‌تفاوت شود.

از سوی دیگر غرب‌گرایی فعالیت سیاسی و دینی را از یکدیگر جدا می‌سازد. فعالیت سیاسی رأس فعالیت انسانی در جامعه به‌شمار می‌رود و لازم است که فرد از تأثیرات و انتظارات

فعالیت دینی آزاد باشد. از فعالیت گروهی به کار سیاسی تعبیر می‌شود و این کار قطب اصلی فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد. در مقابل، در اسلام‌گرایی میان فعالیت سیاسی و فعالیت دینی فاصله‌ای نیست، و هرکدام از این دو دیگری را کامل می‌کند. در اینجا میان فعالیت سیاسی دنیایی و فعالیت دینی اخروی استمرار وجود دارد. از این رو اسلام‌گرایی یعنی دین و دولت، که مختص فعالیت‌های مختلف انسان است. دین فقط تعبیری از راهنمایی‌های دینی نیست، بلکه تجسم زندگی انسان متکامل در جامعه است.

این سخن تفاوت اساسی دیدگاه غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را نسبت به طبیعت انسان آشکار می‌سازد. علی‌رغم تأکید غرب‌گرایی بر این نکته که انسان حیوان اجتماعی است، با این وجود این دیدگاه تنها فرد را در مسایل اجتماعی اصل می‌گیرد و در نتیجه از واقعیت غافل می‌شود. همان‌گونه که علمای بزرگ جامعه‌شناس و انسان‌شناس غربی آموزش می‌دهند، به‌طور عملی فرد خارج از محیط جامعه‌اش وجود یا ارزشی ندارد. آنچه را که این دانشمندان آموزش می‌دهند با اسلام‌گرایی نیز هماهنگی دارد. جامعه از یک جماعت و نه یک فرد به وجود می‌آید. لذا کار گروهی محور فعالیت انسانی در همه زمینه‌ها است. مبلغان اسلام‌گرایی معتقدند که اعتبار فرد اساساً در گروه کار گروهی در اجتماع است و همین مسأله از خودپسندی انسان کاسته و به وجود آن عمق می‌بخشد. کاری که منجر به خودپسندی گروهی افراطی می‌گردد که ریشه در آن سوی علت‌های انسانی به صورت کلی دارد. اسلام‌گرایی در پی کاستن از خودپسندی انسان است. در حالی که غرب‌گرایی، فردگرایی مطلق را تشویق می‌کند.

خودپسندی گروهی غرب‌گرایی، با پدیدار شدن قوم‌گرایی در شاخه‌های گوناگون آشکار گردید. قوم‌گرایی، برخلاف توسعه اجتماعی است، و زمینه‌های بروز تندروری را در جوامع فراهم می‌سازد به گونه‌ای که درگیری و نزاع جایگزین همکاری و عمل متقابل اجتماعی می‌شود. از این رو، ملی‌گرایی افراطی یا شوونیستی، جوامع را از یکدیگر جدا کرده و آنها را از همکاری و تکامل دور می‌سازد. با توجه به همصدایی قوم‌گرایی با خودپسندی، بازار وسیعی در خارج از اروپا برای آن فراهم شد. با اینکه اسلام‌گرایی با قوم‌گرایی مبارزه می‌کند و در پی ایجاد دیدگاهی جهانی و همکاری

میان همه انسانها است اما او نیز با خطر درهای بسته و ممنوعیتها که قوم‌گرایی غربی به آن دچار شد، روبرو است. تأکید اسلام‌گرایی بر مفهوم امت اسلامی، که مفهومی ملی‌گرایانه به معنای دقیق کلمه نیست، می‌تواند زمینه‌ای را برای نوع جدیدی از ملی‌گرایی اسلامی آماده سازد. این نوع ملی‌گرایی اسلامی از ملی‌گرایی لائیک غربی خطرناکتر می‌باشد زیرا دارای ابعاد گسترده‌تر و بااهمیت‌تری است، لذا درگیری‌ای که گستره غربی - اسلامی شاهد آن است، نماد درگیری میان ملی‌گرایی به مفهوم غربی و «ملی‌گرایی اسلامی» است.

از دیگر سو، غرب‌گرایی باشگاهی است که به روی همگان (All-inclusive Club) بدون هیچ شرط عقیدتی محدودکننده‌ای، گشوده است. هر جامعه‌ای به مشارکت و عضویت در آن دعوت شده است، قید یا شرط سخت‌گیرانه‌ای نیز برای او نیست، اگرچه فریاد مخالفت ملی‌گرایی غربی نیز که خواهان ایجاد برخی شرایط تنگ‌نظرانه است، بلند است. ارزشهای دینی نیز مبنای مشارکت یا عضویت در این باشگاه نیست اتفاقاً در اکثر شرایط بعد دینی به‌طور کامل مورد غفلت قرار می‌گیرد به‌طوری که هویت دینی تنها در محدوده زندگی فردی قرار داده می‌شود. اما اسلام‌گرایی باشگاه محصور (Exclusive Club) است که شرایط سختی برای پذیرش عضو قرار داده است. اسلام دین «جدی» است که از انضباط و ایثار خاصی برخوردار است و تقید به آن آسان نیست. این شرایط و قیدها از عقیده‌ای سرچشمه می‌گیرد که در جدایی اعضا از غیر اعضا در یک جامعه سهیم است. طبق این رسم، تفاوت قائل شدن میان اعضا و غیراعضا، مشکل اقلیتها را حل می‌کند. مشکل اقلیتها، از جنبه نظری، در جوامع ملی‌گرا وجود ندارد، در حالی که مبلغان اسلام‌گرایی اعتقاد راسخ دارند که مشکل اقلیتها در جوامع اسلامی وجود ندارد، زیرا اسلام اگر با چنین مشکلی روبرو شود آن را حل می‌کند.

علی‌رغم حصار ملی‌گرایی که با غرب‌گرایی قرین است، نظام بین‌المللی حاکم، از حیث مبدأ، قائل به این نظریه است که جامعه بین‌المللی خانواده واحدی را تشکیل می‌دهد و محور کار سیاسی بر پایه اتفاق این خانواده استوار است. اما رفتار میان اعضای این خانواده برای به‌دست آوردن سهم و منافع بیشتر بر رقابت استوار است. این‌گونه رفتار از مفهوم پراگماتیستی عملی و سودجویی

خودپسندانه، پیروی می‌کند. و از آنجا که غرب‌گرایی همچنان روابط این خانواده بین‌المللی را در دست دارد، جهت آن را برای خدمت به منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خودش، هدایت می‌کند. به عنوان یک گروه، از منافع عرصه بین‌المللی سهم بیشتری همچون شیر جنگل طلب می‌کند.

در مقابل، اسلام‌گرایی علی‌رغم نگرش جهانی‌ش، کم و بیش محدود باقی می‌ماند، زیرا از دید او نظام جهانی حول مفهوم امت اسلامی دور می‌زند. امت اسلامی قطبی است که جهت بین‌المللی را هدایت می‌کند، از دیدگاه نظری، امت اسلامی می‌تواند همه انسانها را دربرگیرد، اما از جهت عملی، امت اسلامی فقط یک مجموعه بزرگی از بشریت است. از این‌رو امت اسلامی تا کامل شدن اسلام‌گرایی جهان، به عنوان پاسخ ناقصی باقی می‌ماند. و این کار در کوتاه مدت و یا کمتر، امکان‌پذیر نیست. اما شیوه سلوک و رفتار در میان امت اسلامی و بقیه جهان، دارای ابعاد عقیدتی غیرقابل انعطاف است. هرچند که منافع و مصالح را نیز از نظر دور نمی‌دارد. اضافه‌براین، اسلام‌گرایی از قدرت و استقلالی که غرب‌گرایی دارد، برخوردار نیست، بنابراین ناچار است که از سایرین پیروی کند تا زمانی که کاملاً رشد نماید و نیرومند گردد.

در بُعد بین‌المللی، غرب‌گرایی دارای شخصیت منسجمی است و نیاز ندارد که در دو جبهه داخلی و خارجی بجنگد. و ملت‌های آن با طرح‌های متنوعش بدون شک و یا مشکلی همراه می‌شوند. دولت‌ها در کشورهای غربی و غرب‌گرا به آسانی فعالیت می‌کنند. موفقیت‌هایشان شمارش نمی‌شود همان‌گونه که شکست‌هایشان نیز خیلی مورد توجه قرار نمی‌گیرند. اما اسلام‌گرایی، این‌گونه نیست. او نیاز دارد که در دو جبهه بجنگد. جبهه گسترده داخلی که عرصه جنگ اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی است، جبهه خارجی که سعی در تحقیر و شکست او دارد. علاوه‌براین، جبهه اسلام‌گرایی در حد خود یکپارچه نیست و از اختلافات پنهانی رنج می‌برد. همچنین، دشمنانی که از سوی غرب‌گرایی در داخل جهان عربی - اسلامی وجود دارند؛ مانع رسیدن او به موفقیت‌های بزرگ می‌گردند.

در بُعد اقتصادی، غرب‌گرایی به عنوان نیروی بلامنازعی پدیدار شد. نظام اقتصادی که سرمایه‌داری به آن ایمان دارد، بویژه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، و بی‌انگیزه شدن سوسیالیسم علمی در همه جا، به نظام اقتصادی حاکم تبدیل شده است. نظام سرمایه‌داری موفق شد که در یک

دولت مرفه (Welfare State) محاسن کار اقتصادی آزاد و کار اقتصادی غیرآزاد را با هم درآمیزد به شکلی که بر تولید و انگیزه‌های شخصی تأثیر نگذارد. موفقیت سرمایه‌داری در غرب، او را آماده کرد تا الگوی خود را به عنوان شیوه صحیح زندگی اقتصادی مرفه و شکوفا، انتشار دهد. اما اسلام‌گرایی به ایجاد نظام اسلامی برخاسته از تعالیم صحیح اسلام دعوت می‌کند و تعاون و همکاری را معیاری برای عمل متقابل اقتصادی جهت ساختن جامعه صالح و باتقوا، قرار می‌دهد. بنابراین اگر مجبور شویم که نامی برای آن برگزینیم، بهتر از نام نظام اقتصادی سوسیالیستی اسلامی پیدا نمی‌کنیم. البته با توجه به عدم تکامل پایه‌های این نظام اقتصادی و به علت عادت کردن مسلمانان به انجام کار براساس نظام سرمایه‌داری، طرفداران نظام اقتصادی اسلامی، در بازاریابی با مشکل مواجه می‌شوند. همچنین، نظام اقتصادی جهانی براساس نظام اقتصادی سرمایه‌داری است. بعضی از آگاهان اقتصادی، نظام اقتصادی اسلامی را، این‌گونه توصیف می‌کنند که این نظام به لحاظ شکل حد وسط سرمایه‌داری و سوسیالیزم است و به لحاظ محتوی الگوی ویژه‌ای به‌شمار می‌رود. لذا اقتصاددانان مسلمان فقط نام «اقتصاد ما» یا اقتصاد اسلامی را که بر ویژگی‌های آن دلالت می‌کند، برای آن به کار می‌برند.

از ویژگی‌های اسلام‌گرایی این است که دیدگاهی یقینی است و بر تعالیم و عقایدی استوار است که در درستی و منفعت آن برای همه زمانها و مکانها، شکی نیست. بنابراین میدان تصحیح و اجتهاد در محدوده همین تعالیم و عقاید قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، تمسک به این تعالیم و عقاید و پیروی از آنها، مانع از وقوع خطا می‌شود، چراکه این تعالیم و عقاید الهی و ازلی هستند و کمتر تغییر می‌یابند. در مقابل، غرب‌گرایی نگرشی بر پایه گمان، تجربه و عدم یقین استوار شده است و از اصل آزمایش و خطا که حاکم بر تجربه انسانی است، پیروی می‌کند. از این رو، غرب‌گرایی قابلیت تعدیل و تغییر دارد و میدان تصحیح و اجتهاد در آن هم نامحدود است. به همین خاطر، این دیدگاه ازلی نیست و براساس زمان و مکان و شرایط تازه، تبدیل و تغییر پیدا می‌کند، و در نتیجه متنوع و جذاب است و با یافته‌های جدید سازگار می‌گردد. اضافه‌براین، برخی اصول کلی که نتیجه تجربه انسانی در گذر زمان است و جزء قوانین زندگی شده به غرب نسبت داده می‌شود. این‌گونه قوانین با

اسلام‌گرایی در بیشتر زمینه‌ها مشارکت دارد به طوری که همکاری میان دو دیدگاه را کار ممکن و مفیدی می‌سازد.

از کارهایی که می‌تواند بین دو دیدگاه مشترک باشد، مسائل آزادی، دموکراسی و حقوق بشر و از جمله حقوق زن است. بنابراین نباید این مسائل را با الگوهای مطلق که با همه شرایط و مکانها سازگار است، مقایسه کرد و تطبیق داد. علت درگیری پیرامون این مسائل ریشه در حاکم کردن یک الگو و بی‌ارزش کردن الگوهای دیگر دارد. لذا، به بخاطر پر کردن شکافی که غرب‌گرایی را از اسلام‌گرایی جدا می‌کند، لازم است به یک نمونه جذاب با نمونه‌هایی که از حداقل اصالت و فعالیت برخوردار باشند، اعتماد کرد؛ تا مشارکت و تعاون بین دو دیدگاه عادی، طبیعی و منطقی شود.

الگوی مطلق، براساس دستاوردهای موجود انسانی، فقط در خیال برخی متفکرین وجود دارد. بنابراین الگوی مطلق در ارزیابی ما جایی ندارد. برای رسیدن به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر راههای زیادی وجود دارد که هرکدام از آنها می‌تواند آسایش، ثبات و خوشبختی را به دنبال داشته باشد. رفتار محترمانه هر دیدگاه با دیدگاه دیگر علی‌رغم اختلاف در جزئیات، کار پسندیده‌ای است و عدم احترام برگستره روابط غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی سایه افکننده است و دشمنی موجود نتیجه همین است که روابط را مسموم و تعاون و مشارکت را کاری دست‌نیافتنی می‌نماید، از این رو لازم است احترام متقابل بر تعاون و مشارکت پیشی گیرد. در آن صورت غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی می‌توانند به عنوان دو هم‌تار رفتار توأم با احترام نسبت به یکدیگر داشته باشند و از رفتار خصمانه که ستیز و نفرت را به دنبال خواهد داشت، دوری گزینند. از آنجا که همه برخوردهای غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی ریشه در ابعاد فرهنگی دو دیدگاه دارد، منطقی این است که اندیشه‌ها در جو سالم آزادی بدون هیچ فشاری رقابت کنند. البته تاریخ بشری سرشار از درگیریهای فکری است که به درگیریهای مسلحانه تبدیل شده‌اند. با این وجود می‌توان گفت که رقابت سالم میان غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی کار ناممکنی نیست. اگر این رقابت در چارچوب فکری محض ادامه یابد، تنها باید منتظر رویارویی این دو تمدن باشیم که در این صورت خشونت و تنفر در برخوردهای تمدنی جایی ندارند.

غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی هر دو فریاد آزادی سر می‌دهند و به دموکراسی دعوت می‌کنند. اما

کدام آزادی و کدام دمکراسی؟ غرب‌گرایی به اسلام‌گرایی خرده می‌گیرد که آزادی را برای رسیدن به وحدت جامعه و امت، قربانی می‌کند و در نتیجه آزادی محدود می‌شود. واقعیت این است که هیچ عقیده‌ای نمی‌تواند آزادی را در نظر نگیرد والا نابود می‌شود. البته آزادی اصلی نسبی است و مطلق نیست. از این رو کسی که چیزی را برای جامعه‌ای آزادی می‌داند، آن را برای جامعه‌ای دیگر استبداد قلمداد می‌کند. والا چگونه می‌توانیم دخالت‌های حکام غرب را در مقابل خلقها و ملت‌های دیگر تفسیر کنیم؟ آنچه را که این حکام برای جامعه‌شان خیر و برکت می‌دانند، زشتی و بدبختی برای جوامع دیگر است. دوگانگی ارزشی از دیدگاه غرب، بازدهی و اصالت آن را از بین می‌برد. درست است که اکثر جوامع عربی - اسلامی از استبداد و ظلم حکام رنج می‌برند، اما اسلام‌گرایی به عنوان نگرشی فرهنگی از ایجاد جوامع آزاد در ضمن چارچوب ضوابطی برای عقیده‌اش پشتیبانی می‌کند. آزادی از نظر اسلام‌گرایی محدود به ضوابطی است که از عقیده خالص اسلامی سرچشمه می‌گیرد. همچنین از دید غرب‌گرایی، آزادی دارای ضوابطی است که از قانون، عرف، مسئولیت ملی ناشی می‌شود. علی‌رغم اینکه غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی به یک اندازه دارای ضوابط خاص خود هستند اما با این وجود شکاف میان دو دیدگاه در این خصوص همچنان عمیق است و این به دلیل طبیعت اختلاف در تکوین هر دیدگاه است. اگر بپذیریم که اسلام‌گرایی یک نگرش اصیل جهانی است آنگاه درک تعریف او از آزادی برای ما آسان می‌شود و همچنین متوجه می‌شویم که دیدگاه اسلام‌گرایی نسبت به آزادی اصالت کمتری نسبت به دیدگاه غرب‌گرایی در باب آزادی ندارد.

از این رهگذر به موضوع دمکراسی می‌پردازیم. تعریف اسلام‌گرایی ناعادلانه‌تر از تعریف غرب‌گرایی نسبت به دمکراسی نیست. اصل شوری و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های دولت، کمتر از دمکراسی در دیدگاه غرب‌گرایی نیست. هر دو الگو از راه‌امعان نظر در خاستگاه‌های تئوریک آن دو قابل درک و احترام است. هر دو دیدگاه نسبت به دمکراسی احترام می‌گذارند و آن را درک می‌کنند و از زوایای اندیشه‌های خود به آن می‌نگرند. از سوی دیگر، نهال دمکراسی اسلامی همچنان تازه است و در زمانهای کوتاهی، تجربه شده است. علی‌رغم کمبودهایی که دمکراسی اسلامی از آن رنج می‌برد، با این وجود قابلیت تحول و تغییر را همچون دمکراسی غربی که در طی دهه‌های طولانی

متحول شد، دارد. من نگرانی دموکراسی غربی را از دموکراسی اسلامی درک می‌کنم زیرا برای بقا در عرصه سیاسی نزاع می‌کند. اما نمی‌فهمم که چرا غرب‌گرایی دموکراسی اسلامی را نادیده می‌انگارد و برایش حقی قائل نیست و از دموکراسی اسلامی که راهی است برای خدمت به مردم و دفاع از منافع آنان به عنوان استبداد و ظلم نام برده می‌شود.

دموکراسی غربی قابلیت تحول را دارد، زیرا کامل نیست. قابلیت تحول‌پذیری آن آسانتر از دموکراسی اسلامی است، زیرا هیچ محدودیتی بر سر راه عقیده‌اش وجود ندارد. عدم کمال دموکراسی غربی ایجاب می‌کند که از الگوهای دیگر و از جمله الگوی دموکراسی اسلام‌گرایی نیز کمک بگیرد، زیرا هر دیدگاهی جنبه‌های مثبت هم دارد. دموکراسی اسلامی نیز قابل تحول و پیشرفت است علی‌رغم اینکه محدودیتهای بسیاری دارد و به خاطر حفظ ارزشها، سیر تحول درونی آن به کندی صورت می‌گیرد. البته درهای آن به روی دیگر نظامهای سیاسی باز است و با آنها به دادوستد می‌پردازد.

اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در ارائه دو الگو از دموکراسی با یکدیگر مشارکت دارند. دموکراسی غربی به آزادی، عدالت و برابری ایمان دارد. در حالی که دموکراسی اسلامی بُعد دیگری را بیشتر بها می‌دهد که آن اخوت اسلامی است. بُعد ملی غرب‌گرایی جامعه غربی را از اینکه به دیگر جوامع فکر کند، محروم می‌سازد. درمقابل اسلام‌گرایی و الگوی دموکراسی آن، بر اخوت اسلامی تأکید می‌ورزد. درخصوص این دیدگاه باید گفت که انسان برادر انسان دیگر است حتی اگر در جامعه دیگری متولد شده باشد. و این احساس از اخلاص دیدگاه دینی به طور کلی ناشی می‌شود و مختص دموکراسی اسلامی نیست. با این وجود آنچه که اسلام‌گرایی را متمایز می‌کند این است که او اخوت اسلامی را به عنوان اصلی برای هدایت مسلمانان قراردادده است.

این‌گونه شایع شده است که حکومت اسلامی از نظر اسلام‌گرایی همان حکومت دینی یا حکومت تئوکراتیک است، و در نتیجه حکومتی استبدادی و غیردموکراتیک است. این تعریف خطایی است که از جهل علاقه‌مندان به مسایل اسلامی سرچشمه می‌گیرد. این افراد هیچ صفت سرزنش‌کننده‌ای برای حکومت اسلامی نیافتند و صفت حکومت دینی تئوکراتیک را برای او ساختند. لذا کسی که از حکومت‌های رایج دنیا به راحتی می‌گذرد از حکومت اسلامی انتقاد می‌کند. در

حالی که ساختار حکومت اسلامی با همه حکومت‌های موجود در جهان تفاوت دارد و شایسته نیست که با این‌گونه صفتها توصیف شود. حکومت اسلامی دارای اصطلاحات مشخصی است که اگر ترجمه شوند، ویژگی خود را از دست می‌دهند. از این‌رو اصل شورا در اتخاذ تصمیمات حکومتی آشکار می‌شود و از دمکراسی غربی جدا می‌گردد. زیرا دمکراسی غربی از هیچ قید و بند و ضوابط و موازینی پیروی نمی‌کند. حکومت اسلامی، حکومت تکراتیک دینی به معنای متعارف سیاسی آن نیست. زیرا که رهبر تنها براساس معیارهای دینی آسمانی حکومت نمی‌کند، بلکه براساس معیارهای جامعه مدنی که از قرآن، حدیث و میراث اسلامی سرچشمه گرفته است، حکومت می‌کند. از سوی دیگر، حکومت اسلامی همه شرطهای دمکراسی غربی را با خود دارد و در ایجاد عدالت و برابری میان شهروندان بر رقیب خود برتری می‌یابد. طبعاً ممکن است این اندیشه‌ها با افکار و آرای گروه بزرگی از اندیشمندان و ناظران اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در جهان عربی - اسلامی تعارض داشته باشد.

در ضمن صحبت‌مان از آزادی و دمکراسی، ناچاریم هرچند به اختصار از موضوعی که مورد توجه همگان در شرق و غرب و داخل و خارج جهان عربی - اسلامی است، سخن بگوییم. این موضوع، حقوق بشر است. اعلامیه حقوق بشر اسلامی در پاسخ به اعلامیه حقوق بشر که از سوی سازمان ملل مورد تصویب قرار گرفت، در مناسبت‌های مختلف منتشر شده است. هدف از این پاسخگویی نشان دادن برتری میان اعلامیه حقوق بشر اسلامی و اعلامیه حقوق بشر نیست، چرا که معتقدیم هر دوی آنها تصویر خوبی از حقوق بشر ارائه می‌دهند. حداکثر چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که هر دو اعلامیه نسبت به موضوع حقوق بشر توجه دارند اما در مبانی آن ممکن است با یکدیگر اختلاف داشته باشند. لذا صدور احکام ارزشی به سود یا علیه یکی از آن دو جایز نیست. چرا که اعلامیه حقوق بشر اسلامی با شرایط و موقعیتهای ملیتی سازگار است در حالی که اعلامیه حقوق بشر با شرایط و موقعیتهای دیگری سازگاری دارد. اعلامیه حقوق بشر براساس شرایطی صادر شده است که با همه جوامع معاصر بشری منطبق نمی‌شود و در اجرا و وضع قوانین با مشکل مواجه است.

در اصل، تفاوت بزرگ میان دو اعلامیه، به دو نکته منحصر می‌شود: حقوق زن و حقوق اقلیتها. اسلام‌گرایی با عدم قبول مسأله‌ای به نام مشکل اقلیتها که برخی آن را مشکل اقلیت‌های دینی می‌نامند، آن را حل کرده است. البته رهبران و اندیشمندان مسلمان لازم است تنها به انکار مشکل اقلیتها بسنده نکنند، بلکه سعی در حل آن داشته باشند و موضع تازه‌ای نسبت به این موضوع اتخاذ کنند. اما حقوق زن مسأله‌ای است که نظرات گوناگونی پیرامون آن وجود دارد. البته ما قائل به این هستیم که هیچ تناقضی میان تعالیم اسلامی پیرامون این موضوع و اقدامات دولت و جامعه وجود ندارد. غربیها و غربزدگان جهان عربی - اسلامی تنها به ظواهر بیرونی موضوع نگاه می‌کنند و حکم صادر می‌نمایند. آیا حقیقت دارد که زن مسلمان به لحاظ حقوقی شکست خورده است و فقط وسیله‌ای برای لذت بردن است؟ هر کسی که از امور داخلی بیشتر جوامع عربی - اسلامی آگاهی داشته باشد، از دیدگاه غرب نسبت به آزادی زنان در جوامع اسلامی متعجب نمی‌شود. حدود آزادی زنان مسلمان و همچنین مردان مسلمان بستگی به وسعت تحول و پیشرفت عمومی در جوامع عربی - اسلامی دارد.

از دیگر مسائل مطرح، مسأله مدرنیته است. اسلام‌گرایی به میزان وسیعی دعوت به مدرنیته در جهان عربی - اسلامی می‌کند تا این جهان به سطح غرب برسد یا اگر امکان داشته باشد از آن هم فراتر رود. جهان عربی - اسلامی توان انسانی و مواد طبیعی‌ای دارد که اگر این امکانات را به نحو احسن بسیج نماید، شایستگی آن را دارد تا پیشرفت نموده و به اوج عظمت و شکوفایی برسد. در این خصوص، اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی به لحاظ وسیله و هدف، با یکدیگر تلاقی می‌کنند. غرب‌گرایی در جهان عربی - اسلامی برای رسیدن به هدف خویش تلاش می‌کند. اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی برای رسیدن به مدرنیته به کمک غرب و کشورهای پیشرفته دیگر می‌کوشند البته غرب سعی می‌کند غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی را به‌گونه‌ای در اختیار بگیرد که حرکت تاریخ از سوی او هدایت شود. بیم غرب از مدرن شدن جهان عربی - اسلامی او را وامی‌دارد تا از کمک همه‌جانبه خودداری کند. از سوی دیگر، اگر مدرنیته به وسیله غرب‌گرایی و نه به وسیله اسلام‌گرایی ادامه یابد، طبیعی است که غرب احساس راحتی و اطمینان داشته باشد. غرب می‌خواهد که جهان عربی -

اسلامی در سیطره نفوذ فرهنگی او باقی بماند و رقیب او نشود. در پایان این سیاهه از مسایل مورد رقابت اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی، در نهایت باید گفت که این دو ناچارند که اگر عقربه ساعت را نمی‌توانند به عقب برگردانند، راه‌حل میانه‌ای بیابند. غرب‌گرایی واقعی است که یکی از اجزای اساسی پایه‌های جوامع عربی - اسلامی به‌شمار می‌رود و نمی‌توان آن را به‌طور کامل محو کرد. غرب‌گرایی نیز باید بپذیرد که اسلام‌گرایی یک اصالت تمدنی و فرهنگی برای جوامع عربی - اسلامی است و هنگامی که از موضوعی مثل جنبش، پیشرفت و اصلاح جهان عربی - اسلامی گفتگو می‌کنیم، نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم و حذف کنیم. بنابراین چاره‌ای جز انتخاب راه‌حل میانه نیست تا مدرنیته با حداقل تشنج به پیش رود در غیر این صورت گستره عربی - اسلامی به نمایشگاه فجایع، جنگها و درگیریهایی تبدیل می‌شود که فقط توان و امکانات جهان اسلام را از بین می‌برد و زیانی به دیگران نمی‌رسد.

غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی و آینده

رابطه کنونی اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در گستره عربی - اسلامی با روابط شدیداً تیره و برخورد ستیزه‌جویانه رقم خورده است. با افزایش نیروی تقویتی اسلام‌گرایی، این رابطه، تیره‌تر و با خشونت بیشتری روبرو خواهد شد. این مسأله‌ای فرعی و جانبی نیست. بلکه مسأله‌ای اساسی و ریشه‌ای است. از دید هر دو طرف، مسأله سرنوشت‌سازی است که آینده جهان عربی - اسلامی را، اگر نگوئیم برای چند قرن، لاقلاً برای دهه‌های طولانی تعیین می‌کند. از این رو اسلام‌گرایی در نظر مبلغان آن، [نوعی] بیداری است که به سرشت خود نزدیک می‌شود، سرشت بیدارگرانه‌ای که چهارده قرن پیش در جزیره‌العرب طلوع کرد. بهترین توصیف این است که این حالت را بیداری اسلامی بنامیم.

نهضت بیداری اسلامی اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان را دربرمی‌گیرد و این بیداری به عنوان بازتاب آگاهی اطمینان‌بخش نیرومند مشخصی است که نتیجه خودآگاهی عموم مسلمانان در همه بخشهای جهان است. نهضتهای بیداری اسلامی به همگان، به مسلمان مؤمن و غیر مؤمن، افراد باتجربه و بی تجربه دینی، متجدد و سنتی، آگاه و ناآگاه، غنی و فقیر سرایت کرده است و این نهضت فقط ایرانی یا الجزایری یا پاکستانی یا ترکی یا مصری نیست بلکه نهضت عمومی فراگیری است. چه بسا بیان آن نزد برخی روشنتر از دیگران باشد. البته این بدان معنی نیست که این نهضت فقط محدود به جامعه اسلامی است. گاهی اتفاق می‌افتد که برخی جوامع که کمتر در مسیر این نهضت قرار دارند بیش از پیش اسلام‌گرا هستند. ناظران جهان عربی - اسلامی باید وضعیت این نهضت را که همه جوامع عربی - اسلامی را دربرگرفته، درک کنند. گرایش آنان به این نهضت در دست خارجی نیست بلکه بیشتر خودجوش و بی‌اختیار است. در آینده این گرایشها وسیعتر و این حرکتها بزرگتر خواهد

بود اما رقیب اصلی نهضت اسلامی به‌طور اکید، غرب‌گرایی است.

نهضت اسلامی، بیان عملی این حالت اسلامی گسترده و پراکنده است و اسلام‌گرایی چتر پهناوری است که نهضت اسلامی را زیر سایه خود گرفته است. نهضت اسلامی و هر حرکت دیگری به این سمت حرکت می‌کند. اسلام‌گرایی رودرروی غرب‌گرایی می‌ایستد تا مانع رسیدن به اهدافش گردد. اسلام‌گرایی نیروی ذاتی است که هیچ پشتوانه خارجی ندارد، در حالی که بهترین یاور غرب‌گرایی، غرب است. از این‌رو غرب در هم‌گرایی جهان عربی - اسلامی با اسلام‌گرایی خسارت سنگینی می‌یابد که ممکن است جایگاهش را در این جهان از دست بدهد. اسلام‌گرایی نیز غرب‌گرایی را دشمن سرسخت خود می‌داند که قادر است روند اسلام‌گرایی را به عقب‌اندازی یا بازگرداندن کند سازد.

غرب‌گرایی با همه نشانه‌ها و نیروهایش، بر علیه جهان عربی - اسلامی از داخل اعلام جنگ کرده است. و غرب همه نیروهایش را برای پشتیبانی از غرب‌گرایی در رویارویی با اسلام‌گرایی به صورت غیرمستقیم، بسیج کرده است. همان‌گونه که در مخالفت با اسلام‌گرایی از همه سلاح‌هایش به شکل مستقیم استفاده می‌کند و ترجیح می‌دهد که درگیری شدت یابد و برای مدت طولانی ادامه پیدا کند، زیرا از دست دادن یک موقعیتی یا پیروز شدن در حمله‌ای، ضرورتاً به معنای پایان جنگ نیست. از این‌رو درگیری میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی همچنان در مراحل نخستین آن است.

علت اکثر درگیری‌ها در گذشته، حال و آینده، اختلافات فرهنگی است. درگیری اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در درجه نخست به خاطر پیشینه اختلافات فرهنگی است و پیرامون مدرنیته، تحول و توسعه اختلافی نیست. اختلاف جهان عربی - اسلامی و غرب هنگامی به وجود آمد که بعد فرهنگی در گستره روابط دو طرف پدیدار شد. یعنی هنگامی که غرب‌گرایی در داخل جوامع عربی - اسلامی با مقاومت اسلام‌گرایی روبرو گردید.

درگیری اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی که در اساس یک برخورد فرهنگی است، در دوران اخیر به درگیری سیاسی تغییر یافته و اختلاف و شکاف میان آن دو را بیشتر کرده است. در نتیجه این دگرگونی در طبیعت درگیری، دو بُعد اقتصادی و نظامی در گستره این جنگ پدیدار شد. از زور در داخل

و خارج استفاده شد و مجازات‌های اقتصادی به عنوان سلاح فعالی بر علیه ایران و دیگران به خدمت گرفته شد. از خلال این دگرگونی دو مقوله بنیان‌گرایی اسلامی و تروریسم اسلامی پدیدار شد. باید اول از بنیادگرایی اسلامی سخن بگوییم. بنیادگرایی اسلامی یک اختراع اسلامی نیست. در همه دورانها بنیادگرایی دینی وجود داشته است و تاریخ قدیم در هیچ مرحله‌ای از وجود آن خالی نبوده است. در دوران جدید نیز بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده، اروپا و اسرائیل شکل گرفته است. نه تنها با این بنیادگرایها با آهن و آتش در داخل این جوامع دمکراتیک برخورد نشده است، بلکه به آنها اجازه داده شده که آزادانه فعالیت کنند. اما چرا با بنیادگرایی اسلامی - مسلمانان این نامگذاری را رد می‌کنند - امروزه با همه سلاحهای شناخته شده و از جمله آهن، آتش و آزار و شکنجه برخورد می‌شود. این برخورد در رفتار حکام کشورهای جهان عربی - اسلامی و کشورهای غربی به خوبی مشاهده می‌گردد. معتقدیم که برخورد با نمادهای بنیادگرایی اسلام، اقرار به خطر آن است، چرا که بنیادگرایی به قلبها و عقلهای مردم بیشتر از حرکت سیاسی آن توجه می‌کند. بنیادگرایی حالت فکری است و مقامی درخور هر حرکت فکری دیگری را دارد و لازم است با کلمه و برهان با او برخورد شود، نه با سلاح، آن هم از سوی کسانی که می‌پندارند براساس اصول آزادی و تعالیم دمکراتیک حکومت می‌کنند.

تروریسم اسلامی موضوع بسیار جذابی است که شیرینها و تلخیهای خود را دارد. اما نامگذاری تروریسم «اسلامی» دلیل خاصی دارد تا هویت این تروریسم از سایرین جدا شود. اگر فرض کنیم که دفاع از مسأله‌ای با نیروی سلاح، تروریسم نامیده می‌شود، پس نظامهای حکومتی غربی نیز که از سوی کشورهای غربی حمایت می‌شوند و در داخل جهان عربی - اسلامی و خارج آن تاخت و تاز می‌کنند، باید تروریست نامیده شوند. اما حقیقت این است که این اصطلاحات از سوی رسانه‌های تبلیغی به خاطر اهداف سیاسی به کار برده می‌شوند تا حقایق را واژگونه جلوه دهند. کسی که از نظام مشخصی حمایت می‌کند و مرتکب جرائمی می‌شود، قهرمان نام می‌گیرد و کسی که با نظام مشخص دیگری مخالفت می‌کند، تروریست نامیده می‌شود. نظر به اینکه حرکت اسلامی که در اسلام‌گرایی تبلور یافته است از توان تبلیغی ضعیف‌تری نسبت به دشمن برخوردار است، حکام غربی و کشورهای غربی، جو تبلیغاتی بسیار منفی پیرامون اسلام‌گرایی ایجاد کرده‌اند.

همچنین، غرب که منبع این نامگذاریهاست، بیشتر از طرفداران اسلام‌گرایی گرفتار تروریسم است. رژیم‌های حاکم در غرب، و در رأس آنها ایالات متحده، در همه نقاط زمین عملیات تروریستی انجام می‌دهند و نام آن را دفاع از آزادی، حقوق بشر و ثبات جهانی و دموکراسی می‌گذارند. این‌گونه نفاق رفتاری که ملت‌های نیرومند و متحول شاهد اجرای آن از سوی حاکمان خود هستند باعث شده که به دوگانگی معیارها بیشتر پی ببرند. این حکام در عرصه داخلی، با تعادل و اخلاق رفتار می‌کنند و در صحنه بین‌المللی در دفاع از منافع حیاتی کشور‌هایشان از همه وسائل و از جمله تروریسم استفاده می‌کنند و اخلاق را به سینه دیوار می‌کوبند.

گستره عربی - اسلامی این زمینه را دارد، زیرا شاهد افزایش ستیز در کار برخورد نیرومند جنبش اسلامی و حکام غرب‌زده و کشورهای غربی است. این ستیز آرامش و ثبات کشورهای جهان عربی - اسلامی را از بین می‌برد و زمینه‌های افزایش دخالت خارجی را به بهانه پشتیبانی از رژیم‌های حکومتگر غرب‌زده فراهم می‌سازد. بنابراین باید اذعان کرد که نهال اسلام‌گرایی نیرومند خواهد شد و پیروزیهای چشمگیری به دست خواهد آورد، در حالی که غرب‌گرایی عقب خواهد نشست. البته این درگیری خونین خواهد بود و در آن هنگام تروریستها، از دید رسانه‌های تبلیغاتی غرب، قهرمانان اسلامی قلمداد خواهند شد.

لازم است در اینجا بعد از این همه تصویر سیاه، به تحولی که بیشتر جنبه‌های مثبت دارد، اشاره کنیم. این تحول به تحول فراگیر و گسترده‌ای مربوط می‌شود که همه بشریت را دربرمی‌گیرد. در فصل پیشین کتاب، پیشگویی کردیم که ایجاد تمدن جهانی واحد وجه مشترک همه ملت‌های جهان است. این تمدن جهانی که شعبه‌های گوناگون فرهنگی را ترسیم می‌کند، می‌تواند چتر حمایتی برای عمل متقابل فرهنگ‌های مختلف باشد بدون آنکه نیازی به ایجاد نزاع و دشمنی احساس گردد. بنابراین تمدن جهانی در کاستن از شدت برخورد اسلام‌گرایی با غرب‌گرایی سهم خواهد بود، در این صورت می‌توان بدون تشنج از حالتی به حالت دیگر منتقل شد. اسلام‌گرایی نیز که پیروزی خود را در گرو «زمان» می‌داند، فرهنگ‌های دیگر را غنی خواهد ساخت و موجب عظمت تمدن جهانی خواهد شد. از این رو جهان به تعاون و همکاری، بیشتر از نزاع و درگیری روی می‌آورد.

جهان عربی - اسلامی و غرب

اصطلاح جهان عربی - اسلامی به ندرت به کار می‌رود، زیرا مفهوم این وجود فرضی دلالت بر حقیقت جغرافیایی یا سیاسی یا فرهنگی‌ای دارد که دو جهان عربی و اسلامی را در ضمن یک چارچوب گرد می‌آورد و این مفهوم در حال حاضر موجود نیست. اصطلاحهایی که بیشتر شایع هستند عبارتند از: «جهان عربی»، «جهان اسلامی»، «جهان عربی و اسلامی». البته تحولات سیاسی در دو دهه اخیر موجب شد اصطلاحی رایج شود که بیانگر روابط درهم تنیده دو جهان عربی و اسلامی است به گونه‌ای که گویا هویت واحدی برای اعراب و مسلمانان در حال پیدایش است. علت دیگری هم که موجب انتخاب این اصطلاح شد این است که ما بر این باوریم که همه مسلمانان در سایه یک دین واحد می‌توانند کیان فرهنگی واحدی را صرف‌نظر از اختلاف مذاهبشان تشکیل دهند. آنان جزئی از یک امت یا به عبارت بهتر امت اسلامی هستند، بنابراین دعوت به وحدت اسلامی اشتیاقی است که هر چند در گذشته تحقق نیافته است اما امید آن همچنان باقی است.

علی‌رغم این مصلحت‌اندیشی‌ها ما اصطلاح «جهان عربی - اسلامی» را برگزیدیم چرا که باور ما این است که کشورهای عربی و اسلامی که شامل این اصطلاح می‌شوند، امتحان سختی را پیش روی دارند که تولد دوباره‌ای به حساب می‌آید، و آن اسلام‌گرایی است. اسلام‌گرایی با غرب‌گرایی رویارو می‌شود، زیرا غرب‌گرایی که محصول تأثیرات فرهنگی و نفوذ و دخالت غرب در جهان عربی - اسلامی است و از سوی کشورهای غربی با تمام قوا پشتیبانی می‌گردد.

سخن از رابطه اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی در داخل جهان عربی - اسلامی است و روابط جهان عربی - اسلامی با غرب در بُعد فرهنگی و تمدنی مدنظر ما نیست. می‌خواهیم که پژوهشمان با اندک نگاهی به این روابط پایان پذیرد.

حقیقت نخست در این حوزه این است که جهان عربی - اسلامی، غرب را به لحاظ اقتصادی، مالی و تمدنی کامل می‌کند. اگرچه تکامل اقتصادی و مالی جهانی حقیقت ثابتی است که حتی اگر در مفهوم اقتصاد میان جهان عربی - اسلامی و غرب تفاوت باشد بحثی در آن نیست. غرب در یکسان‌سازی روابط اقتصادی و مالی در خلال چند دهه گذشته موفقیت‌هایی به دست آورد که محور کارهای صنعتی، تجاری و مالی همه جهان و از جمله جهان عربی - اسلامی گردید. مدت زمان طولانی است که از تسلط غرب می‌گذرد و همچنان در آینده نیز این سیطره در زمینه‌های اقتصادی، علمی، صنعتی، تجاری و مالی ادامه خواهد یافت بنابراین ادامه تبعیت اقتصادی و مالی از غرب، حقیقتی جهانی خواهد بود.

اما آنچه که جهان عربی - اسلامی را از جهان غرب جدا و شاخص می‌سازد، بُعد فرهنگی است. در آغاز برای مدت زمان کوتاهی یأس و نومیدی حاکم شد، گویی جهان عربی - اسلامی در مسیری قرار گرفته بود که هویت فرهنگی را از دست می‌داد و در حال تبدیل شدن به یک «شهروند» فرهنگی غرب بود. اما این اشتباه از آنجا ناشی شده بود که ناظران، تمدن و فرهنگ را یکسان گرفته بودند. واقعیت این است که جهان عربی - اسلامی با غرب و جهان در ایجاد تمدن جهانی واحد مشارکت می‌کند. از این رو جهان در بُعد تمدنی، تکامل می‌یابد اگرچه در بُعد فرهنگی تفاوت داشته باشد. تفاوت فرهنگی جهان عربی - اسلامی در اسلام‌گرایی تبلور یافته و موضوع سخن ما در صفحات گذشته بود. و این تفاوت از یک جهت علت بروز درگیری میان اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی است و از جهت دیگر مفهوم فرهنگی غربی حاکم در جهان عربی - اسلامی است. از این رو به طور مشخص می‌گوییم آنچه که در آغاز، سلطه فرهنگی غرب در جهان عربی - اسلامی به شمار میرفت، در حقیقت مشارکت تمدن اسلامی در تمدن جهانی بود. بنابراین برخوردهای غرب‌گرایی با اسلام‌گرایی برخوردهای تمدنی نبوده بلکه رویارویی فرهنگی میان جهان عربی - اسلامی و غرب بوده است. بنابراین بیشتر برخوردها بر سر امور فرهنگی است.

اول: غرب مایل نیست شاهد استقلال فرهنگی جهان عربی - اسلامی باشد. زیرا در این صورت غرب از مشارکت ربع جمعیت جهان در فرهنگ جهانی که زعامت و رهبری‌اش را به عهده

دارد، محروم می‌ماند. دوم: استقلال فرهنگی نتایج منفی در ابعاد دیگری به دنبال خواهد داشت. همین مسأله منافع غرب را با خطر مواجه کرده است. بنابراین، غرب با استقلال فرهنگی جهان عربی - اسلامی مخالف است و با آن می‌جنگد. در مقابل، اسلام‌گرایی نیز در برابر سرکشی فرهنگی غرب در جهان عربی - اسلامی که مدتهای طولانی در گسترش آن می‌کوشید، ایستادگی و مبارزه کرده است، لذا عقربه‌های ساعت به عقب بر نمی‌گردند. جهان عربی - اسلامی و غرب در مسیر رویارویی با یکدیگر گام برمی‌دارند زیرا غرب تمایل ندارد که دیدگاه جهانی مستقل در داخل و خارج جهان عربی - اسلامی با او رقابت کند. این موضع باعث ایجاد درگیری و برخورد می‌شود و همکاری و مشارکت را به دنبال ندارد.

حقیقت دوم، تحرک پویای فرهنگی اسلامی در جهان عربی - اسلامی و در همه جهان، به واقعیتی اشاره می‌کند که ناظر این موضوع نمی‌تواند آن را ندیده بگیرد. این واقعیت عبارت از این است که اسلام‌گرایی بازتاب ریشه‌های حقیقی جوامع عربی - اسلامی در فرهنگ شاخص و اصیل است، اسلام‌گرایی ایدئولوژی زمان و مکان نیست که با نخستین تندبادی از بین برود. اسلام‌گرایی جزء جدایی‌ناپذیری از کیان جامعه عربی - اسلامی است، او ثمره زندگی و عمل متقابل و محصول چندین قرن است. از آنجا که گرایش فرهنگ اسلامی، رویکرد به ضمیر و وجدان هر مسلمان است، بنابراین امکان شکست دادن اسلام‌گرایی وجود ندارد. غرب‌گرایی برای دهه‌های طولانی با این گرایش جنگید، اما حداکثر چیزی که به دست آورد، این بود که این گرایش را به جای آنکه دفن کند، بیدارتر و فعالتر نمود. اگر غرب در سیاستهای خود در کشورهای عربی - اسلامی تجدیدنظر نکند، رویارویی شدیدتری رخ خواهد داد و این چندان هم دور از انتظار نیست.

حقیقت سوم، بیشترین کوشش فعالان حوزه اسلام‌گرایی در داخل صورت گرفته است، یعنی رویارویی با غرب‌گرایی در داخل جهان عربی - اسلامی و نه در خارج از آن روی داده است. لذا، اگر غرب موضع بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کند، رویارویی تازه‌ای میان جهان عربی - اسلامی و غرب روی نخواهد داد. اما غرب حاضر نیست که جهان عربی - اسلامی را به حال خود رها کند. از این دیدگاه، ناچار باید رویارویی از داخل به خارج انتقال پیدا کند و رویارویی داخلی به جهاد علیه

بیگانه تبدیل شود. اصل جهاد که در گذشته برای حفظ مصالح و منافع امت اسلامی شکل گرفت و در حال حاضر می‌تواند به عنوان سلاح برنده‌ای برای برخورد با بیگانه، مورد استفاده قرار گیرد. افزایش فشار و دخالت خارجی، شرایطی را فراهم می‌سازد که به رویارویی و درگیری ختم می‌شود.

سؤال محوری که به شدت مطرح می‌شود: جهان عربی - اسلامی چه می‌خواهد و غرب چه شکی نسبت به جهان عربی - اسلامی دارد؟

جواب نیمه اول سؤال را به شرط آنکه حسن نیت در کار باشد به آسانی می‌توان ارائه نمود. جهان عربی - اسلامی می‌خواهد او را به حال خود رها کنند تا جنبش خویش را براساس معیارهایی که مقرر کرده است با استفاده از دستاوردهای علمی، تکنولوژی و مالی به تکامل اقتصادی برساند و روابط بین‌المللی خود را ایجاد کند. غرب باید موضع بی‌طرفانه‌ای در دو بُعد سیاسی و فرهنگی اتخاذ کند. آیا این امر امکان‌پذیر است؟ شاید هم امر محالی را درخواست کرده‌ایم.

اما پاسخ به نیمه دوم سؤال همانند پاسخ به نیمه اول، آسان نیست. زیرا غرب پیشتر و پیشرفته در همه میدانها، از جهان عربی - اسلامی می‌خواهد که به زیر پرچم غرب‌گرایی درآید. از این رو غرب حاضر نیست که جهان عربی - اسلامی را به حال خود واگذارد. غرب صادقانه معتقد است که در برابر همه جهان و از جمله جهان عربی - اسلامی دارای رسالتی است. البته این سؤال پیش می‌آید که چه کسی این رسالت را به دوش غرب گذاشته است. این رسالت خود خواسته غرب علت بسیاری از فجایع بوده است زیرا غرب در اکثر مواقع برای انتقال این رسالت از ابزارهای غیرتمدنی سود جسته است. تصور کنید که جهان عربی - اسلامی به مرحله پیشرفته‌ای در کارهای عمومی رسیده است و می‌خواهد که اسلام‌گرایی را در جهان حاکم سازد. آن موقع وضع چگونه خواهد بود؟ این قطب‌بندی میان جهان عربی - اسلامی و غرب زمینه را برای افزایش فجایع و بدبختیها فراهم می‌سازد.

در چنین فضای بحرانی، آیا فرصتی برای همزیستی اسلام‌گرایی و غرب‌گرایی و جهان عربی - اسلامی وجود دارد؟

جواب این سؤال آسان نیست، البته اگر غرب به حقوق اسلام‌گرایی احترام بگذارد، از تیرگی

روابط کاسته خواهد شد. راه حل این مشکل در دست غرب است، زیرا به لحاظ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی نیرومندتر است، با این تفاوت که نیرویش را برای همزیستی مسالمت آمیز با دیگران به کار نمی برد. و در پی تحمیل قدرت خود و گسترش آن در بُعد فرهنگی است و فقط برای خود حق حیات قائل است. از هر تفکری که با تفکر او فرق داشته باشد می ترسد و با دیده شک به آن می نگرد و او را دشمن فرض می کند. این مسأله هم اکنون نسبت به رابطه اسلام گرایی با غرب گرایی در داخل جهان عربی - اسلامی، و رابطه جهان عربی - اسلامی با غرب، مطابقت دارد. به هر حال همزیستی مطلوبتر از دشمنی و نزاع است و امروزه توپ در زمین غرب است.

و سرانجام مسایل جنگ و صلح میان ملتها و مردم، مجال بیشتری برای حل شدن پیدا کرده است، مشروط بر آنکه روابط تمدنی و فرهنگی براساس همکاری، مبادله و تفاهم صورت گیرد و مخالفت و درگیری و نزاع از بین برود. آنچه که در همه جهان روی می دهد رابطه جهان عربی - اسلامی با غرب را نیز دربرمی گیرد. ملت‌هایی که یکدیگر را می شناسند و به مبادلات فرهنگی با یکدیگر می پردازند حق دارند که در صلح و آرامش زندگی کنند و بیشتر از ملت‌هایی که همدیگر را نمی شناسد و گوشه عزلت اختیار کرده اند در آسودگی بسر برند. دانش و معرفت کلید همه مسائل جنگ و صلح است و جهان معاصر، جهان دانش و معرفت است و بر دو پایه استوار است: پایه اول، افزایش آگاهیها در همه ابعاد، و پایه دوم، آسانی و سرعت انتقال این معلومات. بنابراین جهان امروز بیش از گذشته، از فضاهای مساعدی برای ایجاد تعاون و مشارکت در دو بعد تمدنی و فرهنگی، برخوردار است. و این واقعیت می تواند گستره رابطه جهان عربی - اسلامی را با غرب اصلاح و مشخص نماید.